

دولت با پول ما چه کرد؟

مورای روتبارد

سلیمان عبدی



دولت با پول ما چه کرده است؟

مورای روتبارد

ترجمه:

سلیمان عبدی

نیوتن روتبارد . مورای، ۱۹۲۶ - م	سرشناسه:
Ludwig Von Mises	
دولت با پول ما چه کرد؟	عنوان و نام پدیدآور:
مورای نیوتن روتبارد ؛ ترجمه سلیمان عبدی	
بوکان ، انتشارات کازیه ۱۴۰۴	مشخصات نشر:
۱۵۰ ص	مشخصات ظاهری:
اندیشه اقتصادی	فروست:
۶-۷۲-۸۳۰۲-۸۳۰۲-۹۷۸-۶۰۰	شابک:
فیپا	وضعیت فهرست نویسی:
عنوان اصلی، What Has Government Done to Our Money?	یادداشت:
اقتصاد پولی	عنوان دیگر:
عبدی ، سلیمان، ۱۳۵۷ . مترجم	شناسه افزوده:
۱۴۰۴ الف ۱۱ ل/۲۶□□	رده بندی کنگره:
۳۰۶/۳	رده بندی دیویی:
۴۰۸۹۴۷۹	شماره کتابشناسی ملی:

دولت با پول ما چه کرد؟

مورای ن. روتبارد
مترجم: سلیمان عبدی

ناشر : کازیه چاپ، صحافی و ناظر چاپ : تهران
نوبت چاپ : پاییز . ۱۴۰۴
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه قیمت : ۲۸۰،۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است



تقديم به بنياد كازيوه

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم:
۱۰	مقدمه:
۱۳	دوم. پول در یک جامعه آزاد
۱۳	۱. ارزش مبادله
۱۵	۲. داد و ستد کالا
۱۶	۳. مبادله غیر مستقیم
۲۰	۴. مزایای پول
۲۳	۵. واحد پولی
۲۷	۶. شکل پول
۲۹	۷. سکه های خصوصی
۳۴	۹. عرضه «مناسب» پول
۴۲	۹. مساله احتکار
۴۸	۱۰. تثبیت سطح قیمت ها؟
۵۰	۱۱. همزیستی پول ها
۵۴	۱۲. انبار های پول
۶۹	۱۳. خلاصه
۷۱	سوم. مداخلات دولت به وسیله پول

۱. درآمد دولت ۷۱
۲. تاثیرات اقتصادی تورم ۷۳
۳. انحصار اجباری ضرابخانه ۸۰
۴. تنزیل ۸۲
۵. قانون گراشام و ضرب سکه ۸۴
- الف. دو فلزی بودن ۸۴
- ب. پول رایج قانونی ۸۸
۶. خلاصه ۹۰
- دولت و ضرب سکه ۹۰
۷. اجازه به بانکها برای امتناع از پرداخت ۹۱
۸. بانک مرکزی: حذف کنترل‌های تورمی ۹۵
۹. بانک مرکزی: هدایت تورم ۱۰۲
۱۰. خروج از استاندارد طلا ۱۰۵
۱۱. پول رایج و مشکل طلا ۱۰۹
۱۲. پول رایج و قانون گراشام ۱۱۲
۱۳. دولت و پول ۱۱۷
- چهارم ۱۲۰
- فروپاشی پولی غرب ۱۲۰
۱. فاز اول : استاندارد کلاسیک طلا، ۱۹۱۴-۱۸۱۵ ۱۲۱
۲. فاز دوم: جنگ جهانی اول و بعد از آن ۱۲۵

۳. فاز سوم: استاندارد مبادله طلا (بریتانیا و ایالات متحده) ۱۹۲۶-۱۹۳۱ .. ۱۲۷
۴. فاز چهارم: نوسانات ارزشهای رایج، ۱۹۴۵-۱۹۳۱ ۱۳۱
۵. فاز پنجم: برتون وودز و طلای جدید استاندارد مبادله (ایالات متحده) ۱۹۴۵-
۱۹۶۸ ۱۳۳
۶. فاز ششم: فروپاشی برتون وودز، ۱۹۷۱-۱۹۶۸ ۱۳۸
۷. فاز هفتم: پایان برتون وودز: نوسان ارزشهای رایج، آگوست-دسامبر ۱۹۷۱
..... ۱۴۱
۸. فاز هشتم: توافق نامه اسمیتسونیان، دسامبر ۱۹۷۱ تا فوریه ۱۹۷۳ ۱۴۲
۹. فاز نهم: نوسانات ارزشهای رایج، مارس ۱۹۷۳ -؟ ۱۴۴

مقدمه مترجم:

کتابچه تورم زدایی و آزادی اثر یورگ گایدو هالسمن را قبل از این کتاب ترجمه کردم که در واقع خواستگاه و مبنای کتاب دیگر هالسمن تحت عنوات اخلاق تولید پول است. اما مقوله تورم زدایی از منظر روتبارد چندان جایی از اعراب ندارد، از دید روتبارد فرایند تولید پول که در واقع خود یک کالای واسط است و ترجمه ای از طلاست (به عبارتی بایستی نماینده طلا باشد و قابل تبدیل شدن به طلا باشد) در مسیر تبدیل شدن به یک ارز جهانی قرار دارد و با غلیه بانک مرکزی و از بین رفتن بانک خصوصی و حتی تبدیل فدرال رزرو به یک بانک جهانی، ما در مسیر تورمی جهانی گام برمی داریم. اتکا به پایه کاغذی ارز رایج که مبتنی بر توصیه های فریدمنی و یا رویکرد تورم گرایانه مثبت کینز همگی دستی باز برای دولت قایلند که همواره طلا را تابعی از نرخ دلار تلقی می کردند. دیدگاه روتبارد البته نیاز به بسط و توضیح بیشتری دارد که جو سالرنو در کتاب پول سالم و ناسالم^۱ سعی دارد آن را بسط دهد. به تعبیری اتصال دلار به طلا می تواند مبنایی برای

^۱ Money, Sound and Unsound. Joseph T. Salerno

خلق پول سالم بدست دهد ولی تا زمانیکه هدایت پولی در بازار در دست بانکداری مرکزی ست امکان دستیابی به این امر خود یک مساله است و این بیانگر اختلاف میان اتریشی های وفادار به رویکرد روتبارد و جریان متأثر از هایک ست. البته که مطالعه کتاب هالسمن بدون بررسی رویکرد روتبارد و به تبع آن سالرنو ناقص خواهد بود.

سلیمان عبدی

تابستان - ۱۴۰۴

مقدمه:

کمتر موضوع اقتصادی می تواند به اندازه پول پیچیده و گیج کننده باشد. بحث ها بر سر «پول سخت»^۱ در مقابل «پول نرم»^۲، بر سر نقش سیستم فدرال رزرو و خزانه داری، بر سر نسخه های مختلف استاندارد طلا و غیره فراوان است. آیا دولت باید پول را به اقتصاد تزریق کند یا آن را بیرون بریزد؟ کدام شاخه از دولت (متولی آن است؟ مترجم؟) آیا باید اعتبار را تشویق کند یا آن را مهار کند؟ آیا باید به استاندارد طلا بازگردد؟ اگر چنین است، با چه نرخ؟ این ها و سوالات بی شمار دیگری که ظاهراً بی پایانند، افزایش می یابند.

شاید این آشفتگی دیدگاه ها در مورد مسئله پول، ناشی از تمایل انسان به «واقع بینی» باشد، یعنی اینکه فقط مشکلات سیاسی و اقتصادی فوری را بررسی کند. اگر خود را کاملاً در امور روزمره غرق کنیم، از ایجاد تمایزات اساسی یا پرسیدن سؤالات واقعاً اساسی دست می کشیم. به زودی، مسائل اساسی فراموش می شوند و انحراف بی هدف جایگزین پابندی محکم به اصول

^۱ tight money

^۲ easy money

می‌شود. اغلب برای درک کامل‌تر آنها، باید دیدگاهی به دست آوریم، از مسائل روزمره خود فاصله بگیریم. این امر به ویژه در اقتصاد ما صادق است، جایی که روابط متقابل آنقدر پیچیده هستند که باید چند عامل مهم را جدا کنیم، آنها را تجزیه و تحلیل کنیم و سپس عملکرد آنها را در دنیای پیچیده ردیابی کنیم. این نکته «اقتصاد کروزوئه»، ابزار مورد علاقه نظریه اقتصادی کلاسیک، بود. تحلیل کروزوئه و جمعه در جزیره‌ای متروک، که منتقدان آن را بسیار بی‌ربط به دنیای امروز می‌دانند و از آن سوءاستفاده می‌کنند، در واقع کارکرد بسیار مفیدی در برجسته کردن اصول اولیه کنش انسانی داشته است.

از بین تمام مسائل اقتصادی، پول احتمالاً پیچیده‌ترین مساله است و شاید جایی باشد که ما بیشترین نیاز را به دیدگاهی روشن داریم. علاوه بر این، پول حوزه اقتصادی است که بیش از همه با قرن‌ها دخالت دولت، پوشیده و درگیر شده است. بسیاری از مردم - بسیاری از اقتصاددانان - معمولاً به بازار آزاد پایبندند و در مورد پول سکوت می‌کنند. آنها اصرار دارند که پول متفاوت است؛ باید توسط دولت عرضه و توسط دولت تنظیم شود. آنها هرگز کنترل دولت بر پول را به عنوان دخالت در بازار آزاد نمی‌دانند؛ بازار آزاد پول برای آنها غیرقابل تصور است. دولت‌ها باید سکه ضرب کنند، کاغذ منتشر کنند، «پول قانونی» را تعریف

کنند، بانک‌های مرکزی ایجاد کنند، پول را به داخل و خارج پمپاژ کنند، «سطح قیمت‌ها را تثبیت کنند» و غیره.

از نظر تاریخی، پول یکی از اولین چیزهایی بود که توسط دولت کنترل می‌شد و «انقلاب» بازار آزاد در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، تغییر بسیار کمی در حوزه پولی ایجاد کرد. بنابراین، زمان آن فرا رسیده است که توجه اساسی خود را به خونِ حیاتِ اقتصادمان یعنی پول، معطوف کنیم.

بیایید ابتدا از خودمان این سوال را بپرسیم: آیا پول می‌تواند تحت اصل آزادی، سازماندهی شود؟ آیا می‌توانیم یک بازار آزاد برای پول و همچنین سایر کالاها و خدمات داشته باشیم؟ شکل چنین بازاری چگونه خواهد بود؟ و اثرات کنترل‌های مختلف دولتی چیست؟ اگر ما از جهاتی دیگر طرفدار بازار آزاد هستیم، اگر می‌خواهیم تجاوز دولت به شخص و اموال را از بین ببریم، وظیفه‌ای مهم‌تر از بررسی راه‌ها و ابزارهای بازار آزاد در پول نداریم.

دوم. پول در یک جامعه آزاد

۱. ارزش مبادله

پول چگونه آغاز شد؟ واضح است که رابینسون کروزوئه نیازی به پول نداشت. او نمی‌توانست سکه‌های طلا بخورد. کروزوئه و جمعه هم، شاید در حال مبادله ماهی با الوار، نیازی به نگرانی در مورد پول نداشتند. اما وقتی جامعه فراتر از چند خانواده گسترش می‌یابد، صحنه از قبل برای ظهور پول آماده شده است.

برای توضیح نقش پول، باید حتی بیشتر به عقب برگردیم و بپرسیم: اصلاً چرا انسان‌ها مبادله می‌کنند؟ مبادله مبنای اصلی زندگی اقتصادی ماست. بدون مبادله، هیچ اقتصاد واقعی و عملاً هیچ جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. واضح است که مبادله داوطلبانه به این دلیل رخ می‌دهد که هر دو طرف انتظار سود بردن دارند. مبادله توافقی بین A و B برای انتقال کالاها یا خدمات یک مرد در ازای کالاها و خدمات مرد دیگر است. بدیهی است که هر دو سود می‌برند زیرا هر کدام برای آنچه در ازای آن دریافت می‌کند، بیشتر از آنچه از دست می‌دهد، ارزش قائل هستند. مثلاً وقتی کروزوئه مقداری ماهی را با الوار مبادله می‌کند، برای الواری که «می‌خرد» بیشتر از ماهی‌ای که «می‌فروشد» ارزش قائل است، در حالی که جمعه، برعکس، برای ماهی بیشتر از الوار

ارزش قائل است. از ارسطو تا مارکس، انسان‌ها به اشتباه معتقد بوده‌اند که مبادله نوعیبرابری ارزش را ثبت می‌کند - که اگر یک بشکه ماهی با ده کُنده درخت مبادله شود، نوعی برابری اساسی بین آنها وجود دارد. در واقع، این مبادله فقط به این دلیل انجام شد که هر طرف، دو محصول را به ترتیب متفاوتی ارزش‌گذاری می‌کرد.

چرا مبادله باید در بین نوع بشر تا این حد جهانگیر باشد؟ اساساً، این امر به دلیل تنوع زیاد در طبیعت: تنوع در انسان و تنوع در مکان‌های منابع طبیعی ست. هر انسانی مجموعه‌ای از مهارت‌ها و استعداد‌های متفاوت دارد و هر قطعه زمین ویژگی‌های منحصر به فرد و منابع متمایز خود را دارد. از این واقعیت متنوع طبیعت بیرونی، مبادلات ناشی می‌شود؛ برای مثال گندم در کانزاس در ازای آهن در مینه سوتا؛ خدمات پزشکی یک نفر در ازای نواختن ویولن دیگری. تخصص به هر انسانی اجازه می‌دهد تا بهترین مهارت خود را توسعه داده و به هر منطقه اجازه می‌دهد تا منابع خاص خود را توسعه دهد. اگر هیچ کس نمی‌توانست مبادله کند، اگر هر انسانی مجبور می‌شد که کاملاً خودکفا باشد، بدیهی است که اکثر ما از گرسنگی می‌مردیم و بقیه به سختی زنده می‌ماندند. مبادله نه تنها مایه حیات اقتصاد ما، بلکه مایه حیات تمدن است.

۲. داد و ستد کالا

با این حال، مبادله مستقیم کالاها و خدمات مفید به سختی می‌تواند برای حفظ اقتصادی بالاتر از سطح اولیه کافی باشد. چنین مبادله مستقیمی - یا مبادله پایاپای - به زحمت بهتر از خودکفایی محض است. اما چرا اینطور است؟ اولاً، واضح است که تولید بسیار کمی می‌تواند انجام شود. اگر جونز چند کارگر را برای ساختن خانه استخدام کند، با چه چیزی به آنها پول می‌دهد؟ آنها با چه چیزهایی از خانه یا کدام یک از مصالح ساختمانی را نمی‌توانند بکار گیرند؟ دو مشکل اساسی «تقسیم‌ناپذیری» و «عدم تطابق خواسته‌ها» هستند. بنابراین، اگر اسمیت یک گاواهن داشته باشد که بخواهد آن را با چندین چیز مختلف - مثلاً تخم‌مرغ، نان و یک دست لباس - مبادله کند، چگونه می‌تواند این کار را انجام دهد؟ چگونه می‌تواند گاواهن را تکه‌تکه کند و بخشی از آن را به یک کشاورز و بخش دیگری را به یک خیاط بدهد؟ حتی در جایی که کالاها قابل تقسیم هستند، عموماً غیرممکن است که دو مبادله‌کننده بتوانند همزمان یکدیگر را پیدا کنند. اگر الف مقداری تخم‌مرغ برای فروش داشته باشد و ب یک جفت کفش، اگر الف یک دست کت و شلوار بخواهد، چگونه می‌توانند با هم کنار بیایند؟ و به رفتاری یک معلم اقتصاد فکر کنید که باید یک تولیدکننده تخم‌مرغ پیدا کند که می‌خواهد در ازای تخم‌مرغ‌هایش چند درس

اقتصاد بخرد! واضح است که هر نوع اقتصاد متمدنانه‌ای تحت مبادله مستقیم غیرممکن است.

۳. مبادله غیر مستقیم

اما انسان در فرآیند آزمون و خطا، مسیری را کشف کرد که امکان یک اقتصاد بسیار در حال گسترش را فراهم می‌کند و آن «مبادله غیرمستقیم» است. در مبادله غیرمستقیم، شما محصول خود را نه در ازای کالایی که مستقیماً به آن نیاز دارید، بلکه در ازای کالای دیگری که به نوبه خود آن را در ازای کالایی که می‌خواهید، می‌فروشید. در نگاه اول، این یک عملیات «دست و پا گیر و پیچیده» به نظر می‌رسد. اما در واقع «ابزار شگفت‌انگیزی» است که امکان توسعه تمدن را فراهم می‌کند.

مورد A کشاورزی ست که می‌خواهد کفش‌های ساخته شده توسط B را بخرد، در نظر بگیرید. از آنجایی که B تخم‌مرغ‌هایش را نمی‌خواهد، بلکه چیزی را که B می‌خواهد پیدا می‌کند مثلاً کره است. سپس A تخم‌مرغ‌هایش را با کره C عوض می‌کند و کره را به B در ازای کفش می‌فروشد. او ابتدا کره را نه به این دلیل که مستقیماً آن را می‌خواهد، بلکه به این دلیل که به او اجازه می‌دهد کفش‌هایش را تهیه کند، می‌خرد. به طور مشابه، اسمیت، صاحب

گاوآهن، گاوآهن خود را در ازای کالایی که می‌تواند راحت‌تر آن را تقسیم و بفروشد - مثلاً کره - می‌فروشد و سپس بخش‌هایی از کره را با تخم‌مرغ، نان، لباس و غیره مبادله می‌کند. در هر دو مورد، برتری کره - دلیل وجود تقاضای اضافی برای آن فراتر از مصرف ساده - قابلیت فروش بیشتری آن است. اگر یک کالا نسبت به کالای دیگر قابلیت عرضه بیشتری در بازار داشته باشد - اگر همه مطمئن باشند که آن کالا راحت‌تر فروخته خواهد شد - آنگاه تقاضای بیشتری برای آن ایجاد می‌شود زیرا به عنوان واسطه مبادله مورد استفاده قرار می‌گیرد. این واسطه‌ای خواهد بود که از طریق آن یک متخصص می‌تواند محصول خود را با کالاهای متخصصان دیگر مبادله کند.

همانطور که در طبیعت تنوع زیادی از مهارت‌ها و منابع وجود دارد، تنوع در قابلیت فروش کالاها نیز وجود دارد. برای برخی از کالاها نسبت به سایر کالاها تقاضای بیشتری وجود دارد، برخی بدون از دست دادن ارزش، به واحدهای کوچکتری قابل تقسیم‌تر هستند، برخی در مدت زمان طولانی دوام بیشتری دارند و برخی در مسافت‌های طولانی قابل حمل‌تر هستند. همه این مزایا باعث افزایش قابلیت فروش می‌شود. واضح است که در هر جامعه‌ای، کالاهایی که بیشترین قابلیت فروش را دارند، به تدریج به عنوان واسطه مبادله انتخاب می‌شوند. همانطور که آنها بیشتر و بیشتر

به عنوان واسطه انتخاب می‌شوند، تقاضا برای آنها به دلیل این استفاده افزایش می‌یابد و بنابراین آنها حتی بیشتر قابلیت فروش پیدا می‌کنند. نتیجه یک مارپیچ تقویت‌کننده است: قابلیت فروش بیشتر (کالای مورد نظر. مترجم) باعث استفاده گسترده‌تر به عنوان واسطه شده که باعث قابلیت فروش بیشتر می‌شود و غیره. در نهایت، یک یا دو کالا به عنوان واسطه عمومی (تقریباً در همه مبادلات) استفاده می‌شوند که به آنها پول گفته می‌شود.

از نظر تاریخی، کالاهای مختلف زیادی به عنوان واسطه استفاده شده‌اند: تنباکو در ویرجینیای استعماری، شکر در هند غربی، نمک در حبشه، گاو در یونان باستان، میخ در اسکاتلند، مس در مصر باستان، و کالاهایی چون غلات، مهره، چای، صدف صدفی و قلاب ماهی. اما در طول قرن‌ها، دو کالا یعنی طلا و نقره، در رقابت آزاد بازار به عنوان پول ظهور کرده‌اند و جایگزین سایر کالاها شده‌اند. هر دو به طور منحصر به فردی قابل عرضه در بازار هستند، به عنوان زیورآلات تقاضای زیادی برای آنها وجود دارد و در سایر ویژگی‌های لازم برتری دارند. در دوران اخیر، نقره، که نسبتاً فراوان‌تر از طلا است، برای مبادلات کوچک‌تر مفیدتر شناخته شده است، در حالی که طلا برای معاملات بزرگ‌تر مفیدتر است. به هر حال، نکته مهم این است که به هر دلیلی، بازار آزاد طلا و نقره را کارآمدترین پول‌ها یافته است.

تنها راه که می تواند موجب پیدایش پول شود ؛ فرآیند توسعه
تجمعی یک واسطه مبادله در بازار آزاد است. پول نمی تواند به
هیچ روش دیگری ایجاد شود، نه با تصمیم ناگهانی عمومی برای
خلق پول از مواد بی فایده و نه با اقدام دولت برای نام نهادن تکه
های کاغذ تحت عنوان "پول". زیرا در تقاضای پول، دانشی از
"قیمت های پولی گذشته نزدیک" نهفته است. برخلاف کالاهای
"مصرف کنندگان یا تولیدکنندگان که مستقیماً استفاده می شوند"،
پول باید قیمت های از پیش موجود داشته باشد که بر اساس آن
تقاضا ایجاد شود. اما تنها راه برای رخداد این اتفاق، شروع با یک
کالای مفید تحت مبادله و سپس افزودن تقاضا برای یک واسطه
مبادله به تقاضای قبلی برای استفاده مستقیم (مثلاً برای
زیورآلات، در مورد طلا) است.^۱ بنابراین، دولت قادر به "خلق پول
برای اقتصاد" نیست. این پول فقط می تواند توسط فرآیندهای
بازار آزاد توسعه یابد.

حقیقت بسیار مهمی اکنون از بحث ما در مورد پول آشکار
می شود و آن این است که پول یک کالا است. یادگیری این درس
ساده یکی از مهم ترین وظایف جهان است. مردم اغلب در مورد

^۱ درباره منشأ پول، رجوع کنید به کارل منگر، اصول اقتصاد (گلنکو، ایلینوی: انتشارات آزاد،
۱۹۵۰)، صفحات ۲۷۱-۲۵۷؛ لودیگ فون میزس، نظریه پول و اعتبار، ویرایش سوم
(نیوهمپتون، کانتیکت: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۵۱)، صفحات ۱۲۳-۹۷.

پول به عنوان چیزی بسیار بیشتر یا کمتر از این صحبت کرده‌اند. پول یک واحد انتزاعی برای محاسبه نیست که از یک کالای مشخص جدا شود؛ پول یک توکن بی فایده نیست که صرفاً برای مبادله خوب باشد؛ پول نه یک «خواست اجتماعی» و نه تضمینی برای سطح قیمت‌های ثابت است. پول صرفاً یک کالا است. تفاوت آن با سایر کالاها در این است که عمدتاً به عنوان واسطه مبادله مورد تقاضا قرار می‌گیرد. اما گذشته از این، یک کالا است - و مانند همه کالاها، (میزانی از) موجودی دارد، با تقاضای مردم برای خرید و نگهداری آن و غیره روبرو است. مانند همه کالاها، «قیمت» آن - بر حسب کالاهای دیگر - توسط تعامل کل عرضه یا موجودی آن و کل تقاضای مردم برای خرید و نگهداری آن تعیین می‌شود. (مردم با فروش کالاها و خدمات خود، پول را می‌خرند، درست همانطور که هنگام خرید کالا و خدمات، پول را می‌فروشند).

۴. مزایای پول

ظهور پول موهبت بزرگی برای نژاد بشر بود. بدون پول (به عنوانیک وسیله عمومی مبادله) هیچ تخصص واقعی و هیچ پیشرفتی در اقتصاد، و رای سطح اولیه و ابتدایی نمی‌توانست وجود داشته باشد. با پول، مشکلات تقسیم‌ناپذیری و «همزمانی

خواست ها» که جامعه مبادله‌ای را به زحمت می اندازد، همگی از بین می روند. اکنون، جونز می تواند کارگران را استخدام کند و به آنها ... پول بپردازد. اسمیت می تواند گاواهن خود را در ازای واحدهای ... پول بفروشد. کالای پولی به واحدهای کوچک قابل تقسیم است و به طور کلی توسط همه قابل قبول استو بنابراین همه کالاها و خدمات در ازای پول فروخته می شوند و سپس از پول برای خرید سایر کالاها و خدماتی که مردم می خواهند استفاده می شود. به دلیل پول، یک «ساختار تولید» پیچیده می تواند شکل بگیرد که در آن زمین، خدمات نیروی کار و کالاهای سرمایه‌ای برای پیشرفت تولید در هر مرحله با هم همکاری می کنند و در ازای آن پول دریافت می کنند.

استقرار پول مزیت بزرگ دیگری نیز به همراه دارد. از آنجایی که همه مبادلات با پول انجام می شود، همه نسبت های مبادله با پول بیان می شوند و بنابراین مردم اکنون می توانند ارزش بازاری هر کالا را با ارزش کالایی دیگر مقایسه کنند. اگر یک تلویزیون با سه اونس طلا و یک خودرو با شصت اونس طلا مبادله شود، همه می توانند ببینند که یک خودرو در بازار «ارزش» بیست تلویزیون را دارد. این نسبت های مبادله، قیمت ها هستند و کالای پول به عنوان مخرج مشترک برای همه قیمت ها عمل می کند. تنها استقرار قیمت های پولی در بازار امکان توسعه یک اقتصاد متمدن را فراهم

می‌کند، زیرا فقط آنها به بازرگانان اجازه می‌دهند تا از نظر اقتصادی محاسبه کنند. بازرگانان اکنون می‌توانند با مشاهده چگونگی مقایسه قیمت‌های محصولاتشان با قیمت‌هایی که باید برای عوامل تولیدی («هزینه‌های» آنها) بپردازند، قضاوت کنند که چقدر در برآورده کردن خواسته‌های مصرف‌کنندگان موفق هستند. از آنجایی که همه این قیمت‌ها بر حسب پول بیان می‌شوند، تاجران می‌توانند تعیین کنند که آیا سود می‌برند یا زیان می‌بینند. چنین محاسباتی، تاجران، کارگران و زمین‌داران را در جستجوی درآمد پولی در بازار راهنمایی می‌کند. تنها چنین محاسباتی می‌تواند منابع را به پربازده‌ترین کاربردهایشان (به کاربردهایی که بیشترین رضایت خاطر را برای تقاضای مصرف‌کنندگان در برداشته باشد) اختصاص دهد.

بر حسب بسیاری از کتاب‌های درسی پول کارکردهایی همچون وسیله مبادله، واحد محاسبه یا «معیار ارزش»، «ذخیره ارزش» و غیره دارد. اما باید روشن باشد که همه این کارکردها صرفاً پیامدهای یک کارکرد بزرگ هستند و آن وسیله مبادله است. از آنجا که طلا یک وسیله عمومی است، بسیار قابل فروش است، می‌توان آن را ذخیره کرد تا به عنوان وسیله‌ای در آینده و

همچنین حال عمل کند و همه قیمت‌ها بر اساس آن بیان می‌شوند.^۱ از آنجا که طلا یک وسیله کالایی برای همه مبادلات است، می‌تواند به عنوان یک واحد محاسبه برای قیمت‌های حال و آینده مورد انتظار عمل کند. درک این نکته مهم است که پول نمی‌تواند یک واحد محاسبه یا مطالبه انتزاعی باشد، مگر تا جایی که به عنوان وسیله مبادله عمل کند.

۵. واحد پولی

حالا که دیدیم پول چگونه پدیدار شد و چه می‌کند، می‌توانیم بپرسیم: پول-کالا چگونه استفاده می‌شود؟ به طور خاص، موجودی یا عرضه پول در جامعه چقدر است و چگونه مبادله می‌شود؟

در وهله اول، بیشتر کالاهای فیزیکی ملموس بر اساس وزن معامله می‌شوند. وزن واحد متمایز یک کالای ملموس است و بنابراین تجارت بر اساس واحدهایی مانند تن، پوند، اونس، گرین،

^۱ پول قیمت‌ها یا ارزش‌ها را «اندازه‌گیری» نمی‌کند؛ بلکه مخرج مشترک بیان آنهاست. به طور خلاصه، قیمت‌ها با پول بیان می‌شوند و با آن سنجیده نمی‌شوند.

گرم و غیره انجام می‌شود.^۱ طلا نیز از این قاعده مستثنی نیست. طلا، مانند سایر کالاها، بر اساس واحدهای وزنی معامله می‌شود.^۲ بدیهی است که اندازه واحد رایج انتخاب شده در تجارت برای اقتصاددان تفاوتی ندارد. یک کشور، در سیستم متریک، ممکن است ترجیح دهد وزن را بر حسب گرم محاسبه کند؛ انگلستان یا آمریکا ممکن است ترجیح دهند وزن را بر حسب گرین یا اونس محاسبه کنند. همه واحدهای وزن قابل تبدیل به یکدیگرند؛ یک پوند برابر با شانزده اونس است؛ یک اونس برابر با ۴۳۷.۵ گرین یا ۲۸.۳۵ گرم است و غیره.

با فرض اینکه طلا به عنوان پول انتخاب شود، اندازه واحد طلای مورد استفاده در محاسبه برای ما اهمیتی ندارد. جونز ممکن است یک کت را به قیمت یک اونس طلا در آمریکا یا به قیمت ۲۸.۳۵ گرم در فرانسه بفروشد؛ هر دو قیمت یکسان هستند.

شاید همه اینها بدیهی به نظر برسد، اما اگر مردم این حقایق ساده را کاملاً درک می‌کردند، از بسیاری از بدبختی‌های جهان جلوگیری می‌شد. برای مثال، تقریباً همه، پول را واحدهای انتزاعی

^۱ حتی آن دسته از کالاهایی که اسماً بر حسب حجم مبادله می‌شوند (مثل عدل، بوشل و غیره) به طور ضمنی وزن استاندارد را برای واحد حجم در نظر می‌گیرند.

^۲ یکی از مزایای اصلی طلا به عنوان پول، همگن بودن آن است - برخلاف بسیاری از کالاهای دیگر، هیچ تفاوتی در کیفیت ندارد. یک اونس طلای خالص با هر اونس طلای خالص دیگری در سراسر جهان برابر است.

برای چیزی می‌دانند که هر کدام به طور منحصر به فرد به یک کشور خاص وابسته هستند. حتی زمانی که کشورها بر اساس «استاندارد طلا» بودند، مردم بر اساس اصطلاحات مشابهی فکر می‌کردند. پول آمریکایی «دلار»، پول فرانسوی «فرانک»، پول آلمانی «مارک» و غیره بود. مسلماً همه اینها به طلا وابسته بودند، اما همه آنها «حاکم و مستقل» در نظر گرفته می‌شدند و از این رو «خروج از استاندارد طلا» برای کشورها آسان بود. با این حال، همه این نام‌ها صرفاً نام‌هایی برای واحدهای وزن طلا یا نقره بودند.

«پوند استرلینگ» بریتانیایی در ابتدا به معنای «یک پوند نقره» بود. و اما دلار چطور؟ دلار در ابتدا نام عمومی یک اونس نقره بود که توسط یک کنت بوهمی به نام شلیک در قرن شانزدهم ضرب شد. کنت شلیک^۱ در دره یواخیم یا یائو چیمستال^۲ زندگی می‌کرد. سکه‌های این کنت به دلیل یکنواختی و ظرافتشان شهرت زیادی کسب کردند و به طور گسترده «تالرهای یواخیم»^۳ یا در نهایت «تالر» نامیده می‌شدند. نام «دلار» سرانجام از «تالر»^۴ پدیدار شد.

^۱ Bohemian Count

^۲ Joachim's Valley or Jaochimsthal

^۳ Joachim's thalers

^۴ thaler

بنابراین، در بازار آزاد، واحدها ممکن است نام‌های مختلفی داشته باشند و صرفاً تعاریف واحدهای وزنی هستند. وقتی قبل از سال ۱۹۳۳ «استاندارد طلا» داشتیم، مردم دوست داشتند بگویند که «قیمت طلا» «بیست دلار برای هر اونس طلا ثابت» است. اما این یک روش خطرناک و گمراه‌کننده برای نگاه به پول ما بود. در واقع، «دلار» به عنوان نامی برای (تقریباً) یک بیستم اونس طلا تعریف می‌شد. بنابراین، صحبت در مورد «نرخ ارز» یک کشور با ارز کشور دیگر گمراه‌کننده بود. «پوند استرلینگ» واقعاً با پنج «دلار» «مبادله» نمی‌کرد.^۱ دلار به عنوان یک بیستم اونس طلا تعریف می‌شد و پوند استرلینگ در آن زمان به عنوان نامی برای یک چهارم اونس طلا تعریف می‌شد که به سادگی با پنج بیستم اونس طلا معامله می‌شد. واضح است که چنین مبادلاتی و چنین انبوهی از نام‌ها، گیج‌کننده و گمراه‌کننده بودند. چگونگی پیدایش آنها در فصل مربوط به دخالت دولت در پول، در زیر نشان داده شده است. در یک بازار کاملاً آزاد، طلا به سادگی مستقیماً به عنوان «گرم»، گرین یا اونس مبادله می‌شود و نام‌های گیج‌کننده‌ای مانند دلار، فرانک و غیره، غیرضروری خواهند بود.

^۱ در واقع، پوند استرلینگ با ۴.۸۷ دلار مبادله می‌شد، اما ما برای راحتی بیشتر در محاسبه، از ۵ دلار استفاده می‌کنیم.

بنابراین، در این بخش، پول را به عنوان مبادله مستقیم بر حسب اونس یا گرم در نظر خواهیم گرفت. واضح است که بازار آزاد هر اندازه‌ای از کالای پول را که مناسب‌تر باشد، به عنوان واحد رایج انتخاب خواهد کرد. اگر پلاتین پول بود، احتمالاً بر حسب کسری از اونس معامله می‌شد؛ اگر از آهن استفاده می‌شد، بر حسب پوند یا تن محاسبه می‌شد. واضح است که اندازه برای اقتصاددان فرقی نمی‌کند.

۶. شکل پول

اگر اندازه یا نام واحد پول تفاوت اقتصادی کمی ایجاد می‌کند، شکل پول فلزی چنین نیست. از آنجایی که پول کالا است، نتیجه می‌شود که کل موجودی فلز، تا زمانی که در دسترس بشر باشد، موجودی پول جهان را تشکیل می‌دهد. هیچ تفاوتی واقعی وجود ندارد که هر یک از فلزات در هر زمانی چه شکلی داشته باشند. اگر آهن پول است، پس تمام آهن پول به حساب می‌آید، چه به شکل میله یا تکه‌های کوچک باشد و یا در ماشین‌آلات تخصصی به کار رفته باشد.^۱ طلا به عنوان پول به شکل قطعات خام، به عنوان گرد طلا در کیسه‌ها و حتی به عنوان جواهرات معامله شده

^۱ کج‌بیل‌های آهنی به طور گسترده به عنوان پول، هم در آسیا و هم در آفریقا، مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

است. نباید تعجب آور باشد که طلا یا سایر پول‌ها می‌توانند به اشکال مختلفی معامله شوند، زیرا ویژگی مهم آنها وزن آنهاست. با این حال، درست است که برخی از اشکال اغلب راحت‌تر از بقیه هستند. در قرن‌های اخیر، طلا و نقره برای معاملات کوچک و روزمره به صورت سکه و برای معاملات بزرگ‌تر به صورت شمش‌های بزرگ‌تر تقسیم شده‌اند. برخی دیگر از طلاها به جواهرات و سایر زیورآلات تبدیل می‌شوند. اکنون، هر نوع تبدیلی از یک شکل به شکل دیگر، زمان، تلاش و سایر منابع را می‌طلبد. انجام این کار، مانند هر کار دیگری، یک تجارت خواهد بود و قیمت این خدمات به روش معمول تعیین می‌شود. اکثر مردم موافقند که ساخت زیورآلات از طلای خام برای جواهرسازان مشروع است، اما اغلب انکار می‌کنند که همین امر در مورد ساخت سکه نیز صدق می‌کند. با این حال، در بازار آزاد، ضرب سکه اساساً مانند هر تجارت دیگری است.

بسیاری از مردم در روزگار استاندارد طلا معتقد بودند که سکه‌ها به نوعی پول «واقعی‌تری» از «شمش» طلای ساده و ضرب نشده (به سکه بدل نشده) هستند. درست است که سکه‌ها نسبت به شمش ارزش بیشتری داشتند، اما این به دلیل هیچ مزیت اسرارآمیزی در سکه‌ها نبود؛ بلکه از این واقعیت ناشی می‌شد که تولید سکه از شمش هزینه بیشتری نسبت به ذوب مجدد سکه‌ها و

تبدیل آنها به شمش داشت. به دلیل این تفاوت، سکه‌ها در بازار ارزشمندتر بودند.

۷. سکه‌های خصوصی

ایده ضرب سکه خصوصی امروزه آنقدر عجیب به نظر می‌رسد که ارزش بررسی دقیق را دارد. ما عادت داریم که ضرب سکه را «ضرورتی برای حاکمیت» بدانیم. با این حال، ما به «حق ویژه سلطنتی» پایبند نیستیم و این مفهوم آمریکایی است که حاکمیت نه در دولت، بلکه در مردم نهفته است.

ضرب سکه خصوصی چگونه کار خواهد کرد؟ همانطور که گفتیم، این نیز مانند هر کسب و کار دیگری ست. هر ضرب‌کننده سکه هر اندازه یا شکلی را که برای مشتریانش خوشایندتر باشد، تولید خواهد کرد و قیمت آن توسط رقابت آزاد بازار تعیین می‌شود.

ایراد رایج این است که وزن کردن یا سنجش تکه‌های طلا در هر معامله، دردسر زیادی خواهد داشت. اما چه چیزی مانع از آن می‌شود که ضرب‌کنندگان خصوصی سکه، وزن و عیار آن را مهر کنند؟ ضرب‌کنندگان خصوصی می‌توانند حداقل به خوبی یک سکه دولتی، آن را تضمین کنند. تکه‌های ساییده شده فلز به عنوان سکه پذیرفته نمی‌شوند. مردم از سکه‌های ضرب‌کنندگانی که به دلیل

کیفیت خوب محصول، بهترین شهرت را دارند، استفاده می‌کنند. ما دیده‌ایم که دقیقاً به همین دلیل است که «دلار» به عنوان رقیب یک سکه نقره، برجسته شد.

مخالفان ضرب سکه خصوصی ادعا می‌کنند که کلاهبرداری رواج پیدا خواهد کرد. با این حال، همین مخالفان به دولت برای تأمین سکه اعتماد می‌کنند. اما اگر قرار باشد اصلاً به دولت اعتماد شود، مطمئناً با ضرب سکه خصوصی، حداقل می‌توان به دولت برای جلوگیری یا مجازات کلاهبرداری اعتماد کرد. معمولاً فرض می‌شود که جلوگیری یا مجازات کلاهبرداری، سرقت یا سایر جرایم، توجیه واقعی برای دولت است. اما اگر دولت نتواند مجرم را در هنگام تکیه بر ضرب سکه خصوصی دستگیر کند، چه امیدی برای یک ضرب سکه قابل اعتماد وجود دارد، وقتی که صداقت گردانندگان بازار خصوصی به نفع انحصار دولتی ضرب سکه کنار گذاشته می‌شود؟ اگر نمی‌توان به دولت اعتماد کرد که گاهی اوقات در بازار آزاد سکه، افراد شرور را پیدا کند، چرا می‌توان به دولتی اعتماد کرد که خود را در جایگاهی می‌یابد که کنترل کامل بر پول دارد و ممکن است سکه را بی‌ارزش کند، سکه تقلبی یا هر چیز دیگری را با مجوز قانونی کامل به عنوان تنها شرور بازار اعمال کند؟ مطمئناً احتمالاً است که بگوییم دولت باید تمام دارایی‌ها را اجتماعی کند تا از دزدی اموال توسط هر کسی

جلوگیری شود. با این حال، استدلال لغو ضرب سکه خصوصی یکسان است.

علاوه بر این، تمام تجارت مدرن بر اساس ضمانت استانداردها بنا شده است. داروخانه یک بطری هشت اونسی دارو می‌فروشد؛ بسته‌بندی گوشت یک پوند گوشت گاو می‌فروشد. خریدار انتظار دارد که این ضمانت‌ها دقیق باشند و همینطور هم هست و به هزاران هزار محصول صنعتی تخصصی و حیاتی فکر کنید که باید استانداردها و مشخصات بسیار محدودی را رعایت کنند. خریدار یک پیچ نیم اینچی باید یک پیچ نیم اینچی بگیرد و نه یک پیچ سه هشتم اینچی.

با این حال، کسب و کار از هم نپاشیده است. افراد کمی پیشنهاد می‌کنند که دولت باید به عنوان بخشی از وظیفه خود در دفاع از استانداردها در برابر کلاهبرداری، صنعت ماشین‌آلات را ملی کند. اقتصاد بازار مدرن شامل تعداد نامحدودی از مبادلات پیچیده است که اکثر آنها به استانداردهای مشخصی از کمیت و کیفیت بستگی دارند. اما کلاهبرداری در حداقل خود قرار دارد و این حداقل، حداقل در تئوری، ممکن است تحت پیگرد قانونی قرار گیرد. اگر سکه‌های خصوصی وجود داشته باشد، چنین خواهد بود. می‌توانیم مطمئن باشیم که مشتریان یک ضرابخانه و

رقبایش، کاملاً نسبت به هرگونه کلاهبرداری احتمالی در وزن یا کم بودن سکه‌های او هوشیار خواهند بود.^۱

مدافعان انحصار ضرب سکه توسط دولت ادعا کرده‌اند که پول با سایر کالاها متفاوت است، زیرا «قانون گرشام» ثابت می‌کند که «پول بد، پول خوب را از گردش خارج می‌کند». از این رو، نمی‌توان به بازار آزاد برای خدمت به عموم در عرضه پول خوب اعتماد کرد. اما این فرمول بندی مبتنی بر تفسیر نادرستی از قانون معروف گرشام است. این قانون در واقع می‌گوید که «پولی که توسط دولت به طور مصنوعی بیش از حد ارزش‌گذاری شده باشد، پولی را که به طور مصنوعی کمتر از ارزش واقعی اش ارزش‌گذاری شده است را از گردش خارج می‌کند.» برای مثال، فرض کنید سکه‌های طلای یک اونس در گردش هستند. پس از چند سال فرسودگی، فرض کنیم که برخی از سکه‌ها فقط ۰/۹ اونس وزن دارند. بدیهی است که در بازار آزاد، سکه‌های فرسوده تنها با ۹۰ درصد ارزش سکه‌های اصلی در گردش خواهند بود و ارزش اسمی سکه‌های قدیمی باید رد شود.^۲ اگر قرار باشد اتفاقی

^۱ رجوع کنید به هربرت اسپنسر، آمار اجتماعی (نیویورک: انتشارات دی. اپلتون، ۱۸۹۰)، صفحه ۴۳۸.

^۲ برای رفع مشکل فرسودگی، سکه‌سازان خصوصی ممکن است یا محدودیت زمانی برای ضمانت‌های وزنی مهر شده خود تعیین کنند، یا توافق کنند که دوباره سکه بزنند، چه با وزن

بیفتد، این سکه‌های «بد» خواهند بود که از بازار بیرون رانده می‌شوند. اما فرض کنید دولت حکم دهد که همه باید با سکه‌های فرسوده مانند سکه‌های نو و تازه رفتار کنند و آنها را به طور مساوی در پرداخت بدهی‌ها بپذیرند. دولت واقعاً چه کاری انجام داده است؟ دولت با اعمال زور بر «نرخ ارز» بین دو نوع سکه، کنترل قیمت را اعمال کرده است. با اصرار بر نسبت برابری که در آن سکه‌های فرسوده باید با ۱۰ درصد تخفیف مبادله شوند، به طور مصنوعی ارزش سکه‌های فرسوده را بیشتر و ارزش سکه‌های جدید را کمتر از حد واقعی نشان می‌دهد. در نتیجه، همه سکه‌های فرسوده را به گردش درخواهند آورد و سکه‌های جدید را احتکار یا صادر خواهند کرد. «پول بد، پول خوب را از میدان به در می‌کند»، بنابراین، (این قاعده، مترجم) نه در بازار آزاد، بلکه در نتیجه مستقیم مداخله دولت در بازار رخ می‌دهد.

علیرغم آزار و اذیت‌های بی‌پایان دولت‌ها که شرایط را بسیار ناپایدار کرده است، سکه‌های خصوصی بارها در طول تاریخ شکوفا شده‌اند. با توجه به این قانون که همه نوآوری‌ها از افراد آزاد و نه دولت ناشی می‌شود، اولین سکه‌ها توسط افراد خصوصی و زرگران ضرب شدند. در واقع، هنگامی که دولت

اصلی و چه با وزن کمتر. باید توجه داشت که در اقتصاد آزاد، استاندارد سازی اجباری سکه‌ها که در زمان هدایت سکه توسط انحصارات دولتی وجود دارد، وجود نخواهد داشت.

برای اولین بار شروع به انحصار ضرب سکه کرد، سکه‌های سلطنتی دارای ضمانت بانکداران خصوصی بودند که ظاهراً مردم به آنها بسیار بیشتر از دولت اعتماد داشتند. سکه‌های طلای ضرب شده خصوصی تا اواخر سال ۱۸۴۸ در کالیفرنیا در گردش بودند.^۱

۹. عرضه «مناسب» پول

حال ممکن است بپرسیم: عرضه پول در جامعه چقدر است و چگونه از آن عرضه استفاده می‌شود؟ به طور خاص، ممکن است این سوال همیشگی را مطرح کنیم که به چه مقدار پول «نیاز داریم»؟ آیا باید عرضه پول توسط نوعی «معیار» تنظیم شود یا می‌توان آن را به بازار آزاد واگذار کرد؟

اول، کل موجودی یا عرضه پول در جامعه در هر زمان، وزن کل پول موجود است. بیایید فعلاً فرض کنیم که فقط یک کالا در بازار

^۱For historical examples of private coinage, see B.W. Barnard, "The use of Private Tokens for Money in the United States," *Quarterly Journal of Economics* (۱۹۱۶-۱۷): ۶۱۷-۲۶; Charles A. Conant, *The Principles of Money and Banking* (New York: Harper Bros., ۱۹۰۵), vol. I, pp. ۱۲۷-۳۲; Lysander Spooner, *A Letter to Grover Cleveland* (Boston: B.R. Tucker, ۱۸۸۶), p. ۷۹; and J. Laurence Laughlin, *A New Exposition of Money, Credit and Prices* (Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۳۱), vol. I, pp. ۴۷-۵۱. On coin age, also see Mises, *Theory of Money and Credit*, pp. ۶۵-۶۷; and Edwin Cannan, *Money*, 4th ed. (London: Staples Press, ۱۹۳۵), pp. ۳۳ff.

آزاد به عنوان پول وجود دارد. همچنین فرض کنیم که طلا آن کالا است (اگرچه می‌توانستیم نقره یا حتی آهن را نیز انتخاب کنیم؛ تصمیم‌گیری در مورد بهترین کالا برای استفاده به عنوان پول، نه به ما بلکه به بازار بستگی دارد). از آنجایی که پول طلا است، کل عرضه پول، وزن کل طلای موجود در جامعه است. شکل طلا مهم نیست - مگر اینکه هزینه تغییر شکل‌ها به روش‌های خاص بیشتر از روش‌های دیگر باشد (مثلاً ضرب سکه‌هایی که هزینه بیشتری نسبت به ذوب آنها دارند). در این صورت، یکی از اشکال توسط بازار به عنوان پول انتخاب می‌شود و اشکال دیگر مطابق با هزینه‌های نسبی آنها در بازار، افزایش یا کاهش قیمت خواهند داشت.

تغییرات در کل موجودی طلا تحت تأثیر همان عللی خواهد بود که تغییرات در سایر کالاها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. افزایش‌ها ناشی از تولید بیشتر از معادن و کاهش‌ها ناشی از مصرف در استهلاک، صنعت و غیره خواهد بود. از آنجا که بازار کالای بادوامی را به عنوان پول انتخاب می‌کند و از آنجا که پول با نرخ سایر کالاها مصرف نمی‌شود - بلکه به عنوان واسطه مبادله به کار می‌رود - نسبت تولید سالانه جدید به کل موجودی آن بسیار کوچک خواهد بود. بنابراین، تغییرات در کل موجودی طلا معمولاً بسیار کند اتفاق می‌افتد.

عرضه پول «باید» چقدر باشد؟ انواع معیارها مطرح شده است: اینکه پول باید مطابق با جمعیت، «حجم تجارت»، «مقدار کالاهای تولید شده» حرکت کند تا «سطح قیمت» ثابت بماند و غیره. در واقع تعداد کمی پیشنهاد داده‌اند که تصمیم‌گیری به بازار واگذار شود. اما پول در یک واقعیت اساسی با سایر کالاها متفاوت است و درک این تفاوت، کلیدی برای درک مسائل پولی فراهم می‌کند. وقتی عرضه هر کالای دیگری افزایش می‌یابد، این افزایش یک منفعت اجتماعی به همراه دارد؛ این موضوع مایه شادی عمومی است. کالاهای مصرفی بیشتر به معنای استاندارد زندگی بالاتر برای عموم است؛ کالاهای سرمایه‌ای بیشتر به معنای استانداردهای زندگی پایدار و افزایش یافته در آینده است. کشف زمین یا منابع طبیعی جدید و حاصلخیز نیز نویدبخش افزایش استانداردهای زندگی، حال و آینده است. اما در مورد پول چطور؟ آیا افزایش عرضه پول به نفع عموم مردم نیز هست؟

کالاهای مصرفی توسط مصرف‌کنندگان مصرف می‌شوند؛ کالاهای سرمایه‌ای و منابع طبیعی در فرآیند تولید کالاهای مصرفی، صرف می‌شوند. اما پول مصرف نمی‌شود؛ عملکرد آن این است که به عنوان واسطه‌ای برای تبادل عمل کند - تا کالاها و خدمات را قادر سازد سریع‌تر از یک شخص به شخص دیگر منتقل شوند. این تبادلات همگی بر اساس قیمت‌های پولی انجام

می‌شوند. بنابراین، اگر یک تلویزیون با سه اونس طلا مبادله شود، می‌گوییم که «قیمت» تلویزیون سه اونس است. در هر زمان، همه کالاهای موجود در اقتصاد با نسبت‌ها یا قیمت‌های خاصی از طلا مبادله می‌شوند. همانطور که گفتیم، پول یا طلا، مخرج مشترک همه قیمت‌ها است. اما خود پول چطور؟ آیا «قیمت» دارد؟ از آنجایی که قیمت صرفاً یک نسبت مبادله است، به وضوح چنین است. اما، در این مورد، «قیمت پول» مجموعه‌ی تعدادی نامتناهی از نسبت‌های مبادله برای تمام کالاهای مختلف موجود در بازار است.

بنابراین، فرض کنید که یک دستگاه تلویزیون سه اونس طلا، یک خودکار شصت اونس، یک قرص نان یک صدم اونس و یک ساعت خدمات حقوقی آقای جونز یک اونس باشد. در این صورت، «قیمت پول» مجموعه‌ای از مبادلات جایگزین خواهد بود. یک اونس طلا یا معادل یک سوم یک دستگاه تلویزیون، یک شصتم یک خودکار، ۱۰۰ قرص نان یا معادل یک ساعت خدمات حقوقی جونز «ارزش» خواهد داشت و به همین ترتیب الی آخر. بنابراین، قیمت پول، «قدرت خرید» واحد پولی - در این مورد، اونس طلا - است. این قدرت خرید نشان می‌دهد که در ازای آن اونس چه چیزی را می‌توان خریداری کرد، همانطور که قیمت پولی یک دستگاه

تلویزیون نشان می‌دهد که در ازای یک دستگاه تلویزیون چقدر پول می‌توان به دست آورد.

چه چیزی قیمت پول را تعیین می‌کند؟ همان نیروهایی که تمام قیمت‌ها را در بازار تعیین می‌کنند و آن قانون مقدس و حقیقت جاودانه یعنی «عرضه و تقاضا» ست. همه ما می‌دانیم که اگر عرضه تخم‌مرغ افزایش یابد، قیمت تمایل به کاهش خواهد داشت؛ اگر تقاضای خریداران برای تخم‌مرغ افزایش یابد، قیمت تمایل به افزایش خواهد داشت. همین امر در مورد پول نیز صادق است. افزایش عرضه پول تمایل به کاهش «قیمت» آن دارد؛ افزایش تقاضا برای پول آن را افزایش می‌دهد. اما تقاضا برای پول چیست؟ در مورد تخم‌مرغ، ما می‌دانیم که «تقاضا» به چه معناست؛ این مقدار پولی است که مصرف‌کنندگان مایلند برای تخم‌مرغ خرج کنند، به علاوه تخم‌مرغ‌هایی که توسط تأمین‌کنندگان نگهداری و فروخته نمی‌شوند.

به همین ترتیب، در مورد پول، «تقاضا» به معنای کالاهای مختلفی است که در ازای پول ارائه می‌شوند، به علاوه پولی که به صورت نقدی نگهداری می‌شود و در یک دوره زمانی خاص خرج نمی‌شود. در هر دو مورد، «عرضه» ممکن است به کل موجودی کالا در بازار اشاره داشته باشد.

حال اگر عرضه طلا افزایش یابد، در حالی که تقاضا برای پول ثابت می‌ماند، چه اتفاقی می‌افتد؟ «قیمت پول» کاهش می‌یابد، یعنی قدرت خرید واحد پول به طور کامل کاهش می‌یابد. اکنون یک اونس طلا کمتر از ۱۰۰ قرص نان، یک سوم یک دستگاه تلویزیون و غیره ارزش خواهد داشت. برعکس، اگر عرضه طلا کاهش یابد، قدرت خرید اونس طلا افزایش می‌یابد.

تأثیر تغییر در عرضه پول چیست؟ با پیروی از مثال دیوید هیوم، یکی از اولین اقتصاددانان، ممکن است از خود بپرسیم چه اتفاقی می‌افتد اگر یک شبه، یک پری خوب در جیب‌ها، کیف‌ها و گاوصندوق‌های بانکی ما سرک بکشد و عرضه پول ما را دو برابر کند. در مثال ما، او به طرز جادویی عرضه طلای ما را دو برابر کرد. آیا ما دو برابر ثروتمندتر خواهیم شد؟ بدیهی است که نه. آنچه ما را ثروتمند می‌کند، فراوانی کالاها است و آنچه این فراوانی را محدود می‌کند، کمبود منابع است: یعنی زمین، نیروی کار و سرمایه. ضرب سکه این منابع را به وجود نمی‌آورد. ممکن است در حال حاضر احساس کنیم که دو برابر ثروتمندتر شده‌ایم، اما واضح است که تنها کاری که انجام می‌دهیم، رقیق کردن عرضه پول است. همچنان که مردم برای خرج کردن ثروت تازه به دست آمده خود (به بازار) هجوم می‌آورند، قیمت‌ها تقریباً دو

برابر می‌شوند - یا حداقل افزایش می‌یابند - تا زمانی که تقاضا برآورده شود و پول دیگر برای کالاهای موجود رقابت نکند. بنابراین، می‌بینیم که اگرچه افزایش عرضه پول، مانند افزایش عرضه هر کالایی، قیمت آن را کاهش می‌دهد، اما این تغییر - برخلاف سایر کالاها - فایده اجتماعی ندارد. عموم مردم ثروتمندتر نمی‌شوند. در حالی که کالاهای مصرفی یا سرمایه‌ای جدید به استانداردهای زندگی می‌افزایند، پول جدید فقط قیمت‌ها را افزایش می‌دهد - یعنی قدرت خرید خود را کاهش می‌دهد. دلیل این معما این است که پول فقط به خاطر ارزش مبادله‌اش مفید است. سایر کالاها دارای مطلوبیت‌های «واقعی» مختلفی هستند، به طوری که افزایش عرضه آنها خواسته‌های مصرف‌کنندگان بیشتری را برآورده می‌کند. پول فقط برای مبادله احتمالی فایده دارد؛ مطلوبیت آن در ارزش مبادله یا «قدرت خرید» آن نهفته است. قانون ما - مبنی بر اینکه افزایش پول فایده اجتماعی ندارد - از کاربرد منحصر به فرد آن به عنوان واسطه مبادله ناشی می‌شود.

بنابراین، افزایش عرضه پول، تنها اثربخشی هر اونس طلا را کاهش می‌دهد؛ از سوی دیگر، کاهش عرضه پول، قدرت هر اونس طلا را برای انجام کار خود افزایش می‌دهد. به این حقیقت تکان‌دهنده می‌رسیم که فرقی نمی‌کند عرضه پول چقدر باشد. هر

عرضه‌ای به خوبی هر عرضه دیگری عمل خواهد کرد. بازار آزاد به سادگی با تغییر قدرت خریدیا اثربخشی واحد طلا تنظیم می‌شود. نیازی به دستکاری بازار برای تغییر عرضه پولی که تعیین می‌کند، نیست.

در این مرحله، برنامه‌ریز پولی ممکن است معترض باشد و بگوید: «بسیار خوب، با فرض اینکه افزایش عرضه پول بی‌معنی است، آیا استخراج طلا اتلاف منابع نیست؟ آیا دولت نباید عرضه پول را ثابت نگه دارد و استخراج جدید را ممنوع کند؟» این استدلال ممکن است برای کسانی که هیچ اعتراض اصولی به دخالت دولت ندارند، قابل قبول باشد، هرچند طرفداران مصمم آزادی را متقاعد نمی‌کند. اما این اعتراض نکته مهمی را نادیده می‌گیرد: اینکه طلا «نه تنها پول است، بلکه ناگزیر یک کالا نیز هست. افزایش عرضه طلا ممکن است هیچ مزیت پولی نداشته باشد، اما مزیت غیرپولی دارد - یعنی عرضه طلای مورد استفاده در مصرف (تزئینات، کارهای دندانپزشکی و موارد مشابه) و تولید (کار صنعتی) را افزایش می‌دهد. بنابراین، استخراج طلا به هیچ وجه اتلاف اجتماعی نیست. بنابراین نتیجه می‌گیریم که تعیین عرضه پول، مانند سایر کالاها، بهتر است به بازار آزاد واگذار شود. گذشته از مزایای کلی اخلاقی و اقتصادی آزادی نسبت به اجبار، هیچ مقدار پولی دیکته شده‌ای کار را بهتر انجام نخواهد داد و بازار آزاد تولید طلا را

مطابق با توانایی نسبی آن در برآوردن نیازهای مصرف‌کنندگان، در مقایسه با سایر کالاهای تولیدی، تعیین خواهد کرد.^۱

۹. مساله احتکار

با این حال، منتقد آزادی پولی به راحتی ساکت نمی‌شود. به طور خاص، یک معضل قدیمی به نام «احتکار» وجود دارد. این تصویر، پیرمرد خسیس خودخواهی را تداعی می‌کند که شاید به طور غیرمنطقی، شاید از روی انگیزه‌های شیطانی، طلای استفاده نشده را در انبار یا گنجینه خود احتکار می‌کند - و بدین ترتیب جریان گردش و تجارت را متوقف می‌کند و باعث رکود و مشکلات دیگر می‌شود. آیا احتکار واقعاً یک تهدید است؟

در وهله اول، آنچه به سادگی اتفاق افتاده است، افزایش تقاضای پول از سوی افراد خسیس است. در نتیجه، قیمت کالاها کاهش می‌یابد و قدرت خرید اونس طلا افزایش می‌یابد. هیچ ضرری به جامعه وارد نشده است، که به سادگی با کاهش عرضه فعالانه اونس طلای «قدرتمندتر» ادامه می‌یابد.

حتی در بدترین حالت ممکن، هیچ مشکلی پیش نیامده و آزادی پولی هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند. اما مشکل فراتر از این است.

^۱البته، استخراج طلا سودآورتر از هیچ کسب و کار دیگری نیست؛ در درازمدت، نرخ بازده آن برابر با نرخ بازده خالص در هر صنعت دیگری خواهد بود.

زیرابه هیچ وجه غیرمنطقی نیست که مردم بخواهند پول بیشتری در موجودی نقدی خود داشته باشند.

بیایید در این مرحله، موجودی نقدی را بیشتر بررسی کنیم. چرا مردم اصلاً موجودی نقدی نگه می‌دارند؟ فرض کنید همه ما می‌توانستیم آینده را با قطعیت کامل پیش‌بینی کنیم. در این صورت، هیچ کس مجبور نبود موجودی نقدی خود را در دسترس داشته باشد. همه دقیقاً می‌دانستند که در هر تاریخی در آینده چقدر خرج خواهد کرد و چقدر درآمد دریافت خواهد کرد. او نیازی به نگه داشتن پول در دسترس ندارد، بلکه طلای خود را قرض می‌دهد تا در همان روزهایی که هزینه‌های خود را انجام می‌دهد، پرداخت‌های خود را به مبلغ مورد نیازش دریافت کند. اما، البته، ما لزوماً در دنیایی از عدم قطعیت زندگی می‌کنیم. مردم دقیقاً نمی‌دانند چه اتفاقی برای آنها خواهد افتاد یا درآمدها یا هزینه‌های آینده آنها چه خواهد بود. هرچه نامطمئن‌تر و وحشت زده‌تر باشند، می‌خواهند موجودی نقدی بیشتری نگه دارند؛ هرچه بیشتر در امان باشند، پول نقد کمتری می‌خواهند نگه دارند. دلیل دیگر برای نگه داشتن پول نقد نیز تابعی از دنیای واقعی عدم قطعیت است. اگر مردم انتظار داشته باشند که قیمت پول در آینده نزدیک کاهش یابد، پول خود را اکنون که پول ارزشمندتر است خرج می‌کنند، بنابراین «احتکار» می‌کنند و تقاضای خود را برای

پول کاهش می‌دهند. برعکس، اگر انتظار داشته باشند که قیمت پول افزایش یابد، صبر می‌کنند تا بعداً که ارزش بیشتری پیدا کرد، پول را خرج کنند و تقاضای آنها برای پول نقد افزایش می‌یابد. بنابراین، تقاضای مردم برای موجودی نقدی به دلایل خوب و منطقی افزایش و کاهش می‌یابد.

اقتصاددانان اگر باور داشته باشند که چیزی اشتباه است، زمانی که پول در «گردش» فعال و مداوم نیست، اشتباه می‌کنند. پول فقط برای ارزش مبادله مفید است، درست است، اما «فقط در لحظه واقعی مبادله مفید نیست». این حقیقت اغلب نادیده گرفته شده است. پول به همان اندازه که در موجودی نقدی یک شخص بیکار یا حتی «در اندوخته» یک خسیس است می‌تواند مفید باشد.^۱ زیرا آن پول «در حال حاضر» در انتظار مبادله احتمالی در آینده نگه داشته می‌شود - همین حالا، برای صاحبش، سودمندی اجازه دادن به مبادله در هر زمانی - حال یا آینده - که صاحبش بخواهد را فراهم می‌کند.

^۱ در چه نقطه‌ای موجودی نقدی یک مرد به یک «احتکار» نه چندان قابل قبول یا یک مرد محتاط به یک خسیس تبدیل می‌شود؟ تعیین هر معیار قطعی غیرممکن است: به طور کلی، اتهام «احتکار» به این معنی است که الف پول نقد بیشتری از آنچه ب برای الف مناسب می‌داند، نگه می‌دارد.

باید به خاطر داشت که تمام طلا باید متعلق به کسی باشد و بنابراین تمام طلا باید در موجودی نقدی افراد نگهداری شود. اگر ۳۰۰۰ تن طلا در جامعه وجود داشته باشد، تمام ۳۰۰۰ تن باید در هر زمان در موجودی نقدی افراد ذخیره و نگهداری شود. مجموع کل موجودی نقدی همیشه با کل عرضه پول در جامعه برابر است. بنابراین، از قضا، اگر عدم قطعیت دنیای واقعی نبود، اصلاً هیچ سیستم پولی وجود نداشت! در یک دنیای خاص، هیچ کس حاضر به نگهداری پول نقد نبود، بنابراین تقاضا برای پول در جامعه به طور نامحدود کاهش می‌یافت، قیمت‌ها به طور بی‌پایان سر به فلک می‌کشید و هر سیستم پولی از هم می‌پاشید. به جای اینکه مقوله موجودی نقدی یک عامل آزردهنده و مشکل‌ساز باشد و در تبادل پولی اختلال ایجاد کند، برای هر اقتصاد پولی کاملاً ضروری است.

علاوه بر این، گفتن اینکه پول «در گردش است» گمراه‌کننده است. مانند تمام استعاره‌های برگرفته از علوم فیزیکی، این استعاره به نوعی فرآیند مکانیکی، مستقل از اراده انسان، اشاره دارد که با سرعت جریانی «سرعت» خاصی حرکت می‌کند. در واقع، پول «در گردش» نیست؛ بلکه هراز گاهی از موجودی نقدی یک شخص به شخص دیگر منتقل می‌شود. وجود پول، بار دیگر، به تمایل افراد برای نگهداری موجودی نقدی بستگی دارد.

در ابتدای این بخش، دیدیم که «احتکار» هرگز هیچ ضرری برای جامعه به همراه ندارد. اکنون، خواهیم دید که تغییر در قیمت پول ناشی از تغییرات در تقاضای پول، یک مزیت اجتماعی مثبت به همراه دارد - به همان اندازه مثبت که هر مزیتی که از افزایش عرضه کالاها و خدمات حاصل می‌شود. دیده‌ایم که مجموع کل موجودی نقدی در جامعه برابر و یکسان با کل عرضه پول است. فرض کنیم عرضه ثابت بماند، مثلاً در ۳۰۰۰ تن. حال فرض کنید به هر دلیلی - شاید افزایش گرانی - تقاضای مردم برای موجودی نقدی افزایش یابد. مطمئناً، برآورده کردن این تقاضا یک مزیت اجتماعی مثبت است. اما چگونه می‌توان آن را برآورده کرد وقتی که مجموع کل پول نقد باید ثابت بماند؟ به سادگی به شرح زیر است: با افزایش ارزش موجودی نقدی توسط مردم، تقاضا برای پول افزایش می‌یابد و قیمت‌ها کاهش می‌یابد. در نتیجه، همان مجموع کل موجودی نقدی اکنون موجودی «واقعی» بالاتری را ایجاد می‌کند، یعنی به نسبت قیمت کالاها - نسبت به کاری که پول باید انجام دهد - بالاتر است. به طور خلاصه، موجودی نقدی مؤثر مردم افزایش یافته است. برعکس، کاهش تقاضا برای پول نقد باعث افزایش هزینه‌ها و افزایش قیمت‌ها خواهد شد. تمایل مردم به موجودی نقدی کمتر مؤثر، با ضرورت انجام کار بیشتر توسط کل پول نقد مشخص، برآورده می‌شود.

بنابراین، در حالی که تغییر در قیمت پول ناشی از تغییرات در عرضه، صرفاً اثربخشی واحد پول را تغییر می‌دهد و هیچ فایده اجتماعی ندارد، کاهش یا افزایش ناشی از تغییر در تقاضا برای موجودی نقدی، فایده اجتماعی به همراه دارد - زیرا میل عمومی را برای نسبت بیشتر یا کمتر موجودی نقدی به کار انجام شده توسط پول نقد برآورده می‌کند. از سوی دیگر، افزایش عرضه پول، تقاضای عمومی برای مجموع مؤثرتر پول نقد (مؤثرتر از نظر قدرت خرید) را خنثی می‌کند. اگر از مردم (در خصوص میزان پول مورد نیاز) پرسیده شود، تقریباً همیشه می‌گویند که هر چقدر پول که می‌توانند به دست آورند، می‌خواهند! اما آنچه واقعاً می‌خواهند واحدهای بیشتر پول - اونس طلای بیشتر یا «دلار» - نیست، بلکه واحدهای مؤثرتر، یعنی تسلط بیشتر بر کالاها و خدماتی است که با پول خریداری می‌شوند. ما دیده‌ایم که جامعه نمی‌تواند تقاضای خود برای پول بیشتر را با افزایش عرضه آن برآورده کند - زیرا افزایش عرضه صرفاً اثربخشی هر اونس را کاهش می‌دهد و پول واقعاً فراوان‌تر از قبل خواهد بود. استاندارد زندگی مردم (به جز در کاربردهای غیرپولی طلا) نمی‌تواند با استخراج طلای بیشتر افزایش یابد. اگر مردم اونس طلای مؤثرتری در موجودی نقدی خود می‌خواهند، تنها از طریق

کاهش قیمت‌ها و افزایش اثربخشی هر اونس می‌توانند به آن دست یابند.

۱۰. تثبیت سطح قیمت‌ها؟

برخی از نظریه‌پردازان معتقدند که یک سیستم پولی آزاد غیرعاقلانه خواهد بود، زیرا «سطح قیمت» یعنی قیمت واحد پول را تثبیت نمی‌کند. آنها می‌گویند پول قرار است معیار ثابتی باشد که هرگز تغییر نمی‌کند. بنابراین، ارزش یا قدرت خرید آن باید تثبیت شود. از آنجایی که قیمت پول مسلماً در بازار آزاد نوسان خواهد داشت، مدیریت دولتی باید آزادی را نادیده بگیرد تا ثبات تضمین شود.^۱ ثبات، به عنوان مثال، عدالت را برای بدهکاران و طلبکاران فراهم می‌کند، که مطمئن خواهند بود دلار یا اونس طلا را با همان قدرت خریدی که وام داده‌اند، بازپرداخت خواهند کرد.

با این حال، اگر طلبکاران و بدهکاران بخواهند در برابر تغییرات آتی قدرت خرید، محافظ ریسک ایجاد کنند، می‌توانند به راحتی در بازار آزاد این کار را انجام دهند. وقتی قراردادهای خود را منعقد می‌کنند، می‌توانند توافق کنند که بازپرداخت به صورت مبلغی پول

^۱ اینکه دولت چگونه در این مورد اقدام خواهد کرد، در حال حاضر اهمیتی ندارد. اساساً، این امر مستلزم تغییرات تحت مدیریت دولت در عرضه پول خواهد بود.

که با شاخص توافق‌شده‌ای از تغییرات ارزش پول تعدیل می‌شود، انجام شود. تثبیت‌کنندگان مدت‌هاست که از چنین اقداماتی حمایت می‌کنند، اما به طرز عجیبی، همان وام‌دهندگان و وام‌گیرندگانی که قرار است بیشترین سود را از ثبات ببرند، به ندرت از این فرصت استفاده کرده‌اند. آیا دولت باید «مزایای خاصی را به افرادی که قبلاً آزادانه آنها را رد کرده‌اند، تحمیل کند؟ ظاهراً، بازرگانان ترجیح می‌دهند در این دنیای مبتنی بر عدم قطعیت اجتناب‌ناپذیر، شانس خود را با تواناییشان در پیش‌بینی شرایط بازار امتحان کنند. از این گذشته، قیمت پول هیچ تفاوتی با هیچ قیمت آزاد دیگری در بازار ندارد. آنها می‌توانند در پاسخ به تغییرات تقاضای افراد تغییر کنند؛ چرا قیمت پولی اینطور نباشد؟

در واقع، تثبیت مصنوعی، عملکرد بازار را به طور جدی مختل می‌کند. همانطور که اشاره کردیم، مردم به ناچار از تمایل خود برای تغییر نسبت واقعی موجودی نقدی خود ناامید می‌شوند؛ هیچ فرصتی برای تغییر موجودی نقدی متناسب با قیمت‌ها وجود نخواهد داشت. علاوه بر این، بهبود استانداردهای زندگی از ثمرات سرمایه‌گذاری به عموم مردم می‌رسد. افزایش بهره‌وری منجر به کاهش قیمت‌ها (و هزینه‌ها) می‌شود و در نتیجه ثمرات کسب‌وکار آزاد را بین همه مردم توزیع می‌کند و استاندارد زندگی همه مصرف‌کنندگان را بالا می‌برد. بالا نگه داشتن اجباری سطح

قیمت‌ها مانع از گسترش این استانداردهای زندگی بالاتر می‌شود. خلاصه اینکه، پول یک «معیار ثابت» نیست. بلکه کالایی است که به عنوان واسطه‌ای برای مبادلات عمل می‌کند. انعطاف‌پذیری در ارزش آن در پاسخ به خواسته‌های مصرف‌کننده به همان اندازه هر قیمت‌گذاری آزاد دیگری در بازار مهم و سودمند است.

۱۱. همزیستی پول‌ها

تا اینجا تصویری را از پول در یک اقتصاد کاملاً آزاد به دست آورده‌ایم که بر اساس آن طلا یا نقره به عنوان واسطه مبادله استفاده می‌شوند؛ طلا توسط شرکت‌های خصوصی رقابتی ضرب می‌شود و بر اساس وزن در گردش است؛ قیمت‌ها در بازار در پاسخ به تقاضای مصرف‌کنندگان و عرضه منابع تولیدی آزادانه نوسان می‌کنند. آزادی قیمت‌ها لزوماً به معنای آزادی حرکت قدرت خرید واحد پول است؛ استفاده از زور و دخالت در تغییرات ارزش پول بدون فلج کردن همزمان آزادی قیمت‌ها برای همه کالاها غیرممکن خواهد بود و این آشفتگی اقتصاد آزاد را موجب نخواهد شد. برعکس، اقتصاد به سرعت و به طور کارآمد برای تأمین خواسته‌های مصرف‌کنندگان حرکت می‌کند. بازار پول نیز می‌تواند آزاد باشد.

تا اینجا، ما با فرض تنها یک فلز پولی - مثلاً طلا - مسئله را ساده کرده‌ایم. فرض کنید که دو یا چند پول - مثلاً طلا و نقره - همچنان در بازار جهانی در گردش باشند. احتمالاً، طلا در یک منطقه و در منطقه دیگر نقره به عنوان پول بکار رود، یا در غیر این صورت، هر دو ممکن است در کنار هم در گردش باشند. برای مثال، طلا، که در بازار اونس به اونس ارزشمندتر از نقره است، ممکن است برای معاملات بزرگتر و نقره برای معاملات کوچکتر استفاده شود. آیا دو پول موجب آشفتگی نخواهند شد؟ آیا دولت مجبور نیست مداخله کند و یک سهمیه ثابت بین این دو ("دو فلزی") اعمال کند یا به نوعی یکی از فلزها را از رده خارج کند ("یک استاندارد واحد" اعمال کند)؟

بسیار محتمل است که بازار، در صورت آزادی عمل، در نهایت یک فلز واحد را به عنوان پول تعیین کند. اما در قرن‌های اخیر، نقره سرسختانه به رقابت با طلا ادامه داد. با این حال، لازم نیست دولت مداخله کند و بازار را از اشتباهش در حفظ دو پول نجات دهد. نقره دقیقاً به این دلیل در گردش باقی ماند که (برای مثال، برای پول خرد) مناسب بود. نقره و طلا به راحتی می‌توانستند در کنار هم گردش کنند و در گذشته نیز این کار را انجام داده‌اند. عرضه و تقاضای نسبی دو فلز، نرخ مبادله بین این دو را تعیین می‌کند و این نرخ، مانند هر قیمت دیگری، به طور مداوم در پاسخ

به این نیروهای متغیر در نوسان خواهد بود. به عنوان مثال، در یک زمان، اونس نقره و طلا ممکن است با نسبت ۱ به ۱۶ زمان دیگری با نسبت ۱ به ۱۵ و غیره مبادله شوند. اینکه کدام فلز به عنوان واحد محاسبه عمل خواهد کرد، به شرایط خاص بازار بستگی دارد. اگر طلا پول رایج باشد، آنگاه بیشتر معاملات بر اساس اونس طلا محاسبه می‌شوند و اونس نقره با قیمتی متغیر و آزاد بر حسب طلا مبادله خواهد شد.

باید واضح باشد که نرخ ارز و قدرت خرید واحدهای دو فلز همیشه متناسب خواهند بود. اگر قیمت کالاها بر حسب نقره پانزده برابر قیمت آنها بر حسب طلا باشد، آنگاه نرخ ارز تمایل به تعیین نسبت ۱۵ به ۱ خواهد داشت. در غیر این صورت، مبادله از یکی به دیگری تا رسیدن به برابری سودمند خواهد بود. بنابراین، اگر قیمت‌ها بر حسب نقره پانزده برابر طلا باشد در حالی که نسبت نقره به طلا ۲۰ به ۱ باشد، مردم برای فروش کالاهای خود به طلا، خرید نقره و سپس خرید مجدد کالاها با نقره هجوم می‌آورند و در این فرآیند سود قابل توجهی به دست می‌آورند. این امر به سرعت «برابری قدرت خرید» نرخ ارز را بازیابی می‌کند. با ارزان‌تر شدن طلا بر حسب نقره، قیمت کالاها با نقره افزایش می‌یابد و قیمت کالاها با طلا کاهش می‌یابد.

خلاصه اینکه، بازار آزاد نه تنها زمانی که پول آزاد است، بلکه حتی زمانی که بیش از یک پول در گردش است، به طرز چشمگیری منظم است.

پول آزاد چه نوع «استانداردی» ارائه می‌دهد؟ نکته مهم این است که این استاندارد توسط حکم دولتی تحمیل نشود. اگر بازار به حال خود رها شود، ممکن است طلا را به عنوان یک پول واحد («استاندارد طلا») یا نقره را به عنوان یک پول واحد («استاندارد نقره») و یا شاید به احتمال زیاد، هر دو را به عنوان پول‌هایی با نرخ‌های ارز آزادانه در حال نوسان («استانداردهای موازی») تعیین کند.^۱

^۱ برای نمونه‌های تاریخی استانداردهای موازی، به استانی جونز، "پول و مکانیسم مبادله" (لندن: Kegan Paul، ۱۹۰۵)، صفحات ۸۸-۹۶، و رابرت لویز، "بازگشت به طلا، ۱۲۵۲"، در نگاهی به تاریخ اقتصادی (دسامبر ۱۹۵۶): ۲۲۴ مراجعه کنید. ضرب سکه طلا تقریباً همزمان در ژنو و فلورانس به اروپای مدرن معرفی شد. فلورانس سیستم دوفلزی را برقرار کرد، در حالی که "ژنو، برعکس، در انطباق با اصل محدود کردن مداخله دولت تا حد امکان، سعی در اعمال یک رابطه ثابت بین سکه‌های فلزات مختلف نداشت"، همانجا. در مورد نظریه استانداردهای موازی، به میزس "نظریه پول و اعتبار"، صفحات ۱۷۹ به بعد مراجعه کنید. برای پیشنهادی مبنی بر اینکه ایالات متحده به یک استاندارد موازی روی آورد، توسط یکی از مقامات دفتر سنجش ایالات متحده، به آی. دبلیو. سیلوستر، نشان‌های شمش طلا به عنوان ارز (نیویورک، ۱۸۸۲) مراجعه کنید.

۱۲. انبار های پول

فرض کنید که بازار آزاد، طلا را به عنوان پول تثبیت کرده است (باز هم نقره را برای سادگی کار کنار می گذاریم). حتی در شکل مناسب سکه‌ها، حمل و استفاده مستقیم از طلا در مبادله اغلب دست و پا گیر و دشوار است. برای معاملات بزرگتر، حمل و نقل چند صد پوند طلا دشوار و گران است. اما بازار آزاد، که همیشه آماده برآورده کردن نیازهای اجتماعی است، به کمک می‌آید. طلا، در وهله اول، باید در جایی ذخیره شود و همانطور که تخصص در سایر رشته‌های تجاری بیشترین کارایی را دارد، در تجارت انبارداری نیز بیشترین کارایی را خواهد داشت. بنابراین، برخی از شرکت‌ها در ارائه خدمات انبارداری در بازار موفق خواهند بود. برخی از آنها انبار طلا خواهند بود و طلا را برای صاحبان بی‌شمار آن ذخیره می‌کنند. همانند تمام انبارها، حق مالک بر کالاهای انبار شده توسط رسید انباری که در ازای نگهداری کالاها دریافت می‌کند، تعیین می‌شود. این رسید به مالک حق می‌دهد تا هر زمان که بخواهد، کالاهای خود را مطالبه کند. این انبار سودی متفاوت از سایر انبارها کسب نخواهد کرد - یعنی با دریافت هزینه برای خدمات انبارداری خود.

دلایل زیادی وجود دارد که باور کنیم انبارهای طلا یا انبارهای پول، در بازار آزاد به همان روشی که سایر انبارها رونق

می‌گیرند، رونق خواهند گرفت. در واقع، انبارداری در مورد پول نقش مهم‌تری ایفا می‌کند. زیرا همه کالاهای دیگر به مصرف می‌رسند و بنابراین باید پس از مدتی انبار را ترک کنند تا در تولید یا مصرف استفاده شوند. اما پول، همانطور که دیده‌ایم، عمدتاً به معنای فیزیکی «استفاده» نمی‌شود؛ در عوض، برای مبادله با کالاهای دیگر و در انتظار چنین مبادلاتی در آینده استفاده می‌شود. به طور خلاصه، پول آنقدر «مصرف» نمی‌شود که به سادگی از یک شخص به شخص دیگر منتقل شود.

در چنین شرایطی، راحتی ناگزیر منجر به انتقال رسید انبار به جای خود طلای فیزیکی می‌شود. برای مثال، فرض کنید اسمیت و جونز هر دو طلای خود را در یک انبار ذخیره می‌کنند. جونز به اسمیت یک اتومبیل به قیمت ۱۰۰ اونس طلا می‌فروشد. آنها می‌توانند فرآیند پرهزینه بازخرید رسید اسمیت و انتقال طلای خود به دفتر جونز را طی کنند، در حالی که جونز دوباره طلا را سپرده‌گذاری می‌کند. اما بدون شک آنها مسیر بسیار راحت‌تری را انتخاب خواهند کرد: اسمیت به سادگی یک رسید انبار به ازای ۱۰۰ اونس طلا به جونز می‌دهد. به این ترتیب، رسیدهای انبار پول، بیشتر و بیشتر به عنوان جایگزین پول عمل می‌کنند. تراکنش‌های کمتر و کمتری، طلای واقعی را جابجا می‌کنند؛ در موارد بیشتر و بیشتری، به جای آن از اسناد کاغذی طلا استفاده

می‌شود. با توسعه بازار، سه محدودیت در پیشرفت این فرآیند جایگزینی وجود خواهد داشت. یکی، میزان استفاده مردم از این انبارهای پول - که بانک نامیده می‌شوند - به جای پول نقد است. واضح است که اگر جونز، به هر دلیلی، دوست نداشت از بانک استفاده کند، اسمیت مجبور بود طلای واقعی را منتقل کند. محدودیت دوم، میزان مشتریان هر بانک است. به عبارت دیگر، هرچه تراکنش‌های بیشتری بین مشتریان بانک‌های مختلف انجام شود، طلای بیشتری باید منتقل شود. هرچه مبادلات بیشتری توسط مشتریان یک بانک انجام شود، نیاز به حمل و نقل طلا کمتر می‌شود. اگر جونز و اسمیت مشتریان انبارهای متفاوتی بودند، بانک اسمیت (یا خود اسمیت) باید طلا را به بانک جونز منتقل می‌کرد. سوم، مشتریان باید به قابل اعتماد بودن بانک‌های خود اعتماد داشته باشند. اگر مثلاً ناگهان متوجه شوند که مقامات بانک سابقه کیفری دارند، بانک احتمالاً در مدت کوتاهی تجارت خود را از دست خواهد داد. از این نظر، همه انبارها - و همه مشاغلی که بر حسن نیت متکی هستند - یکسان هستند.

با رشد بانک‌ها و افزایش اعتماد به آنها، در بسیاری از موارد برای مشتریان آنها ممکن است راحت‌تر باشد که از حق خود برای دریافت رسیدهای کاغذی - که اسکناس نامیده می‌شوند - صرف نظر کنند و در عوض اسناد خود را به عنوان حساب‌های دفتری

باز نگه دارند. در حوزه پولی، این اسناد سپرده‌های بانکی نامیده شده‌اند. به جای انتقال رسیده‌های کاغذی، مشتری یک ادعای دفتری در بانک دارد؛ او با نوشتن دستوری به انبار خود برای انتقال بخشی از این حساب به شخص دیگری، مبادلات را انجام می‌دهد. بنابراین، در مثال ما، اسمیت به بانک دستور می‌دهد که سند دفتری ۱۰۰ اونس طلای او را به جونز منتقل کند. این دستور کتبی، چک نامیده می‌شود.

باید واضح باشد که از نظر اقتصادی، هیچ تفاوتی بین اسکناس بانکی و سپرده بانکی وجود ندارد. هر دو ادعای مالکیت طلای ذخیره شده هستند؛ هر دو به طور مشابه به عنوان جایگزین پول منتقل می‌شوند و هر دو سه محدودیت یکسان در میزان استفاده خود دارند. مشتری می‌تواند بر اساس این راحتی، انتخاب کند که آیا می‌خواهد سند خود را به صورت اسکناس یا سپرده نگه دارد.^۱

حال، در نتیجه همه این عملیات، چه اتفاقی برای عرضه پول آنها افتاده است؟ اگر اسکناس‌های کاغذی یا سپرده‌های بانکی به عنوان «جایگزین‌های پول» استفاده شوند، آیا این به معنای آن

^۱ شکل سوم جایگزین پول، سکه‌های ژتونی برای پرداخت‌های بسیار کوچک خواهد بود. این سکه‌ها در واقع معادل اسکناس‌های بانکی هستند، اما به جای کاغذ، روی فلز پایه «چاپ» می‌شوند.

است که عرضه پول مؤثر در اقتصاد افزایش یافته است، حتی اگر موجودی طلا ثابت مانده باشد؟ مطمئناً نه. زیرا جایگزین‌های پول صرفاً رسیده‌های انبار برای طلای واقعاً سپرده شده هستند. اگر جونز ۱۰۰ اونس طلا را در انبار خود سپرده‌گذاری کند و برای آن رسید دریافت کند، رسید می‌تواند در بازار به عنوان پول استفاده شود، اما فقط به عنوان یک جایگزین مناسب برای طلا، نه به عنوان یک افزایش. در این صورت، طلای موجود در خزانه دیگر بخشی از عرضه پول مؤثر نیست، بلکه به عنوان ذخیره‌ای برای دریافت آن نگهداری می‌شود تا هر زمان که صاحب آن بخواهد، مطالبه شود. بنابراین، افزایش یا کاهش استفاده از جایگزین‌ها هیچ تغییری در عرضه پول ایجاد نمی‌کند. فقط شکل عرضه تغییر می‌کند، نه کل آن. بنابراین، عرضه پول یک جامعه ممکن است با ده میلیون اونس طلا شروع شود. سپس، شش میلیون از آن می‌تواند در بانک‌ها سپرده‌گذاری شود و در ازای آن اسکناس‌های طلا دریافت شود، که در نتیجه عرضه مؤثر اکنون به این صورت خواهد بود: چهار میلیون اونس طلا (موجود در بازار . مترجم) و شش میلیون اونس طلا به صورت اسکناس‌های کاغذی که کل عرضه پول ثابت مانده است.

جالب اینجاست که بسیاری از مردم استدلال کرده‌اند که اگر بانک‌ها بر اساس این «ذخیره ۱۰۰ درصدی» (طلا همیشه با رسید

آن نشان داده می‌شود) فعالیت کنند، کسب درآمد برای آنها غیرممکن خواهد بود. با این حال، هیچ مشکل واقعی وجود ندارد، همانطور که برای هر انباری وجود دارد. تقریباً همه انبارها تمام کالاها را برای صاحبان خود (ذخیره ۱۰۰ درصدی) به عنوان یک امر بدیهی نگه می‌دارند - در واقع، اگر خلاف این عمل کنند، کلاهبرداری یا دزدی تلقی می‌شود. سود آنها از کارمزد خدمات به مشتریانشان به دست می‌آید. بانک‌ها می‌توانند برای خدمات خود به همین روش هزینه دریافت کنند. اگر اعتراض شود که مشتریان کارمزد بالای خدمات را پرداخت نخواهند کرد، این بدان معناست که خدمات بانک‌ها تقاضای زیادی ندارد و استفاده از خدمات آنها به سطحی کاهش می‌یابد که مصرف‌کنندگان آن را ارزشمند می‌دانند.

اکنون شاید به دشوارترین مشکلی که اقتصاددان پولی با آن مواجه است، می‌رسیم: ارزیابی «بانکداری کسری ذخیره». باید این سوال را بپرسیم: آیا بانکداری کسری ذخیره در بازار آزاد مجاز خواهد بود یا به عنوان کلاهبرداری ممنوع می‌شود؟ همه می‌دانند که بانک‌ها به ندرت برای مدت طولانی بر اساس قاعده «۱۰۰ درصد» (یعنی همه جایگزین‌های آنها با پشتوانه باشد. مترجم) باقی مانده‌اند. از آنجایی که پول می‌تواند برای مدت طولانی در انبار باقی بماند، بانک و سوسه می‌شود که مقداری از پول را برای

حساب خود استفاده کند - همچنین به این دلیل وسوسه می‌شود که مردم معمولاً اهمیتی نمی‌دهند که آیا سکه‌های طلایی که از انبار دریافت می‌کنند همان سکه‌های طلایی هستند که سپرده‌گذاری کرده‌اند یا خیر. سپس بانک وسوسه می‌شود که از پول دیگران برای کسب سود برای خود استفاده کند.

اگر بانک‌ها طلا را مستقیماً وام دهند، البته رسیده‌ها اکنون تا حدی بی‌اعتبار شده‌اند چنانکه حال برخی رسیده‌ها بدون طلا وجود دارند؛ به طور خلاصه، بانک عملاً ورشکسته است، زیرا در صورت درخواست، نمی‌تواند به تعهدات خود عمل کند. در صورت تمایل همه مشتریان، نمی‌تواند اموال آنها را به آنها واگذار کند.

به‌طور کلی، بانک‌ها به‌جای اینکه مستقیماً طلا را دریافت کنند، رسیده‌های انبار بدون پوشش یا «شبه» (پوششی) چاپ می‌کنند، یعنی رسیده‌های انبار برای طلایی که وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. سپس این رسیده‌ها با سود وام داده می‌شوند. واضح است که اثر اقتصادی آن یکسان است. تعداد رسیده‌های انبار چاپ‌شده بیشتر از طلای موجود در خزانه است. کاری که بانک انجام داده است، صدور رسیده‌های انبار طلا است که «هیچ چیزی را نشان نمی‌دهند»، اما قرار است ۱۰۰ درصد ارزش اسمی خود را به طلا نشان دهند. این رسیده‌های کاذب به همان روشی که رسیده‌های واقعی در بازار عرضه می‌شوند، به بازار عرضه

می‌شوند و بنابراین به عرضه پول مؤثر کشور می‌افزایند. در مثال بالا، اگر بانک‌ها اکنون دو میلیون اونس رسید جعلی منتشر کنند، بدون اینکه طلایی پشت آنها باشد، عرضه پول کشور از ده به دوازده میلیون اونس طلا افزایش می‌یابد - حداقل تا زمانی که این ترفند کشف و اصلاح شود. اکنون علاوه بر چهار میلیون اونس طلا که در اختیار عموم است، هشت میلیون اونس جایگزین پول وجود دارد که تنها شش میلیون اونس آن با طلا پشتیبانی شده است.

انتشار رسیدهای کاذب، مانند جعل سکه، نمونه‌ای از تورم است که در ادامه بیشتر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. تورم را می‌توان به عنوان هرگونه افزایش در عرضه پول اقتصاد تعریف کرد که شامل افزایش موجودی فلز پول نباشد. بنابراین، بانک‌های با کسری ذخیره ذاتاً نهادهای تورمی هستند.

مدافعان بانک‌ها اینگونه پاسخ می‌دهند: بانک‌ها صرفاً مانند سایر مشاغل عمل می‌کنند - آنها ریسک می‌کنند. مسلماً، اگر همه سپرده‌گذاران مطالبات خود را ارائه می‌دادند، بانک‌ها ورشکست می‌شدند، زیرا رسیدهای معوقه از طلای موجود در گاو صندوق‌ها بیشتر است. اما، بانک‌ها به سادگی - که معمولاً توجیه می‌شود - این ریسک را می‌پذیرند که همه طلای خود را درخواست نکنند. با این حال، تفاوت بزرگ بین بانک با کسری ذخیره و سایر مشاغل

این است که سایر بازرگانان از سرمایه خود و یا سرمایه قرض گرفته شده در سرمایه‌گذاری‌های مخاطره‌آمیز استفاده می‌کنند و اگر اعتبار قرض بگیرند، قول می‌دهند که در تاریخ آینده پرداخت کنند و مراقب باشند که در آن تاریخ پول کافی برای انجام تعهد خود داشته باشند. اگر اسمیت ۱۰۰ اونس طلا برای یک سال قرض بگیرد، ترتیب می‌دهد که ۱۰۰ اونس طلا در آن تاریخ آینده در دسترس داشته باشد. اما بانک از سپرده‌گذاران خود قرض نمی‌گیرد؛ بانک تعهد نمی‌کند که در تاریخ مشخصی در آینده طلا را بازپرداخت کند. در عوض، متعهد می‌شود که رسید را در هر زمان و بنا به تقاضا به طلا پرداخت کند. به طور خلاصه، اسکناس یا سپرده بانکی یک 'IOU' یا بدهی نیست؛ بلکه یک رسید انبار برای دارایی دیگران است. علاوه بر این، وقتی یک تاجر پول قرض می‌گیرد یا وام می‌دهد، به عرضه پول اضافه نمی‌کند. وجوه قرض گرفته شده، وجوه پس‌انداز شده هستند که بخشی از عرضه پول موجود از پس‌اندازکننده به وام‌گیرنده منتقل می‌شود. از سوی دیگر، بانک‌ها با انتشار اوراق قرضه، عرضه پول را به طور مصنوعی افزایش می‌دهند، زیرا شبه‌دریافت‌ها به بازار تزریق می‌شوند.

^۱ I OWE YOU

بنابراین، یک بانک ریسک تجاری معمول را نمی‌پذیرد. مانند همه تاجران، الگوی زمانی دارایی‌های خود را متناسب با الگوی زمانی بدهی‌ها تنظیم نمی‌کند، یعنی اطمینان حاصل نمی‌کند که در تاریخ‌های سررسید، پول کافی برای پرداخت صورتحساب‌های خود داشته باشد. در عوض، بیشتر بدهی‌های آن آنی هستند در حالیکه دارایی‌های آن اینگونه نیست.

بانک از هیچ پول جدید خلق می‌کند و مانند هر کس دیگری مجبور نیست با تولید و فروش خدمات خود پول به دست آورد. به طور خلاصه، بانک از قبل و همیشه ورشکسته است؛ اما ورشکستگی آن تنها زمانی آشکار می‌شود که مشتریان مشکوک شوند و باعث هجوم مشتریان به بانک‌ها شوند. هیچ کسب و کار دیگری پدیده‌ای مانند هجوم را تجربه نمی‌کند. هیچ کسب و کار دیگری نمی‌تواند یک شبه ورشکست شود، صرفاً به این دلیل که مشتریان تصمیم می‌گیرند اموال خود را پس بگیرند. هیچ کسب و کار دیگری پول جدید خیالی ایجاد نمی‌کند که وقتی واقعاً سنجیده شود، از بین برود.

اثرات اقتصادی وخیم کسری پول بانکی، در فصل بعدی بررسی خواهد شد. در اینجا نتیجه می‌گیریم که از نظر اخلاقی، چنین بانکی حق بیشتری برای وجود در یک بازار واقعاً آزاد نسبت به هر شکل دیگری از سرقت ضمنی ندارد. درست است که اسکناس

یا سپرده در واقع به صورت ظاهری نمی‌گوید که انبار تضمین می‌کند که همیشه پشتوانه کاملی از طلا را در دسترس داشته باشد. اما بانک قول می‌دهد که در صورت تقاضا آن را بازخريد کند و بنابراین وقتی هرگونه رسید جعلی صادر می‌کند، در حال حاضر مرتکب کلاهبرداری شده است، زیرا بلافاصله برای بانک غیرممکن می‌شود که به تعهد خود عمل کند و تمام اسکناس‌ها و سپرده‌های خود را بازخريد کند.^۱ بنابراین، کلاهبرداری بلافاصله و در زمانی که صدور رسیدهای کاذب انجام می‌شود، در حال وقوع است. اینکه کدام رسیدهای خاص جعلی هستند، تنها پس از وقوع هجوم به بانک قابل کشف است (زیرا همه رسیدها شبیه هم هستند) و مدعیانی که دیر مراجعه می‌کنند، بی‌خبر رها می‌شوند.^۲

اگر قرار باشد کلاهبرداری در یک جامعه آزاد ممنوع شود، بانکداری کسری ذخیره نیز باید به سرنوشت مشابهی دچار

^۱ See Amasa Walker, *The Science of Wealth*, ۳rd ed. (Boston: Little, Brown, ۱۸۶۷), pp. ۱۳۹-۴۱; and pp. ۱۲۶-۲۳۲ for an excellent discussion of the problems of a fractional-reserve money.

^۲ شاید یک سیستم لیبرتارین «ضمانت سپرده‌های عمومی» (که به انبار اجازه می‌دهد هر کالای همگن را به سپرده‌گذار بازگرداند) را به عنوان «ضمانت سپرده‌های خاص» در نظر بگیرد، که مانند بارنامه‌ها، بلیط‌های گرو، ضمانت‌های بارانداز و غیره، مالکیت برخی از اشیاء خاص اختصاص داده شده را ایجاد می‌کنند. زیرا، در مورد ضمانت سپرده عمومی، انبار وسوسه می‌شود که کالاها را به عنوان دارایی خود تلقی کند، نه اینکه دارایی مشتریانانش باشد. این دقیقاً همان کاری است که بانک‌ها انجام داده‌اند. به Money, Devons and the Medium of Exchange, صفحات ۲۰۷-۲۱۲ مراجعه کنید.

شود.^۱ با این حال، فرض کنید که کلاهبرداری و بانکداری کسری ذخیره مجاز باشند و بانکها فقط ملزم به انجام تعهدات خود برای بازخرید طلا در صورت تقاضا باشند. هرگونه عدم انجام این کار به معنای ورشکستگی فوری خواهد بود. چنین سیستمی به عنوان "بانکداری آزاد" شناخته شده است. آیا در این صورت، مشکل کلاهبرداری سنگین جایگزین‌های پول و در نتیجه خلق مصنوعی پول جدید وجود خواهد داشت؟ بسیاری از مردم چنین فرض کرده‌اند و معتقد بوده‌اند که "بانکداری غیر مجاز"^۲ به سادگی عرضه پول را به طور نجومی افزایش می‌دهد. اما برعکس، "بانکداری آزاد" منجر به یک سیستم پولی بسیار "سخت‌تر" از آنچه امروز داریم، خواهد شد.

بانکها با همان سه محدودیتی که در بالا به آنها اشاره کردیم و با دقت نسبتاً زیادی بررسی می‌شوند، کنترل خواهند شد. در وهله اول، گسترش هر بانک با از دست دادن طلا به بانک دیگر محدود خواهد شد. زیرا یک بانک فقط می‌تواند در محدوده مشتریان خود

^۱ کلاهبرداری، سرقت ضمنی است، زیرا به این معنی است که قرارداد پس از دریافت ارزش، تکمیل نشده است. به طور خلاصه، اگر الف به ب جعبه‌ای با برچسب «برنج دانه‌ای» بفروشد و پس از باز کردن معلوم شود که کاه است، کلاهبرداری الف در واقع سرقت اموال ب است. به طور مشابه، صدور رسید انبار برای کالاهای ناموجود، همانند رسیدهای واقعی، کلاهبرداری از کسانی است که ادعای مالکیت ناموجود دارند.

^۲ wildcat banking

پول گسترش دهد. برای مثال، فرض کنید بانک A، با ۱۰۰۰۰ اونس طلا، اکنون ۲۰۰۰ اونس رسید انبار جعلی طلا صادر می‌کند و آنها را به شرکت‌های مختلف وام می‌دهد یا در اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کند. وام گیرنده یا دارنده سابق اوراق بهادار، پول جدید را صرف کالاها و خدمات مختلف خواهد کرد. در نهایت، پولی که در گردش است به مالکی می‌رسد که مشتری بانک دیگری، B، است.

در آن زمان، بانک B از بانک A درخواست خواهد کرد که رسید خود را به طلا بازخريد کند تا طلا بتواند به خزانه‌های بانک B منتقل شود. واضح است که هرچه تعداد مشتریان هر بانک بیشتر باشد و هرچه مشتریان بیشتر با یکدیگر تجارت کنند، هر بانک دامنه بیشتری برای گسترش اعتبار و عرضه پول خود خواهد داشت. زیرا اگر تعداد مشتریان بانک محدود باشد، کمی پس از انتشار پول خلق شده، از آن بانک خواسته می‌شود که بازخريد کند - و همانطور که دیده‌ایم، بانک توانایی بازخريد بیش از کسری از تعهدات خود را ندارد. بنابراین، برای جلوگیری از تهدید ورشکستگی از این سه ماهه، هرچه تعداد مشتریان یک بانک محدودتر باشد، باید بخش بیشتری از طلا را به عنوان ذخیره نگه دارد و کمتر می‌تواند آن را گسترش دهد. اگر در هر کشور یک بانک وجود داشته باشد، فضای بسیار بیشتری برای توسعه

وجود خواهد داشت تا اینکه برای هر دو نفر در جامعه یک بانک وجود داشته باشد. در صورت ثابت بودن سایر شرایط، هرچه تعداد بانکها بیشتر و اندازه آنها کوچکتر باشد، عرضه پول "سخت‌تر" و بهتر خواهد بود. به طور مشابه، مشتریان یک بانک نیز توسط کسانی که اصلاً از بانک استفاده نمی‌کنند محدود می‌شوند. هرچه افراد بیشتری به جای پول بانکی از طلای واقعی‌استفاده کنند، فضای کمتری برای تورم بانکی وجود خواهد داشت.

با این حال، فرض کنید که بانکها یک کارتل تشکیل دهند و توافق کنند که رسیدهای یکدیگر را پرداخت کنند و درخواست بازخريد نکنند و همچنین فرض کنید که پول بانکها در حال استفاده جهانی است. آیا محدودیتی برای گسترش بانکها وجود دارد؟ بله، همچنان بحث بررسی اعتماد مشتری به بانکها وجود دارد. با افزایش روزافزون اعتبار بانکی و عرضه پول، مشتریان بیشتری نگران کاهش کسر ذخیره خواهند شد و در یک جامعه واقعاً آزاد، کسانی که حقیقت را در مورد ورشکستگی واقعی سیستم بانکی می‌دانند، می‌توانند اتحادیه‌های ضد بانکی تشکیل دهند تا مشتریان را ترغیب کنند که قبل از اینکه خیلی دیر شود، پول خود را بیرون بیاورند. به طور خلاصه، اتحادیه‌هایی که هجوم به بانکها یا

تهدید به تشکیل آنها را تشویق می‌کنند، می‌توانند گسترش پولی را متوقف و معکوس کنند.

هیچ یک از این بحث‌ها به معنای زیر سوال بردن رویه عمومی اعتبار نیست، که عملکردی مهم و حیاتی در بازار آزاد دارد. در یک معامله اعتباری، دارنده پول (یک کالای مفید در زمان حال) آن را با یک سند بدهی (IOU) قابل پرداخت در تاریخی در آینده (که سند بدهی یک «کالای آینده» است) مبادله می‌کند و هزینه بهره، ارزش بالاتر کالاهای فعلی نسبت به کالاهای آینده در بازار را نشان می‌دهد. اما اسکناس‌ها یا سپرده‌های بانکی اعتباری نیستند؛ آنها رسیده‌های انبار، مطالبات آنی نسبت به پول نقد (مثلاً طلا) در خزانه‌های بانکی هستند. بدهکار اطمینان حاصل می‌کند که بدهی خود را در زمان سررسید پرداخت پرداخت می‌کند؛ بانکدار با کسری ذخیره هرگز نمی‌تواند بیش از بخش کوچکی از بدهی‌های معوق خود را پرداخت کند.

در فصل بعد، به بررسی اشکال مختلف دخالت دولت در نظام پولی می‌پردازیم - که بیشتر آنها نه برای سرکوب مسائل کلاهبرداری، بلکه برعکس، برای از بین بردن این موارد و سایر موانع طبیعی تورم طراحی شده‌اند.

۱۳. خلاصه

ما در مورد پول در یک جامعه آزاد چه آموخته‌ایم؟ ما آموخته‌ایم که تمام پول‌ها از یک کالای مفید که توسط بازار آزاد به عنوان واسطه مبادله انتخاب شده است، سرچشمه گرفته‌اند و باید هم اینگونه باشد. واحد پول صرفاً واحد وزن کالای پولی است - معمولاً فلزی مانند طلا یا نقره. در شرایط آزاد، کالاهایی که به عنوان پول انتخاب می‌شوند، شکل و فرم آنها، به تصمیمات داوطلبانه افراد آزاد واگذار می‌شود. بنابراین، ضرب سکه خصوصی به اندازه هر فعالیت تجاری مشروع و ارزشمند است. "قیمت" پول، قدرت خرید آن بر اساس تمام کالاهای موجود در اقتصاد است و این توسط عرضه آن و تقاضای هر فرد برای پول تعیین می‌شود. هرگونه تلاشی از سوی دولت برای تعیین قیمت، در برآورده شدن تقاضای مردم برای پول اختلال ایجاد خواهد کرد. اگر مردم استفاده بیش از یک فلز به عنوان پول را راحت‌تر بیابند، نرخ مبادله بین آنها در بازار توسط تقاضاها و عرضه‌های نسبی تعیین می‌شود و این نرخ مایل است که با نسبت قدرت خرید مربوطه آنها برابر شود. هنگامی که عرضه کافی از یک فلز وجود داشته باشد تا بازار بتواند آن را به عنوان پول انتخاب کند، هیچ افزایشی در عرضه نمی‌تواند عملکرد پولی آن را بهبود بخشد. افزایش عرضه پول صرفاً اثربخشی هر اونس پول را بدون کمک

به اقتصاد کاهش می‌دهد. با این حال، افزایش موجودی طلا یا نقره، نیازهای غیرپولی بیشتری (تزئینات، اهداف صنعتی و غیره) را که توسط فلز تأمین می‌شود، برآورده می‌کند و بنابراین از نظر اجتماعی مفید است. تورم (افزایش جایگزین‌های پول که توسط افزایش موجودی فلز پوشش داده نمی‌شود) هرگز از نظر اجتماعی مفید نیست، بلکه صرفاً به نفع یک گروه از مردم به هزینه گروه دیگر است. تورم، که یک تهاجم متقلبانه به دارایی‌ها است، نمی‌تواند در بازار آزاد رخ دهد.

در مجموع، آزادی می‌تواند یک سیستم پولی را به همان اندازه که بقیه اقتصاد را به خوبی اداره می‌کند، اداره کند. برخلاف نظر بسیاری از نویسندگان، هیچ چیز خاصی در مورد پول وجود ندارد که نیاز به دیکته گسترده دولتی داشته باشد. در اینجا نیز، انسان‌های آزاد به بهترین و روان‌ترین شکل ممکن تمام خواسته‌های اقتصادی خود را برآورده می‌کنند. برای پول، مانند سایر فعالیت‌های انسان، «آزادی مادر نظم است، نه دختر آن».

سوم. مداخلات دولت به وسیله پول

۱. درآمد دولت

دولت‌ها، برخلاف سایر سازمان‌ها، درآمد خود را به عنوان دستمزد خدماتشان دریافت نمی‌کنند. در نتیجه، دولت‌ها با یک مشکل اقتصادی متفاوت از سایر افراد مواجه هستند. افراد خصوصی که می‌خواهند کالاها و خدمات بیشتری از دیگران به دست آورند، باید بیشتر از آنچه دیگران می‌خواهند تولید کرده و به فروش رسانند. دولت‌ها فقط باید روشی برای سلب مالکیت کالاهای بیشتر بدون رضایت مالک پیدا کنند.

در یک اقتصاد پایاپای، مقامات دولتی فقط می‌توانند منابع را از طریق مصادره کالاهای غیرنقدی به دست آورند. در یک اقتصاد پولی، آنها راحت‌تر می‌توانند دارایی‌های پولی را مصادره کنند و سپس از پول برای خرید کالاها و خدمات برای دولت استفاده کنند، یا پول را به عنوان یارانه به گروه‌های مورد علاقه خود بپردازند. چنین مصادره‌ای مالیات نامیده می‌شود.^۱

^۱ بنابراین، مصادره مستقیم کالاها اکنون به گستردگی مصادره پولی نیست. نمونه‌هایی از مصادره مستقیم کالاها که هنوز هم اتفاق می‌افتند عبارتند از: مصادره زمین‌های تحت حق تملک عمومی، اسکان سربازان در یک کشور اشغالی و به ویژه مصادره اجباری خدمات

با این حال، مالیات اغلب مورد نفرت بوده است و در ایام نه چندان آرام، اغلب باعث انقلاب‌ها می‌شد. ظهور پول، در حالی که موهبتی برای نژاد بشر بود، مسیر ظریف‌تری را نیز برای مصادره منابع توسط دولت گشود. در بازار آزاد، پول را می‌توان با تولید و فروش کالاها و خدماتی که مردم می‌خواهند، یا با استخراج (کسب و کاری که در درازمدت سودآورتر از هر تجارت دیگری نیست) به دست آورد. اما اگر دولت بتواند راه‌هایی برای جعل - ایجاد پول جدید از هیچ - پیدا کند، می‌تواند به سرعت پول خود را بدون زحمت فروش خدمات یا استخراج طلا تولید کند. سپس می‌تواند منابع را به طور موزیانه و تقریباً بدون جلب توجه، بدون برانگیختن خصومت ناشی از مالیات، تصاحب کند. در واقع، جعل می‌تواند در قربانیان خود توهم سعادت‌مندانه رفاه بی‌نظیر را ایجاد کند.

جعل، آشکارا نام دیگری برای تورم است - هر دو «پول» جدیدی ایجاد می‌کنند که طلا یا نقره استاندارد نیست و هر دو عملکرد مشابهی دارند و اکنون می‌بینیم که چرا دولت‌ها ذاتاً تورم‌زا هستند: زیرا تورم ابزاری قدرتمند و ظریف برای تصاحب منابع

کارگری (مثلاً خدمت سربازی اجباری، وظیفه اجباری هیئت منصفه و مجبور کردن کسب و کارها به نگهداری سوابق مالیاتی و جمع‌آوری مالیات‌های تکلیفی).

عمومی توسط دولت است، یعنی نوعی مالیات‌بندی بی‌دردسر و خطرناک‌تر.

۲. تأثیرات اقتصادی تورم

برای سنجش اثرات اقتصادی تورم، بیاید ببینیم وقتی گروهی از جاعلان شروع به کار می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد. فرض کنید اقتصاد ۱۰,۰۰۰ اونس طلا عرضه کرده و جاعلانی آنقدر زیرک که قابل شناسایی نیستند، ۲۰۰۰ "اونس" دیگر به بازار تزریق می‌کنند. عواقب آن چه خواهد بود؟ اولاً، سود آشکاری برای جاعلان خواهد بود. آنها پول تازه خلق شده را می‌گیرند و از آن برای خرید کالا و خدمات استفاده می‌کنند. به قول کارتون معروف نیویورکر که گروهی از جاعلان را در حال تفکر هوشیارانه در مورد کاردستی خود نشان می‌دهد: "هزینه‌های خرده‌فروشی در شرف دریافت یک کمک مالی ضروری است." دقیقاً در واقع، هزینه‌های محلی نیز کمک مالی دریافت می‌کنند. پول جدید، گام به گام، در سراسر سیستم اقتصادی به کار خود ادامه می‌دهد. با پخش شدن پول جدید، قیمت‌ها افزایش می‌یابد - همانطور که دیده‌ایم، پول جدید فقط می‌تواند اثربخشی هر دلار را کاهش دهد. اما این کاهش ارزش زمان می‌برد و بنابراین ناهموار

است؛ در این میان، برخی سود می‌برند و برخی دیگر ضرر می‌کنند. به طور خلاصه، جاعلان و خرده‌فروشان محلی آنها متوجه شده‌اند که درآمدها قبل از هرگونه افزایش قیمت چیزهایی که می‌خرند، افزایش یافته است. اما از سوی دیگر، مردم در مناطق دورافتاده اقتصاد، که هنوز پول جدید را دریافت نکرده‌اند، متوجه می‌شوند که قیمت خرید آنها قبل از درآمدها افزایش می‌یابد. به عنوان مثال، خرده‌فروشان در آن سوی کشور متحمل ضرر خواهند شد. اولین دریافت‌کنندگان پول جدید بیشترین سود را می‌برند و این به ضرر آخرین دریافت‌کنندگان است.

بنابراین، تورم هیچ منفعت اجتماعی عمومی به همراه ندارد؛ در عوض، ثروت را به نفع اولین‌ها و به هزینه عقب‌ماندگان در مسابقه توزیع مجدد می‌کند. تورم، در واقع، یک مسابقه است - برای اینکه چه کسی می‌تواند زودتر پول جدید را دریافت کند. دیرآمدگان - کسانی که ضرر می‌کنند - اغلب "گروه‌های درآمد ثابت" نامیده می‌شوند. وزرا، معلمان، افراد حقوق‌بگیر، در دستیابی به پول جدید به طرز چشمگیری از سایر گروه‌ها عقب می‌مانند. کسانی که به طور خاص متضرر می‌شوند، کسانی خواهند بود که به قراردادهای پولی ثابت - قراردادهایی که در روزهای قبل از افزایش تورمی قیمت‌ها منعقد شده است - وابسته

هستند. ذینفعان بیمه عمر و مستمری‌بگیران، بازنشستگانی که با حقوق بازنشستگی امرار معاش می‌کنند، مالکانی که اجاره‌های بلندمدت دارند، دارندگان اوراق قرضه و سایر طلبکاران، کسانی که پول نقد دارند، همه و همه بار تورم را متحمل خواهند شد. آنها کسانی خواهند بود که «مالیات» می‌شوند.^۱

تورم اثرات فاجعه‌بار دیگری نیز دارد. این تورم، سنگ بنای اقتصاد ما، یعنی محاسبات تجاری، را مخدوش می‌کند. از آنجایی که قیمت‌ها همگی به طور یکنواخت و با سرعت یکسان تغییر نمی‌کنند، برای کسب‌وکارها بسیار دشوار می‌شود که «قیمت‌های پایدار» را از «قیمت‌های در حال گذار» جدا کنند و به طور واقعی «تقاضای مصرف‌کنندگان» یا هزینه عملیات خود را اندازه‌گیری کنند. به عنوان مثال، رویه حسابداری «هزینه» یک دارایی را به مبلغی که کسب‌وکار برای آن پرداخت کرده است، وارد می‌کند. اما اگر تورم دخالت کند، هزینه جایگزینی دارایی هنگام فرسودگی بسیار بیشتر از آن چیزی خواهد بود که در دفاتر ثبت شده است. در نتیجه، حسابداری کسب‌وکارها «سود خود را در طول تورم به

^۱ مسخره کردن نگرانی «محافظه‌کاران» نسبت به «بیوه‌ها و یتیمان» آسیب‌دیده از تورم، مد شده است. با این حال، این دقیقاً یکی از مشکلات اصلی است که باید با آن روبرو شد. آیا واقعاً «مترقی» است که از بیوه‌ها و یتیمان دزدی شود و از درآمد آن برای یارانه دادن به کشاورزان و کارگران تسلیحات استفاده شود؟

طور جدی بیش از حد نشان می‌دهد» - و حتی ممکن است سرمایه را مصرف کند در حالی که احتمالاً سرمایه‌گذاری‌های خود را افزایش می‌دهد.^۱ به طور مشابه، سهامداران و دارندگان املاک و مستغلات در طول تورم سود سرمایه‌ای کسب می‌کنند که در واقع اصلاً «سود» نیست. اما آنها ممکن است بخشی از این سود را خرج کنند، بدون اینکه متوجه باشند که با این کار سرمایه اولیه خود را مصرف می‌کنند.

تورم با ایجاد سودهای واهی و تحریف محاسبات اقتصادی، مجازات بنگاه‌های ناکارآمد و پاداش دادن به بنگاه‌های کارآمد در بازار آزاد را متوقف می‌کند. تقریباً همه شرکت‌ها ظاهراً رونق خواهند گرفت. فضای کلی «بازار فروشندگان» منجر به کاهش کیفیت کالاها و خدمات به مصرف‌کنندگان خواهد شد، زیرا مصرف‌کنندگان اغلب در برابر افزایش قیمت‌ها، کمتر از زمانی که به شکل کاهش کیفیت رخ می‌دهد، مقاومت می‌کنند.^۲ کیفیت کار در

^۱ این خطا در شرکت‌هایی با قدیمی‌ترین تجهیزات و در صنایعی که بیشترین سرمایه را دارند، بیشترین مقدار را خواهد داشت. بنابراین، تعداد بیش از حدی از شرکت‌ها در طول تورم به این صنایع سرازیر می‌شوند. برای بحث بیشتر در مورد این خطای هزینه حسابداری، به دابلو . باکستر، «سهم حسابداری در چرخه تجارت»، اکونومیکا (مه ۱۹۵۵): ۹۹-۱۱۲ مراجعه کنید.

^۲ در این روزها که توجه زیادی به «شاخص‌های هزینه زندگی» (مثلاً قراردادهای دستمزد پلکانی) معطوف شده است، انگیزه زیادی برای افزایش قیمت‌ها به گونه‌ای وجود دارد که تغییر در شاخص آشکار نشود.

تورم به دلیلی ظریف‌تر کاهش می‌یابد: مردم شیفته طرح‌های «سریع پولدار شدن» می‌شوند که ظاهراً در دورانی با افزایش مداوم قیمت‌ها در دسترس آنهاست و اغلب تلاش آگاهانه را نادیده می‌گیرند. تورم همچنین صرفه‌جویی را جریمه و بدهی را تشویق می‌کند، زیرا هر مبلغ پولی که قرض داده می‌شود، با دلاری با قدرت خرید کمتر از زمان دریافت اولیه بازپرداخت می‌شود. بنابراین، انگیزه این است که قرض گرفته شود و بعداً بازپرداخت شود تا اینکه پس‌انداز شود و قرض داده شود. بنابراین، تورم در همان حین ایجاد فضایی پر زرق و برق از «رونق»، استاندارد عمومی زندگی را کاهش می‌دهد.

خوشبختانه، تورم نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد. زیرا در نهایت مردم با این نوع مالیات روبرو می‌شوند؛ آنها با کاهش مداوم قدرت خرید دلار خود روبرو می‌شوند.

در ابتدا، وقتی قیمت‌ها افزایش می‌یابند، مردم می‌گویند: «خب، این غیرطبیعی است، محصول نوعی وضعیت اضطراری. من خریدهایم را به تعویق می‌اندازم و صبر می‌کنم تا قیمت‌ها دوباره پایین بیایند.» این نگرش رایج در مرحله اول تورم است. این تصور، خود افزایش قیمت را تعدیل می‌کند و تورم را بیشتر پنهان می‌کند، زیرا تقاضا برای پول از این طریق افزایش می‌یابد. اما، با ادامه تورم، مردم کم‌کم متوجه می‌شوند که قیمت‌ها در نتیجه

تورم دائمی، همواره در حال افزایش هستند. حال مردم می‌گویند: «من اکنون می‌خرم، اگرچه قیمت‌ها «بالا» هستند، زیرا اگر صبر کنم، قیمت‌ها باز هم بیشتر افزایش می‌یابند.» در نتیجه، تقاضا برای پول اکنون کاهش می‌یابد و قیمت‌ها به نسبت افزایش عرضه پول، بیشتر افزایش می‌یابند. در این مرحله، اغلب از دولت خواسته می‌شود که «کمبود پول» ناشی از افزایش سریع قیمت‌ها را برطرف کند و تورم حتی سریع‌تر می‌شود. به زودی، کشور به مرحله «رونق ناگهانی» می‌رسد، زمانی که مردم می‌گویند: «من باید الان هر چیزی بخرم - هر چیزی که بتوانم از شر پولی که در دست دارم خلاص شوم.» عرضه پول به شدت افزایش می‌یابد، تقاضا کاهش می‌یابد و قیمت‌ها به طور نجومی افزایش می‌یابند. تولید به شدت کاهش می‌یابد، زیرا مردم بیشتر و بیشتر وقت خود را صرف یافتن راه‌هایی برای خلاص شدن از شر پول خود می‌کنند. در واقع، سیستم پولی به طور کامل از هم پاشیده است و اقتصاد به پول‌های دیگر، در صورت امکان، - فلزات دیگر، ارزهای خارجی در صورت تورم یک کشور یا حتی بازگشت به شرایط مبادله کالا به کالا - روی می‌آورد. سیستم پولی تحت تأثیر تورم از هم پاشیده است.

این وضعیت تورم افسارگسیخته از نظر تاریخی در تحولات انقلاب فرانسه، بحران قاره‌ای انقلاب آمریکا و به ویژه بحران

آلمان در سال ۱۹۲۳ و ارزهای چینی و سایر کشورها پس از جنگ جهانی دوم آشنا است.^۱

آخرین اتهام تورم این است که هر زمان که پول تازه منتشر شده برای اولین بار به عنوان وام به مشاغل استفاده می‌شود، تورم باعث ایجاد «چرخه تجاری» وحشتناک می‌شود. این فرآیند خاموش اما کشنده که نسل‌ها کشف نشده است، به شرح زیر عمل می‌کند: پول جدید توسط سیستم بانکی، تحت نظارت دولت، منتشر شده و به مشاغل وام داده می‌شود. برای تاجران، وجوه جدید سرمایه‌گذاری‌های واقعی به نظر می‌رسند، اما این وجوه، مانند سرمایه‌گذاری‌های بازار آزاد، از پس‌اندازهای داوطلبانه ناشی نمی‌شوند. پول جدید توسط تاجران در پروژه‌های مختلف سرمایه‌گذاری می‌شود و به عنوان دستمزدها و قیمت‌های بالاتر به کارگران و سایر عوامل پرداخت می‌شود. با نفوذ پول جدید به کل اقتصاد، مردم تمایل دارند نسبت‌های مصرف/پس‌انداز داوطلبانه قدیمی خود را دوباره برقرار کنند. خلاصه اینکه، اگر مردم بخواهند حدود ۲۰ درصد از درآمد خود را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کنند و بقیه را مصرف کنند، پول جدید بانکی که در ابتدا به کسب‌وکارها وام داده می‌شود، باعث می‌شود نسبت

^۱ برای مثال آلمان، رجوع کنید به: کاستانتینو برشیانی-تورونی، اقتصاد تورم (لندن: جورج آلن و آتوین، ۱۹۳۷).

پس انداز بالاتر به نظر برسد. وقتی پول جدید به عموم مردم نفوذ می‌کند، نسبت قدیمی ۲۰ به ۸۰ خود را دوباره برقرار می‌کند و اکنون بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها بی‌فایده بودن خود را نشان می‌دهند. تسویه سرمایه‌گذاری‌های بی‌فایده رونق تورمی، مرحله رکود چرخه تجاری را تشکیل می‌دهد.^۱

۳. انحصار اجباری ضرابخانه

برای اینکه دولت بتواند از جعل برای افزایش درآمد خود استفاده کند، باید مراحل طولانی بسیاری را در مسیر دور شدن از بازار آزاد طی کند. دولت نمی‌تواند به سادگی به یک بازار آزاد فعال حمله کند و بلیط‌های کاغذی خود را چاپ کند. اگر این کار به طور ناگهانی انجام شود، تعداد کمی از مردم پول دولت را می‌پذیرند. حتی در دوران مدرن، بسیاری از مردم در "کشورهای عقب‌مانده" به سادگی از پذیرش پول کاغذی خودداری کرده‌اند و اصرار دارند که فقط با طلا تجارت کنند. بنابراین، تهاجم دولت باید بسیار ظریف‌تر و تدریجی‌تر باشد.

^۱ برای بحث بیشتر، به موری ن. روتبارد، رکود بزرگ آمریکا (پرینستون، نیوجرسی: دی. ون نوسترن، ۱۹۶۳)، بخش اول مراجعه کنید.

تا چند قرن پیش، هیچ بانکی وجود نداشت و بنابراین دولت نمی‌توانست مانند امروز از موتور بانکی برای ایجاد تورم عظیم استفاده کند. وقتی فقط طلا و نقره در گردش بودند، چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ اولین قدم، که توسط هر دولت بزرگی قاطعانه برداشته شد، به دست گرفتن انحصار مطلق کسب و کار ضرب سکه بود. این ابزاری ضروری برای به دست گرفتن کنترل عرضه سکه بود. عکس پادشاه یا لرد روی سکه‌ها ضرب می‌شد و این افسانه رواج پیدا می‌کرد که ضرب سکه حق ویژه و اساسی «حاکمیت» سلطنتی یا بارونی است. انحصار ضرب سکه به دولت اجازه می‌داد هر نوع سکه‌ای را که خودش می‌خواست و نه با خواست عموم، عرضه کند. در نتیجه، تنوع سکه‌های موجود در بازار به اجبار کاهش یافت. علاوه بر این، اکنون ضرابخانه به جای مطالبه صرف هزینه‌های ضرب سکه، می‌توانست قیمت بسیار بالاتری، بیش از هزینه‌های (حق‌الضرب) را مطالبه کند و یا آن را رایگان عرضه کند. حق‌الضرب به یک قیمت انحصاری بدل شد و بار ویژه‌ای را بر تبدیل شمش به سکه تحمیل کرد. از سوی دیگر، ضرب سکه رایگان، تولید سکه از شمش را بیش از حد تحریک کرده و مالیات‌دهندگان عمومی را مجبور کرد تا برای خدمات ضرب سکه که توسط دیگران استفاده می‌شد، هزینهپردازند.

دولت‌ها با کسب انحصار ضرب سکه، استفاده از نام واحد پولی را رواج دادند و تمام تلاش خود را کردند تا نام را از پایه واقعی آن در وزن اصلی سکه جدا کنند. این نیز گامی بسیار مهم بود، زیرا هر دولت را از لزوم پیروی از پول رایج بازار جهانی رها می‌کرد. به جای استفاده از گرین یا گرم‌های طلا یا نقره، هر ایالت نام ملی خود را به نفع ادعایی میهن‌پرستی پولی رواج داد: دلار، مارک، فرانک و موارد مشابه. این تغییر، ابزار برجسته جعل دولتی سکه یعنی کاهش ارزش آن را ممکن ساخت.

۴. تنزیل

کاهش ارزش پول، روش دولت برای جعل همان سکه‌هایی بود که به نام محافظت شدید از استاندارد پولی، تولید آنها را برای شرکت‌های خصوصی ممنوع کرده بود. گاهی اوقات، دولت مرتکب «کلاهبرداری ساده» می‌شد، مخفیانه طلا را با آلیاژ پایه رقیق می‌کرد و سکه‌های سبک وزن می‌ساخت. به طور مشخص‌تر، ضرابخانه تمام سکه‌های قلمرو خود را ذوب و دوباره ضرب می‌کرد و به رعایا همان تعداد «پوند» یا «مارک» را با وزن سبک‌تر برمی‌گرداند. اونس‌های طلا یا نقره باقی مانده توسط پادشاه به جیب زده می‌شد و برای پرداخت هزینه‌های او

استفاده می‌شد. به این ترتیب، دولت دائماً «استانداردی را که متعهد به محافظت از آن بود، دستکاری و بازتعریف می‌کرد». سود کاهش ارزش پول توسط حاکمان متکبرانه به عنوان «حق‌الضرب» ادعا می‌شد.

کاهش سریع و شدید ارزش پول، از ویژگی‌های بارز قرون وسطی، تقریباً در هر کشور اروپایی بود. بنابراین، در سال ۱۲۰۰ میلادی، لیور تورنویز^۱ فرانسوی معادل نود و هشت گرم نقره خالص تعریف می‌شد؛ تا سال ۱۶۰۰ میلادی، این واحد پول تنها یازده گرم را نشان می‌داد. یک مورد قابل توجه، دینار، سکه‌ای از ساراسن‌ها در اسپانیا است. دینار در ابتدا از شصت و پنج گرین طلا تشکیل شده بود، زمانی که برای اولین بار در پایان قرن هفتم ضرب شد. ساراسن‌ها به طور قابل توجهی در امور پولی قوی بودند و تا اواسط قرن دوازدهم، دینار هنوز شصت گرین بود. در آن زمان، پادشاهان مسیحی اسپانیا را فتح کردند و تا اوایل قرن سیزدهم، دینار (که اکنون مراودی^۲ نامیده می‌شود) به چهارده گرین کاهش یافت. خیلی زود سکه طلا برای گردش بسیار سبک شد و به سکه نقره‌ای با وزن بیست و شش دانه نقره تبدیل شد. این سکه نیز بی‌ارزش شد و تا اواسط قرن پانزدهم، هر سکه

^۱ livre tournois

^۲ maravedi

مراودی تنها ۱.۵ گرین نقره وزن داشت و باز هم برای گردش بسیار کوچک بود.^۱

۵. قانون گراشام و ضرب سکه

الف. دو فلزی بودن

دولت کنترل قیمت‌ها را عمدتاً به منظور منحرف کردن توجه عمومی از تورم دولتی به سمت معایب ادعایی بازار آزاد اعمال می‌کند. همانطور که دیده‌ایم، «قانون گراشام» - مبنی بر اینکه پولی که به طور مصنوعی بیش از حد ارزش‌گذاری شده است، تمایل دارد پولی را که به طور مصنوعی کمتر از حد ارزش‌گذاری شده است، از گردش خارج کند - نمونه‌ای از پیامدهای کلی کنترل قیمت است. دولت در واقع، حداکثر قیمت را برای یک نوع پول بر اساس نوع دیگر تعیین می‌کند. حداکثر قیمت باعث می‌شود ارزی که حداکثر قیمت (به طور مصنوعی کمتر از حد ارزش‌گذاری شده) را دارد، به دلیل کمبود - ناپدید شدن در ذخایر یا صادرات - از بین برود و منجر به جایگزینی آن در گردش با پول بیش از حد قیمت‌گذاری شده شود.

^۱ در مورد تنزل ارزش پول، به الگین گروسکلوز، پول و انسان (نیویورک: فردریک اونگار، ۱۹۶۱)، صفحات ۷۶-۵۷ مراجعه کنید.

ما دیده‌ایم که این موضوع چگونه در مورد سکه‌های نو در مقابل سکه‌های کهنه، یکی از اولین نمونه‌های قانون گرشام، عمل می‌کند. دولت‌ها با تغییر معنای پول از وزن به یک عدد صرف و استانداردسازی واحدهای پولی برای خودشان و نه برای راحتی عموم، سکه‌های نو و کهنه را هرچند وزنشان با هم متفاوت بود به یک نام نامیدند. در نتیجه، مردم سکه‌های نو با وزن کامل را احتکار یا صادر می‌کردند و سکه‌های کهنه را در گردش می‌گذاشتند و دولت‌ها به خاطر وضعیتی که خود ایجاد کرده بودند، به «دلالان»، خارجی‌ها یا بازار آزاد به طور کلی نفرین می‌فرستادند.

یک مورد بسیار مهم از قانون گرشام، مسئله‌ی همیشگی «استاندارد» بود. دیدیم که «بازار آزاد» «استانداردهای موازی» طلا و نقره ایجاد کرد که هر کدام آزادانه نسبت به دیگری «مطابق با عرضه و تقاضای بازار» نوسان می‌کردند. اما «دولت‌ها» تصمیم گرفتند با مداخله برای «ساده‌سازی» مسائل به بازار کمک کنند. آنها احساس می‌کردند اگر طلا و نقره با نسبت مشخصی، مثلاً بیست اونس نقره به یک اونس طلا، ثابت شوند، چقدر مسائل واضح‌تر خواهد بود! سپس، هر دو پول همیشه می‌توانند با نسبت ثابتی گردش کنند - و مهمتر از آن، دولت می‌تواند سرانجام خود را از بار تعامل با پول بر اساس وزن به جای عدد خلاص کند.

بیاپید واحد «رور» را تصور کنیم، که توسط روریتانی‌ها به عنوان ۲۰/۱ یک اونس طلا تعریف می‌شود. ما دیده‌ایم که چقدر برای دولت حیاتی است که مردم را وادار کند تا «رور» را به عنوان یک واحد انتزاعی مستقل، که تنها ارتباط سستی با طلا دارد، در نظر بگیرند. چه راهی بهتر از تعیین نسبت طلا/نقره برای انجام این کار؟ در این صورت، «رور» نه تنها به یک بیستم اونس طلا، بلکه به یک اونس نقره نیز تبدیل می‌شود. معنای دقیق کلمه «رور» - نامی برای وزن طلا - اکنون از بین رفته است و مردم شروع به فکر کردن به «رور» به عنوان چیزی ملموس - به خودی خود - می‌کنند که به نوعی توسط دولت برای اهداف خوب و کارآمد، برابر با وزن‌های خاصی از طلا و نقره تعیین شده است.

اکنون اهمیت پرهیز از نام‌های میهن‌پرستانه یا ملی برای اونس یا گرین طلا را می‌بینیم. هنگامی که چنین برجسبی جایگزین واحدهای وزنی شناخته‌شده جهانی شود، برای دولت‌ها بسیار آسان‌تر می‌شود که واحد پول را دستکاری کرده و به آن ظاهری مستقل بدهند. نسبت ثابت طلا-نقره، که به عنوان دوفلزی شناخته می‌شود، این کار را به خوبی انجام داد. با این حال، وظیفه دیگر خود یعنی ساده‌سازی پول ملی را انجام نداد. زیرا، بار دیگر، قانون گرشام برجسته شد. دولت معمولاً نسبت دوفلزی را در ابتدا (مثلاً ۱/۲۰) با نرخ رایج در بازار آزاد تعیین می‌کرد. اما

نسبت بازار، مانند همه قیمت‌های بازار، با تغییر شرایط عرضه و تقاضا، به ناچار با گذشت زمان تغییر می‌کند. با وقوع تغییرات، نسبت ثابت دوفلزی به ناچار منسوخ می‌شود. تغییر باعث می‌شود که طلا یا نقره بیش از حد ارزش‌گذاری شوند. زمانی که نقره از خارج وارد می‌شود و از حالت موجودی نقدی خارج می‌شود تا به تنها ارز در گردش در روریتانیا تبدیل شود سپس طلا به عنوان موجودی نقدی از بازار سیاه یا صادرات ناپدید می‌شود. قرن‌ها، همه کشورها با اثرات فاجعه‌بار ارزهای فلزی ناگهان در حال تغییر دست و پنجه نرم می‌کردند. ابتدا نقره وارد می‌شد و طلا ناپدید می‌شد؛ سپس، با تغییر نسبت‌های بازار، طلا وارد می‌شد و نقره ناپدید می‌شد.^۱

سرانجام، پس از قرن‌ها آشفتگی خسته‌کننده‌ی دوفلزی، دولت‌ها یک فلز را به عنوان استاندارد انتخاب کردند، که عموماً طلا بود. نقره البته نه با وزن کامل برای واحدهای کوچک به وضعیت «سکه‌های نمادین» تنزل یافت. (ضرب سکه‌های نمادین نیز در انحصار دولت بود و از آنجایی که ۱۰۰ درصد توسط طلا پشتیبانی نمی‌شد، وسیله‌ای برای گسترش عرضه پول بود.) ریشه‌کن کردن نقره به عنوان پول، قطعاً به بسیاری از افرادی که

^۱ در واقع، بسیاری از کاهش ارزش پول ملی به صورت مخفیانه رخ می‌داد و دولت‌ها ادعا می‌کردند که صرفاً در حال نزدیک‌تر کردن نسبت رسمی طلا به نقره به بازار هستند.

ترجیح می‌دادند از نقره برای معاملات مختلف استفاده کنند، آسیب رساند. در ادعای طرفداران دوفلزی مبنی بر اینکه «جنایتی علیه نقره» مرتکب شده بودند، حقیقتی وجود داشت؛ اما این جنایت در واقع تحمیل اولیه‌ی دوفلزی بودن به جای استانداردهای موازی بود. نظام دوفلزی وضعیت فوق‌العاده دشواری را ایجاد کرد که دولت یا می‌توانست با بازگشت به آزادی کامل پولی (استانداردهای موازی) یا با انتخاب یکی از دو فلز به عنوان پول (استاندارد طلا یا نقره) با آن مقابله کند. آزادی کامل پولی، پس از این همه مدت، پوچ و خیال‌پردازانه تلقی می‌شد و بنابراین استاندارد طلا عموماً پذیرفته شد.

ب. پول رایج قانونی

دولت چگونه توانست کنترل‌های قیمتی خود را بر نرخ‌های مبادله پولی اعمال کند؟ اینکار با بکارگیری ابزاری به نام پول رایج مهیا شد. پول برای پرداخت بدهی‌های گذشته و همچنین برای معاملات «نقدی» فعلی استفاده می‌شود. با برجسته شدن نام واحد پول کشور در حسابداری به جای وزن واقعی آن، قراردادهای شروع به تعهد پرداخت به مبلغ مشخصی از «پول» کردند. قوانین پول قانونی تعیین می‌کرد که آن «پول» چه می‌تواند باشد. وقتی فقط طلا یا نقره اصلی به عنوان «پول قانونی» تعیین می‌شد، مردم آن

را بی‌ضرر می‌دانستند، اما باید متوجه می‌شدند که سابقه خطرناکی برای کنترل پول توسط دولت ایجاد شده است. اگر دولت به پول اصلی پایبند باشد، قانون پول، زائد و غیرضروری است.^۱ از سوی دیگر، دولت ممکن است یک ارز با کیفیت پایین‌تر را در کنار پول اصلی به عنوان پول قانونی اعلام کند. بنابراین، دولت می‌تواند حکم دهد که سکه‌های فرسوده به اندازه سکه‌های نو در پرداخت بدهی خوب باشند، یا نقره و طلا با نسبت ثابتی معادل یکدیگر باشند. سپس قوانین پول رایج، قانون گرشام را به وجود می‌آورند.

وقتی قوانین پول رایج، پولی با ارزش بیش از حد را تثبیت می‌کنند، اثر دیگری نیز دارند؛ آنها به ضرر طلبکاران، به نفع بدهکاران عمل می‌کنند. زیرا در این صورت به بدهکاران اجازه داده می‌شود بدهی‌های خود را با پولی بسیار بی‌ارزش‌تر از آنچه قرض گرفته‌اند، بازپرداخت کنند و از پولی که به حق متعلق به

^۱ لرد فارر، مطالعاتی در باب پول رایج ۱۸۹۸ (لندن: مک‌میلان، ۱۸۹۸)، ص ۴۳. قانون عادی قراردادهای تمام کارهای لازم را انجام می‌دهد - بدون هیچ قانونی که کارکردهای خاصی را به اشکال خاص ارز بدهد. ما یک سکه طلا به عنوان واحد پول خود پذیرفته‌ایم... اگر من قول بدهم که ۱۰۰ سکه طلا بپردازم، نیازی به قانون خاص پول رایج نیست که بگوید من موظف به پرداخت ۱۰۰ سکه طلا هستم و اگر ملزم به پرداخت ۱۰۰ سکه طلا باشم، نمی‌توانم تعهد خود را با پرداخت چیز دیگری انجام دهم. در مورد قوانین پول رایج، همچنین به لودویگ فون میزس، کنش انسانی (نیو هیون، کانتیکت: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۴۹)، صفحات ۴۲ و ۴۴ مراجعه کنید.

طلبکاران است، کلاهبرداری می شود. با این حال، این مصادره اموال طلبکاران است، اما فقط به نفع بدهکاران معوقه است. بدهکاران آینده با کمبود اعتبار ناشی از خاطره غارت طلبکاران توسط دولت، مواجه خواهند شد.

۶. خلاصه

دولت و ضرب سکه

انحصار اجباری ضرب سکه و قانون پول رایج، سنگ بنای تلاش دولت‌ها برای به دست گرفتن کنترل پول ملت‌هایشان بود. با تقویت این اقدامات، هر دولت به سمت لغو گردش تمام سکه‌های ضرب شده توسط دولت‌های رقیب حرکت کرد.^۱ اکنون در داخل هر کشور، فقط سکه‌ی متعلق به دولت خودش می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد؛ بین کشورها، شمش طلا و نقره‌ی بدون مهر به عنوان مبادله استفاده می‌شد. این امر پیوندهای بین بخش‌های مختلف بازار جهانی را بیشتر قطع کرد، یک کشور را از کشور دیگر جدا کرد و تقسیم کار بین‌المللی را مختل نمود. با این حال، پول صرفاً فیزیکی، فضای زیادی برای تورم دولتی باقی

^۱ استفاده از سکه‌های خارجی در قرون وسطی و در ایالات متحده تا اواسط قرن نوزدهم رایج بود.

نمی‌گذاشت. محدودیت‌هایی برای کاهش ارزش پول وجود داشت که دولت‌ها می‌توانستند طراحی کنند، و این واقعیت که همه کشورها از طلا و نقره استفاده می‌کردند، کنترل‌های مشخصی بر کنترل هر دولت بر قلمرو خود ایجاد می‌کرد. حاکمان هنوز توسط نظم و انضباط یک پول فلزی بین‌المللی کنترل می‌شدند.

زمانی که جایگزین‌های پول در قرن‌های اخیر رواج یافتند فرصتی ایجاد کرد که کنترل دولتی بر پول کامل شده و جعل آن بدون چالش صورت گیرد. ظهور پول کاغذی و سپرده‌های بانکی، که زمانی کاملاً توسط طلا یا نقره پشتیبانی می‌شدند، یک مزیت اقتصادی محسوب می‌شدند، راه را برای اعمال قدرت دولت بر پول و در نتیجه بر کل سیستم اقتصادی هموار کرد.

۷. اجازه به بانکها برای امتناع از پرداخت

اقتصاد مدرن، با استفاده گسترده از بانکها و جایگزین‌های پول، فرصت طلایی را برای دولت فراهم می‌کند تا کنترل خود را بر عرضه پول افزایش دهد و به صلاحدید خود اجازه تورم را بدهد. در بخش ۱۲، صفحه ۳۸، دیده‌ایم که سه مانع بزرگ بر قدرت هر بانکی برای ایجاد تورم در یک سیستم «بانکداری آزاد» وجود دارد: (۱) میزان مشتریان هر بانک؛ (۲) میزان مشتریان کل سیستم بانکی، یعنی میزان استفاده مردم از جایگزین‌های پول؛ و (۳)

اعتماد مشتریان به بانک‌هایشان. هرچه مشتریان هر بانک، کل سیستم بانکی، یا وضعیت اعتماد متزلزل‌تر باشد، محدودیت‌های تورم در اقتصاد سختگیرانه‌تر خواهد بود. امتیازدهی و کنترل دولت بر سیستم بانکی، این محدودیت‌ها را به حالت تعلیق درآورده است.

البته همه این محدودیت‌ها بر یک تعهد اساسی استوار است و آن وظیفه بانک‌ها برای بازخرید بدهی‌های قسم‌خورده خود در صورت تقاضا است. ما دیده‌ایم که هیچ بانک با کسری ذخیره نمی‌تواند تمام بدهی‌های خود را بازخرید کند و همچنین دیده‌ایم که این قمار است که هر بانکی انجام می‌دهد. اما البته برای هر سیستم مالکیت خصوصی ضروری است که تعهدات قراردادی انجام شود. بنابراین، صریح‌ترین راه برای دولت برای تقویت تورم، اعطای امتیاز ویژه به بانک‌ها برای امتناع از پرداخت تعهدات خود، در عین حال ادامه فعالیت آنها است. در حالی که هر کس دیگری باید بدهی‌های خود را بپردازد یا ورشکست شود، بانک‌ها مجاز هستند از بازخرید رسیدهای خود امتناع ورزند و همزمان بدهکاران خود را مجبور به پرداخت بدهی‌هایشان در زمان سررسید کنند؛ نام معمول این امر «تعلیق پرداخت‌های پولی» است ولی نام دقیق‌تر آن «مجوز دزدی» است؛ زیرا مجوز دولتی

برای ادامه کسب و کار بدون انجام قرارداد را چه چیز دیگری می توان نامید ؟

در ایالات متحده، تعلیق گسترده پرداخت‌های پولی در زمان مشکلات بانکی تقریباً به یک سنت تبدیل شد. این امر از جنگ ۱۸۱۲ آغاز شد. اکثر بانک‌های کشور در نیوانگلند واقع شده بودند، بخشی که با ورود آمریکا به جنگ مخالف بود. این بانک‌ها از وام دادن برای اهداف جنگی خودداری کردند و بنابراین دولت از بانک‌های جدید در ایالت‌های دیگر وام گرفت. این بانک‌ها برای پرداخت وام‌ها، پول کاغذی جدید منتشر کردند. تورم آنقدر زیاد بود که درخواست‌ها برای بازخرید به بانک‌های جدید، به ویژه از بانک‌های محافظه‌کار و در حال توسعه نیوانگلند (یعنی جایی که دولت بیشتر پول خود را صرف کالاهای جنگی می‌کرد) سرازیر شد. در نتیجه، در سال ۱۸۱۴ یک «تعلیق» گسترده وجود داشت که بیش از دو سال (بسیار فراتر از پایان جنگ) ادامه یافت. در آن زمان، بانک‌ها ظهور کردند و اسکناس‌هایی منتشر کردند که نیازی به بازخرید با طلا یا نقره نداشتند.

این تعلیق، سابقه‌ای برای بحران‌های اقتصادی بعدی ایجاد کرد؛ ۱۸۱۹، ۱۸۳۷، ۱۸۵۷ و غیره. در نتیجه این سنت، بانک‌ها متوجه شدند که پس از تورم، نیازی به ترس از ورشکستگی ندارند و این، البته، تورم و «بانکداری غیر مجاز» را تحریک کرد.

نویسندگانی که به آمریکای قرن نوزدهم به عنوان نمونه‌ای وحشتناک از «بانکداری آزاد» اشاره می‌کنند، از درک اهمیت این کوتاهی آشکار ایالت‌ها در انجام وظایف در هر بحران مالی غافل هستند.

دولت‌ها و بانک‌ها، مردم را به عادلانه بودن اعمال خود متقاعد کردند. در واقع، هر کسی که در طول یک بحران سعی در پس گرفتن پول خود داشت، «غیرمیهن‌پرست» و غارتگر هم‌نوعان خود تلقی می‌شد، در حالی که بانک‌ها اغلب به خاطر نجات میهن‌پرستانه جامعه در زمان مشکلات مورد ستایش قرار می‌گرفتند. با این حال، بسیاری از مردم از کل روند کار ناراضی بودند و از این احساسات، جنبش معروف «پول سخت» جکسونی که قبل از جنگ داخلی شکوفا شد، رشد کرد.^۱

علیرغم استفاده از آن در ایالات متحده، چنین امتیاز دوره‌ای به بانک‌ها به عنوان یک سیاست کلی در دنیای مدرن جای نیفتاد. این یک ابزار خام و بسیار پراکنده بود (نمی‌توانست دائمی باشد زیرا تعداد کمی از مردم از بانک‌هایی که هرگز تعهدات خود را پرداخت نمی‌کردند، حمایت می‌کردند) - و علاوه بر این، هیچ وسیله‌ای برای کنترل دولت بر سیستم بانکی فراهم نمی‌کرد. آنچه دولت‌ها

^۱See Horace White, *Money and Banking*, 4th ed. (Boston: Ginn, ۱۹۱۱), pp. ۳۲۲-۲۷.

می‌خواهند، صرفاً تورم نیست، بلکه تورمی است که کاملاً توسط خودشان کنترل و هدایت شود. نباید هیچ خطری از سوی بانک‌ها برای اداره امور وجود داشته باشد و بنابراین، روشی بسیار ظریف‌تر، روان‌تر و دائمی‌تر ابداع شد و به عنوان نشانه‌ای از تمدن به عموم مردم فروخته شد و آن بانکداری مرکزی بود.

۸. بانک مرکزی: حذف کنترل‌های تورمی

بانکداری مرکزی اکنون در همان طبقه‌ای قرار می‌گیرد که «لوله‌کشی مدرن» و «جاده‌های خوب» وجود دارد: هر اقتصادی که این ویژگی‌ها را نداشته باشد، «عقب‌مانده»، «ابتدایی» و «به طرز ناامیدکننده‌ای از دور خارج شده» نامیده می‌شود. پذیرش «سیستم فدرال رزرو» - بانک مرکزی ما - توسط آمریکا در سال ۱۹۱۳، به عنوان چیزی که سرانجام ما را در ردیف کشورهای «پیشرفته» قرار داد، مورد استقبال قرار گرفت.

بانک‌های مرکزی اغلب اسماً متعلق به افراد خصوصی یا مانند ایالات متحده، مشترکاً متعلق به بانک‌های خصوصی هستند؛ اما آنها همیشه توسط مقامات منصوب دولت هدایت می‌شوند و به عنوان بازوهای دولت عمل می‌کنند. در مواردی که آنها متعلق به بخش خصوصی هستند، مانند بانک اصلی انگلستان یا بانک دوم

ایالات متحده، سود احتمالی آنها به تمایل معمول دولت برای ایجاد تورم می‌افزاید.

بانک مرکزی جایگاه برتر خود را از انحصار دولتی خود در انتشار اسکناس به دست می‌آورد. این اغلب کلید ناشناخته قدرت آن است. بانک‌های خصوصی همواره از انتشار اسکناس منع شده‌اند و این امتیاز برای بانک مرکزی محفوظ است. بانک‌های خصوصی فقط می‌توانند سپرده اعطا کنند. بنابراین، اگر مشتریان آنها بخواهند سپرده را به اسکناس تبدیل کنند، بانک‌ها باید برای دریافت آنها به بانک مرکزی مراجعه کنند. از این رو، جایگاه رفیع بانک مرکزی به عنوان "بانک بانکداران" است. این یک بانک برای بانکداران است زیرا بانکداران مجبور به تجارت با آن هستند. در نتیجه، سپرده‌های بانکی نه تنها با طلا، بلکه با اسکناس‌های بانک مرکزی نیز قابل بازخرید شدند و این اسکناس‌های جدید فقط اسکناس‌های ساده بانکی نبودند. آنها بدهی‌های بانک مرکزی بودند، نهادهای که با تمام هاله‌ی باشکوه دولت سرمایه‌گذاری شده بود. گذشته از همه اینها، دولت مقامات بانک را منصوب می‌کند و سیاست خود را با سایر سیاست‌های ایالتی هماهنگ می‌کند. اسکناس‌ها را به عنوان مالیات دریافت می‌کند و آنها را به عنوان پول قانونی اعلام می‌کند.

در نتیجه این اقدامات، تمام بانک‌های کشور به مشتریان بانک مرکزی تبدیل شدند.^۱ طلا از بانک‌های خصوصی به بانک مرکزی سرازیر شد و در عوض، مردم اسکناس‌های بانک مرکزی و سکه‌های طلا را دریافت کردند. سکه‌های طلا توسط افکار عمومی «رسمی» به عنوان دست و پا گیر، قدیمی و ناکارآمد (یا یک «فیتیش»^۲ باستانی) مورد تمسخر قرار گرفتند بگونه ای که شاید در جوراب‌های کودکان در کریسمس مفید باشند، اما تقریباً همین حد است. طلا چقدر امن‌تر، راحت‌تر و کارآمدتر است وقتی که به عنوان شمش در خزانه‌های عظیم بانک مرکزی آرمیده است! مردم غرق در این تبلیغات و تحت تأثیر راحتی و حمایت دولتی از اسکناس‌ها، بیشتر و بیشتر از استفاده از سکه‌های طلا در زندگی روزمره خود دست کشیدند. طلا به طور اجتناب‌ناپذیری به بانک مرکزی سرازیر شد، جایی که «متمرکزتر» بود و تورم بسیار بیشتری را در جایگزین‌های پول ایجاد می‌کرد.

در ایالات متحده، قانون فدرال رزرو، بانک‌ها را مجبور می‌کند که حداقل نسبت ذخایر به سپرده‌ها را حفظ کنند و از سال ۱۹۱۷، این ذخایر فقط می‌توانستند شامل سپرده‌های موجود در بانک فدرال

^۱ در ایالات متحده، بانک‌ها طبق قانون مجبور شدند به سیستم فدرال رزرو بپیوندند و حساب‌های خود را نزد بانک‌های فدرال رزرو نگه دارند. (آن «بانک‌های ایالتی» که عضو سیستم فدرال رزرو نیستند، ذخایر خود را نزد بانک‌های عضو نگه می‌دارند).

^۲ Fetish

رزرو باشند. طلا دیگر نمی‌توانست بخشی از ذخایر قانونی یک بانک باشد؛ بلکه باید در بانک فدرال رزرو سپرده‌گذاری می‌شد. کل این فرآیند، عادت مردم به طلا را از بین برد و طلای مردم را در اختیار دولت قرار داد - جایی که تقریباً بدون درد سر قابل مصادره بود. بازرگانان بین‌المللی هنوز از شمش طلا در معاملات بزرگ خود استفاده می‌کردند، اما آنها بخش ناچیزی از جمعیت رأی‌دهنده را تشکیل می‌دادند.

یکی از دلایلی که مردم می‌توانستند از طلا به اسکناس روی آورند، اعتماد زیادی بود که همه به بانک مرکزی داشتند. مطمئناً، بانک مرکزی، که تقریباً تمام طلای موجود در کشور را در اختیار داشت و با قدرت و اعتبار دولت پشتیبانی می‌شد، نمی‌توانست ورشکست شود! و مطمئناً درست است که هیچ بانک مرکزی در تاریخ ثبت شده تاکنون ورشکست نشده است. اما چرا که نه؟ به دلیل قانون گاهی نانوشته اما بسیار واضحی که نمی‌توان به آن اجازه ورشکست شدن داد! اگر دولت‌ها گاهی به بانک‌های خصوصی اجازه می‌دادند که پرداخت‌ها را به حالت تعلیق درآورند، چقدر راحت‌تر به بانک مرکزی (ارگان خود) اجازه می‌داد که در صورت بروز مشکل، فعالیت خود را به حالت تعلیق درآورد! سابقه این امر در تاریخ بانکداری مرکزی زمانی ایجاد

شد که انگلستان در اواخر قرن هجدهم به بانک انگلستان اجازه تعلیق داد و این تعلیق را بیش از بیست سال ادامه داد.

بدین ترتیب، بانک مرکزی به اعتماد تقریباً نامحدود مردم مجهز شد. در این زمان، مردم نمی‌توانستند ببینند که به بانک مرکزی اجازه داده می‌شود تا به دلخواه خود جعل کند و در عین حال در صورت زیر سوال رفتن حسن نیت آن، از هرگونه مسئولیتی مصون بماند. مردم بانک مرکزی را صرفاً به عنوان یک بانک ملی بزرگ می‌دیدند که خدمات عمومی انجام می‌دهد و با تبدیل شدن به بازوی مجازی دولت، از شکست در امان است.

بانک مرکزی با اعتماد عمومی به سرمایه‌گذاری در بانک‌های خصوصی ادامه داد. این کار دشوارتر بود. بانک مرکزی اعلام کرد که همیشه به عنوان «وام‌دهنده نهایی» به بانک‌ها عمل خواهد کرد - یعنی اینکه بانک آماده است تا به هر بانکی که دچار مشکل شده است، به ویژه هنگامی که از بسیاری از بانک‌ها خواسته می‌شود تعهدات خود را پرداخت کنند، پول قرض دهد.

دولت‌ها همچنین با جلوگیری از «هجوم» به بانک‌ها (یعنی مواردی که بسیاری از مشتریان به حيله‌گری مشکوک می‌شوند و درخواست بازپس‌گیری اموال خود را می‌کنند) به حمایت از بانک‌ها ادامه دادند. گاهی اوقات، آنها به بانک‌ها اجازه می‌دادند که پرداخت‌ها را به حالت تعلیق درآورند، مانند «تعطیلات» اجباری

بانک‌ها در سال ۱۹۳۳. قوانینی تصویب شد که تشویق عمومی به «هجوم» به بانک‌ها را ممنوع می‌کرد و مانند رکود سال ۱۹۲۹ در آمریکا، دولت علیه «احتکار کنندگان» «خودخواه» و «غیرمیهن‌پرست» طلا مبارزه کرد. آمریکا سرانجام مشکل آزاردهنده ورشکستگی بانک‌ها را با اتخاذ بیمه سپرده فدرال در سال ۱۹۳۳ «حل» کرد. شرکت بیمه سپرده فدرال تنها بخش ناچیزی از «پشتوانه» سپرده‌های بانکی را که «بیمه» می‌کند، در اختیار دارد. اما به عموم مردم این تصور (و تصویری که ممکن است کاملاً درست باشد) داده شده است که دولت فدرال آماده چاپ پول جدید کافی برای بازخرید تمام سپرده‌های بیمه شده خواهد بود. در نتیجه، دولت موفق شده است اعتماد عمومی گسترده خود را به کل سیستم بانکی و همچنین به بانک مرکزی منتقل کند.

ما دیده‌ایم که با تأسیس بانک مرکزی، دولت‌ها دو مورد از سه مانع اصلی بر تورم اعتباری بانک‌ها را اگر حذف نکرده باشند، بسیار گسترده‌تر کرده‌اند. اما در مورد مانع سوم یعنی مشکل محدود بودن مشتریان هر بانک؛ چطور؟ حذف این مانع یکی از دلایل اصلی وجود بانک مرکزی است. در یک سیستم بانکداری آزاد، تورم توسط هر بانک به زودی منجر به درخواست بازخرید توسط سایر بانک‌ها می‌شود، زیرا مشتریان هر بانک به شدت

محدود هستند. اما بانک مرکزی، با تزریق ذخایر به همه بانکها، می‌تواند مطمئن شود که همه آنها می‌توانند با هم و با نرخ یکسان گسترش یابند. اگر همه بانکها در حال گسترش باشند، دیگر مشکل بازخرید یک بانک توسط بانک دیگر وجود نخواهد داشت و هر بانک متوجه می‌شود که مشتریان آن در واقع کل کشور هستند. خلاصه اینکه، محدودیت‌های گسترش بانکها از مشتریان هر بانک گرفته تا کل سیستم بانکی، بی‌نهایت افزایش یافته است. البته، این بدان معناست که هیچ بانکی نمی‌تواند بیش از آنچه بانک مرکزی می‌خواهد، گسترش یابد. بنابراین، دولت سرانجام به قدرت کنترل و هدایت تورم سیستم بانکی دست یافته است.

علاوه بر حذف کنترل تورم، اقدام به تأسیس بانک مرکزی تأثیر تورمی مستقیمی دارد. قبل از شروع به کار بانک مرکزی، بانکها ذخایر خود را به صورت طلا نگهداری می‌کردند؛ اکنون طلا در ازای سپرده‌هایی که نزد بانک مرکزی سپرده‌گذاری می‌شود، به بانک مرکزی سرازیر می‌شود که اکنون ذخایر بانکهای تجاری هستند. اما خود بانک تنها بخش کوچکی از ذخایر طلا را برای بدهی‌های خود نگه می‌دارد! بنابراین، اقدام به تأسیس بانک

مرکزی پتانسیل تورمی کشور را به میزان زیادی چند برابر می‌کند.^۱

۹. بانک مرکزی: هدایت تورم

بانک مرکزی دقیقاً چگونه وظیفه تنظیم بانک‌های خصوصی را انجام می‌دهد؟ با کنترل «ذخایر» بانک‌ها یعنی حساب‌های سپرده آنها در بانک مرکزی این کار صورت می‌گیرد. بانک‌ها تمایل دارند نسبت مشخصی از ذخایر را به کل بدهی‌های سپرده خود نگه دارند و در ایالات متحده، کنترل دولت با اعمال حداقل نسبت قانونی بر بانک آسان‌تر می‌شود. بانک مرکزی می‌تواند با تزریق ذخایر به سیستم بانکی و همچنین با کاهش نسبت ذخیره، تورم را تحریک کند و در نتیجه گسترش اعتبار بانکی در سطح کشور را ممکن سازد. اگر بانک‌ها نسبت ذخیره/سپرده را ۱ به ۱۰ نگه دارند، «ذخایر اضافی» (بالا تر از نسبت مورد نیاز) ده میلیون دلار،

^۱ تأسیس فدرال رزرو به این شکل، قدرت گسترش سیستم بانکی ایالات متحده را سه برابر افزایش داد. سیستم فدرال رزرو همچنین میانگین الزامات ذخیره قانونی همه بانک‌ها را از تقریباً ۲۱ درصد در سال ۱۹۱۳ به ۱۰ درصد در سال ۱۹۱۷ کاهش داد و بدین ترتیب پتانسیل تورمی را دو برابر کرد - یک تورم بالقوه ترکیبی شش برابر. به چستر ای. فیلیپس، تی. اف. مک‌مانوس و آر. دبلیو. نلسون، بانکداری و چرخه تجاری (نیویورک: مک‌میلان، ۱۹۳۷)، صفحات ۲۳ به بعد مراجعه کنید.

تورم بانکی در سطح کشور را به میزان ۱۰۰ میلیون دلار مجاز و تشویق خواهد کرد. از آنجایی که بانکها از طریق گسترش اعتبار سود می‌برند و از آنجایی که دولت تقریباً ورشکستگی آنها را غیرممکن کرده است، آنها معمولاً سعی می‌کنند تا حداکثر میزان مجاز «قرض» خود را حفظ کنند.

بانک مرکزی با خرید دارایی‌ها در بازار، به مقدار ذخایر بانکی می‌افزاید. برای مثال، اگر بانک یک دارایی (هر دارایی) را از آقای جونز به ارزش ۱۰۰۰ دلار خریداری کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ بانک مرکزی برای پرداخت بهای آن دارایی، چکی به مبلغ ۱۰۰۰ دلار برای آقای جونز صادر می‌کند. بانک مرکزی حساب‌های شخصی را نگهداری نمی‌کند، بنابراین آقای جونز چک را دریافت کرده و آن را در بانک خود سپرده‌گذاری می‌کند. بانک جونز ۱۰۰۰ دلار به او اعتبار می‌دهد و چک را به بانک مرکزی ارائه می‌دهد که باید ۱۰۰۰ دلار ذخیره اضافی به بانک اضافه کند. ۱۰۰۰ دلار ذخیره، امکان گسترش اعتبار بانکی چندگانه را فراهم می‌کند، به خصوص اگر ذخایر اضافه شده به این ترتیب به بسیاری از بانک‌های سراسر کشور سرازیر شوند.

اگر بانک مرکزی مستقیماً یک دارایی را از یک بانک خریداری کند، نتیجه حتی واضح‌تر است؛ بانک به ذخایر خود می‌افزاید و پایه‌ای برای گسترش اعتبار چندگانه ایجاد می‌شود.

بدون شک، دارایی مورد علاقه برای خرید توسط بانک مرکزی، اوراق بهادار دولتی بوده است. به این ترتیب، دولت بازاری برای اوراق بهادار خود تضمین می‌کند. دولت می‌تواند به راحتی با انتشار اوراق قرضه جدید، عرضه پول را افزایش دهد و سپس به بانک مرکزی خود دستور دهد که آنها را خریداری کند. اغلب بانک مرکزی متعهد می‌شود که از قیمت بازار اوراق بهادار دولتی در سطح مشخصی حمایت کند و در نتیجه باعث جریان اوراق بهادار به بانک و تورم دائمی ناشی از آن شود.

بانک مرکزی علاوه بر خرید دارایی‌ها، می‌تواند به روش دیگری نیز ذخایر بانکی جدید ایجاد کند که با وام دادن آنهاست. نرخ که بانک مرکزی برای این خدمت از بانک‌ها دریافت می‌کند، «نرخ تنزیل مجدد» است. واضح است که ذخایر قرض گرفته شده به اندازه ذخایری که کاملاً متعلق به بانک‌ها است، برای آنها رضایت‌بخش نیست، زیرا اکنون فشار برای بازپرداخت وجود دارد. تغییرات در نرخ تنزیل مجدد توجه زیادی را به خود جلب می‌کند، اما واضح است که در مقایسه با تغییرات در مقدار ذخایر بانکی و نسبت ذخیره، از اهمیت کمتری برخوردارند.

وقتی بانک مرکزی دارایی‌ها را به بانک‌ها یا عموم مردم می‌فروشد، ذخایر بانکی را کاهش می‌دهد و باعث فشار برای انقباض اعتباری و کاهش عرضه پول می‌شود. با این حال، دیده‌ایم

که دولت‌ها ذاتاً تورم‌زا هستند؛ از نظر تاریخی، اقدامات ضد تورمی دولت ناچیز و بی‌اثر بوده است. یک چیز اغلب فراموش می‌شود: کاهش تورم فقط می‌تواند پس از یک تورم قبلی رخ دهد؛ فقط رسیدهای کاذب و نه سکه‌های طلا، می‌توانند کنار گذاشته و نقد شوند.

۱۰. خروج از استاندارد طلا

تأسیس بانکداری مرکزی، موانع گسترش اعتبار بانکی را از بین می‌برد و موتور تورمی را به کار می‌اندازد. با این حال، همه محدودیت‌ها را از بین نمی‌برد. هنوز مشکل خود بانک مرکزی وجود دارد. شهروندان می‌توانند به بانک مرکزی هجوم آورند، اما این بسیار بعید است. تهدید جدی‌تر، از دست دادن طلا به کشورهای خارجی است. زیرا همانطور که گسترش یک بانک، طلا را به مشتریان بانک‌های دیگر که در حال گسترش نیستند، از دست می‌دهد، گسترش پولی در یک کشور نیز باعث از دست دادن طلا به شهروندان کشورهای دیگر می‌شود. کشورهایی که سریع‌تر گسترش می‌یابند، در معرض خطر از دست دادن طلا هستند و از سیستم بانکی خود برای بازخرید طلا درخواست می‌کنند. این الگوی چرخه‌ای کلاسیک قرن نوزدهم بود. بانک مرکزی یک کشور، گسترش اعتبار بانکی را ایجاد می‌کرد؛ قیمت‌ها

افزایش می‌یافت و با گسترش پول جدید از مشتریان داخلی به مشتریان خارجی، خارجی‌ها بیشتر و بیشتر سعی می‌کردند پول را به طلا تبدیل کنند. در نهایت، بانک مرکزی مجبور می‌شد برای نجات استاندارد پولی، توقف و انقباض اعتباری را اعمال کند.

یک راه برای جلوگیری از بازخرید خارجی وجود دارد و آن همکاری بین بانک‌های مرکزی است. اگر همه بانک‌های مرکزی توافق کنند که تقریباً با نرخ یکسانی تورم ایجاد کنند، هیچ کشوری طلا را به کشور دیگری واگذار نمی‌کند و همه جهان می‌توانند تقریباً بدون محدودیت تورم ایجاد کنند. با این حال، با توجه به اینکه هر دولتی به قدرت خود حسادت می‌کند و به فشارهای مختلف واکنش نشان می‌دهد، چنین همکاری تدریجی تاکنون تقریباً غیرممکن بوده است. یکی از نزدیک‌ترین رویکردها، توافق فدرال رزرو آمریکا برای افزایش تورم داخلی در دهه ۱۹۲۰ به منظور کمک به بریتانیای کبیر و جلوگیری از از دست دادن طلا به ایالات متحده بود.

در قرن بیستم، دولت‌ها به جای اینکه تورم خود را کاهش دهند یا محدود کنند، در مواجهه با تقاضای زیاد برای طلا، به سادگی «از استاندارد طلا خارج شده‌اند». البته این تضمین می‌کند که بانک مرکزی نمی‌تواند ورشکست شود، زیرا اسکناس‌های آن اکنون به پول استاندارد تبدیل شده‌اند. به طور خلاصه، دولت سرانجام از

پرداخت بدهی‌های خود امتناع ورزید و عملاً سیستم بانکی را از آن وظیفه سنگین معاف کرد. رسیدهای کاذب به طلا ابتدا بدون پشتوانه صادر شدند و سپس، هنگامی که روز حساب نزدیک شد، ورشکستگی با حذف ساده بازخرید طلا، بی‌شرمانه تکمیل شد. جدایی نام‌های مختلف ارزهای ملی (دلار، پوند، مارک) از طلا و نقره اکنون کامل شده است.

در ابتدا، دولت‌ها از پذیرش دائمی بودن این اقدام خودداری می‌کردند. آنها به «تعلیق پرداخت‌های ارزی» اشاره می‌کردند و همیشه این برداشت وجود داشت که سرانجام، پس از پایان جنگ یا سایر «وضعیت‌های اضطراری»، دولت دوباره تعهدات خود را انجام خواهد داد. هنگامی که بانک انگلستان در پایان قرن هجدهم از طلا دست کشید، این وضعیت را «بیست سال» ادامه داد، اما این خود همیشه مبتنی بر این تصور بود که پرداخت طلا پس از پایان جنگ‌های فرانسه از سر گرفته خواهد شد.

با این حال، «تعلیق‌های» موقت، مسیرهای ساده‌ای برای رد کامل هستند. به هر حال، استاندارد طلا دریاچه‌ای نیست که بتوان آن را طبق میل دولت باز یا بسته کرد. یا رسید طلا قابل بازخرید است یا نیست؛ به محض اینکه بازخرید به حالت تعلیق درآید، استاندارد طلا خود به یک مسخره‌بازی تبدیل می‌شود.

گام دیگری در انقراض تدریجی پول طلا، ایجاد «استاندارد شمش طلا» بود. تحت این سیستم، پول دیگر به صورت سکه قابل باخرید نیست؛ فقط می‌توان آن را به صورت شمش‌های بزرگ و بسیار ارزشمند طلا باخرید کرد. در واقع، این امر، باخرید طلا را به تعداد انگشت‌شماری از متخصصان تجارت خارجی محدود می‌کند. دیگر استاندارد واقعی طلا وجود ندارد، اما دولت‌ها هنوز می‌توانند پایبندی خود به طلا را اعلام کنند. «استانداردهای طلای» اروپایی دهه ۱۹۲۰، شبه استانداردهایی از این نوع بودند.^۱

سرانجام، دولت‌ها رسماً و به طور کامل در موجی از توهین علیه خارجی‌ها و «احتکارکنندگان غیرمیهن‌پرست طلا»، از طلا دست کشیدند. اکنون اوراق دولتی به پول استاندارد تبدیل می‌شود. گاهی اوقات، اوراق خزانه‌داری به جای اوراق بانک مرکزی، پول استاندارد بوده‌اند، به ویژه قبل از توسعه سیستم بانکداری مرکزی. اسکناس‌های قاره‌ای آمریکا، گرین‌بک‌ها و اسکناس‌های کنفدراسیون دوره جنگ داخلی، اوراق قرضه فرانسه، همگی ارزهای استاندارد منتشر شده توسط خزانه‌داری‌ها بودند. اما چه خزانه‌داری باشد و چه بانک مرکزی، تأثیر اوراق مورد بحث

^۱ See Melchior Palyi, "The Meaning of the Gold Standard," Journal of Business (July ۱۹۴۱): ۲۹۹-۳۰۴.

یکسان است. استاندارد پولی اکنون در اختیار دولت است و سپرده‌های بانکی به سادگی در اوراق دولتی قابل بازخرید هستند.

۱۱. پول رایج و مشکل طلا

وقتی کشوری از استاندارد طلا خارج می‌شود و به استاندارد رایج روی می‌آورد، به تعداد «پول‌های» موجود افزوده می‌شود. علاوه بر پول‌های کالایی، طلا و نقره، اکنون پول‌های مستقل رو به رشدی وجود دارند که توسط هر دولتی که قانون رایج خود را اعمال می‌کند، هدایت می‌شوند و همانطور که طلا و نقره در بازار آزاد نرخ مبادله‌ای خواهند داشت، بازار نیز نرخ مبادله‌ای را برای همه پول‌های مختلف تعیین خواهد کرد. در دنیایی از پول‌های رایج، هر ارز، در صورت مجاز بودن، آزادانه نسبت به سایر ارزها نوسان خواهد کرد. دیده‌ایم که برای هر دو پول، نرخ مبادله مطابق با برابری‌های قدرت خرید متناسب تعیین می‌شود و این به نوبه خود توسط عرضه و تقاضای مربوطه برای ارزهای مختلف تعیین می‌شود. وقتی یک ارز ویژگی خود را از دریافت طلا به پول رایج کاغذی تغییر می‌دهد، اعتماد به ثبات و کیفیت آن متزلزل می‌شود و تقاضا برای آن کاهش می‌یابد. علاوه بر این، اکنون که از طلا جدا شده است، مقدار بسیار بیشتر آن نسبت به پشتوانه

طلای سابقش آشکار می‌شود. با عرضه بیشتر از طلا و تقاضای کمتر، قدرت خرید آن و در نتیجه نرخ ارز آن به سرعت در مقایسه با طلا کاهش می‌یابد و از آنجایی که دولت ذاتاً تورم‌زا است، با گذشت زمان به کاهش ارزش خود ادامه خواهد داد.

چنین کاهش ارزشی برای دولت بسیار شرم‌آور است و به شهروندانی که سعی در واردات کالا دارند آسیب می‌رساند. وجود طلا در اقتصاد، یادآور مداوم کیفیت پایین اسکناس دولتی است و همیشه تهدیدی برای جایگزینی این اسکناس به عنوان پول کشور محسوب می‌شود. حتی با وجود اینکه دولت تمام پشتوانه اعتبار و قوانین پولی خود را به اسکناس‌هایش می‌دهد، سکه‌های طلا در دست مردم همیشه یک سرزنش و تهدید دائمی برای قدرت دولت بر پول کشور خواهد بود.

در اولین رکود اقتصادی آمریکا، ۱۸۲۱-۱۸۱۹، چهار ایالت غربی (تنسی، کنتاکی، ایلینوی و میسوری) بانک‌های دولتی تأسیس کردند و اسکناس‌های کاغذی منتشر می‌کردند. این بانک‌ها توسط مقررات قانونی در ایالت‌ها و گاهی اوقات با ممنوعیت قانونی علیه کاهش ارزش اسکناس‌ها پشتیبانی می‌شدند. با این حال، تمام این آزمایش‌ها که با امیدهای زیادی آغاز شده بودند، به سرعت با شکست مواجه شدند زیرا ارزش اسکناس جدید به سرعت به مقدار ناچیزی کاهش یافت. این پروژه‌ها باید به سرعت کنار

گذاشته می‌شدند. بعدها، اسکناس‌های سبز در طول جنگ داخلی و پس از آن به عنوان اسکناس‌های کاغذی در شمال در گردش بودند. با این حال، در کالیفرنیا، مردم از پذیرش اسکناس‌های سبز خودداری کردند و به استفاده از طلا به عنوان پول خود ادامه دادند. همانطور که یک اقتصاددان برجسته اشاره کرد:

"در کالیفرنیا، مانند سایر ایالت‌ها، این اوراق پول رایج قانونی بود و برای پرداخت بدهی‌های عمومی قابل دریافت بود و هیچ بی‌اعتمادی یا خصومتی نسبت به دولت فدرال وجود نداشت. اما احساس قوی‌ای ... به نفع طلا و علیه کاغذ وجود داشت ... هر بدهکاری حق قانونی داشت که بدهی‌های خود را با کاغذ کم‌ارزش پرداخت کند. اما اگر این کار را می‌کرد، یک فرد مشخص بود (طلبکار احتمالاً او را علناً در روزنامه‌ها منتشر می‌کرد) و عملاً تحریم می‌شد. در طول این دوره، از کاغذ در کالیفرنیا استفاده نمی‌شد. مردم این ایالت معاملات خود را با طلا انجام می‌دادند، در حالی که بقیه ایالات متحده از کاغذ قابل تبدیل استفاده می‌کردند."^۱

برای دولت‌ها روشن شد که نمی‌توانند به مردم اجازه دهند که طلای خود را داشته باشند و آن را نگه دارند. اگر مردم، در مواقع

^۱ Frank W. Taussig, *Principles of Economics*, ۲nd ed. (New York: Macmillan, ۱۹۱۶), vol. I, p. ۳۱۲. Also see J.K. Upton, *Money in Politics*, ۲nd ed. (Boston: Lothrop Publishing, ۱۸۹۵), pp. ۶۹ ff.

نیاز، می‌توانستند پول کاغذی را کنار گذاشته و به طلا به عنوان پول خود روی آورند، دولت هرگز نمی‌توانست قدرت خود را بر پول یک ملت تثبیت کند. بر این اساس، دولت‌ها نگهداری طلا توسط شهروندان خود را غیرقانونی اعلام کرده‌اند. طلا، به جز مقدار ناچیزی که برای اهداف صنعتی و زینتی مجاز است، عموماً ملی شده است. درخواست بازگرداندن اموال مصادره شده مردم اکنون به طرز ناامیدکننده‌ای عقب‌مانده و قدیمی تلقی می‌شود.^۱

۱۲. پول رایج و قانون گراشام

با تثبیت پول رایج و غیرقانونی شدن طلا، راه برای تورم تمام‌عیار دولتی هموار شده است. تنها یک مانع بسیار گسترده باقی مانده است و تهدید نهایی ابرتورم، فروپاشی پول رایج است. ابرتورم زمانی رخ می‌دهد که مردم متوجه می‌شوند دولت مصمم به ایجاد تورم است و تصمیم می‌گیرد با خرج کردن پول در سریع‌ترین زمان ممکن، در حالی که هنوز مقداری از ارزش خود را حفظ می‌کند، از مالیات تورمی بر منابع خود فرار کند. با این حال، تا

^۱For an incisive analysis of the steps by which the American government confiscated the people's gold and went off the gold standard in ۱۹۳۳, see Garett Garrett, *The People's Pottage* (Caldwell, Idaho: Caxton Printers, ۱۹۵۳), pp. ۱۵-۴۱.

زمانی که ابرتورم آغاز نشود، دولت اکنون می‌تواند پول و تورم را بدون هیچ مشکلی مدیریت کند. با این حال، مشکلات جدیدی بروز می‌کند. مثل همیشه، مداخله دولت برای درمان یک مشکل، انبوهی از مشکلات جدید و غیرمنتظره را ایجاد می‌کند. در دنیای پول‌های رایج، هر کشور پول خودش را دارد. تقسیم کار بین‌المللی، مبتنی بر یک ارز بین‌المللی، شکسته شده است و کشورها تمایل دارند به واحدهای خودکامه خود تقسیم شوند. فقدان قطعیت پولی، تجارت را بیشتر مختل می‌کند. در نتیجه، استاندارد زندگی در هر کشور کاهش می‌یابد. هر کشور نرخ ارز آزادانه‌ای با سایر ارزها دارد. کشوری که تورم بیشتری نسبت به سایرین دارد، دیگر نسبت به از دست دادن طلا هراسی ندارد؛ اما با عواقب ناخوشایند دیگری روبرو می‌شود به گونه‌ای که نرخ ارز آن در مقایسه با ارزهای خارجی کاهش می‌یابد. این امر نه تنها شرم‌آور است، بلکه برای شهروندانی که از کاهش بیشتر ارزش پول می‌ترسند، نگران‌کننده نیز هست. همچنین هزینه کالاهای وارداتی را به شدت افزایش می‌دهد و این برای کشورهای که سهم بالایی از تجارت بین‌المللی دارند، بسیار مهم است.

بنابراین، در سال‌های اخیر، دولت‌ها به سمت لغو نرخ‌های ارز با نوسان آزاد حرکت کرده‌اند. در عوض، آنها نرخ‌های ارز دلخواه

را با ارزهای دیگر ثابت کردند. قانون گرشام دقیقاً نتیجه هرگونه کنترل قیمت دلخواه را به ما می‌گوید. هر نرخى که تعیین شود، نرخ بازار آزاد نخواهد بود، زیرا این نرخ فقط می‌تواند به صورت روزانه در بازار تعیین شود. بنابراین، یک ارز همیشه به طور مصنوعی بیش از حد ارزش‌گذاری شده و ارز دیگر کمتر از حد ارزش‌گذاری شده است. به طور کلی، دولت‌ها عمداً ارزش ارزهای خود را بیش از حد ارزش‌گذاری کرده‌اند - به دلایل پرستیژ و همچنین به دلیل پیامدهایی که در پی دارد. وقتی یک ارز با دستور بیش از حد ارزش‌گذاری می‌شود، مردم برای مبادله آن با ارز کم‌ارزش با نرخ‌های چانه‌زنی هجوم می‌آورند. این باعث مازاد ارز بیش از حد ارزش‌گذاری شده و کمبود ارز کم‌ارزش می‌شود. به طور خلاصه، از حرکت نرخ برای تسویه بازار ارز جلوگیری می‌شود. در دنیای کنونی، ارزهای خارجی عموماً نسبت به دلار بیش از حد ارزش‌گذاری شده‌اند. نتیجه، پدیده معروف «کمبود دلار» شاهد دیگری بر عملکرد قانون گرشام است.

کشورهای خارجی که از «کمبود دلار» شکایت داشتند، با سیاست‌های خود آن را به وجود آوردند. این احتمال وجود دارد که این دولت‌ها در واقع از این وضعیت استقبال کرده باشند، زیرا (الف) این وضعیت بهانه‌ای به آنها داد تا برای «رفع کمبود دلار در جهان آزاد» درخواست کمک دلار آمریکا کنند و (ب) بهانه‌ای به

آنها داد تا واردات از آمریکا را سهمیه‌بندی کنند. کاهش ارزش دلار باعث می‌شود واردات از آمریکا به طور مصنوعی ارزان و صادرات به آمریکا به طور مصنوعی گران شود. نتیجه: کسری تجاری و نگرانی از کاهش ارزش دلار.^۱ سپس دولت خارجی وارد عمل شد تا با ناراحتی به مردم خود بگوید که متأسفانه لازم است واردات را سهمیه‌بندی کند: برای واردکنندگان مجوز صادر کند و تعیین کند که چه چیزی «بر اساس نیاز» وارد شود.

برای سهمیه‌بندی واردات، بسیاری از دولت‌ها دارایی‌های ارزی شهروندان خود را مصادره می‌کنند و با مجبور کردن این شهروندان به پذیرش پول داخلی بسیار کمتر از آنچه می‌توانستند در بازار آزاد به دست آورند، ارزش‌گذاری مصنوعی بالایی را برای پول داخلی ایجاد می‌کنند. بنابراین، ارز خارجی و همچنین طلا، ملی شده و صادرکنندگان جریمه می‌شوند. در کشورهایی که تجارت خارجی از اهمیت حیاتی برخوردار است، این «کنترل ارزی» دولتی، عملاً اقتصاد را سوسیالیستی می‌کند. بنابراین، نرخ

^۱ در چند سال گذشته، ارزش دلار در مقایسه با سایر ارزها بیش از حد افزایش یافته است و از این رو دلار از ایالات متحده خارج می‌شود.

ارز مصنوعی به کشورها بهانه‌ای برای درخواست کمک خارجی و اعمال کنترل‌های سوسیالیستی بر تجارت می‌دهد.^۱

در حال حاضر، جهان در انبوهی آشفته از کنترل‌های ارزی، بلوک‌های ارزی، محدودیت‌های تبدیل‌پذیری و سیستم‌های چندگانه نرخ گرفتار شده است. در برخی کشورها، «بازار سیاه» ارز خارجی به طور قانونی برای یافتن نرخ واقعی تشویق می‌شود و نرخ‌های تبعیض‌آمیز متعددی برای انواع مختلف معاملات تعیین می‌شود. تقریباً همه ملت‌ها در یک استاندارد ثابت هستند، اما شجاعت پذیرش صریح این موضوع را نداشته‌اند و بنابراین افسانه‌ای مانند «استاندارد محدود شمش طلا» را اعلام می‌کنند. در واقع، طلا نه به عنوان یک تعریف واقعی برای ارزها، بلکه به عنوان یک وسیله کمکی توسط دولت‌ها استفاده می‌شود: زیرا (الف) تعیین نرخ یک ارز نسبت به طلا، محاسبه هر مبادله‌ای را بر اساس هر ارز دیگری آسان می‌کند. و (ب) طلا هنوز توسط دولت‌های مختلف استفاده می‌شود. از آنجایی که نرخ ارز ثابت است، برخی اقلام باید برای ایجاد تعادل در پرداخت‌های هر کشور جابجا شوند و طلا کاندیدای ایده‌آلی است. به طور خلاصه،

^۱ برای بحثی عالی در مورد ارز خارجی و کنترل‌های ارزی، به جورج ویندر، تبدیل‌پذیری آزاد استرلینگ (لندن: انتشارات پچورث، ۱۹۵۵) مراجعه کنید.

طلا دیگر پول جهان نیست؛ اکنون پول دولت‌ها است که در پرداخت‌ها به یکدیگر استفاده می‌شود.

واضح است که رویای طرفداران تورم، نوعی پول کاغذی جهانی است که توسط یک دولت جهانی و یک بانک مرکزی دستکاری شده و در همه جا با نرخ مشترک متورم شود. با این حال، این رویا هنوز در آینده‌ای مبهم نهفته است؛ ما هنوز از دولت جهانی فاصله زیادی داریم و مشکلات ارز ملی تاکنون بسیار متنوع و متناقض بوده‌اند که اجازه ادغام در یک واحد واحد را نمی‌دهند. با این حال، جهان به طور پیوسته در این مسیر حرکت کرده است. به عنوان مثال، صندوق بین‌المللی پول اساساً نهادی است که برای تقویت کنترل ارز ملی به طور کلی و کاهش ارزش دلار به طور خاص توسط خارجی‌ها طراحی شده است. این صندوق از هر کشور عضو می‌خواهد که نرخ ارز خود را ثابت کند و سپس طلا و دلار را برای وام دادن به دولت‌هایی که خود را با کمبود ارز معتبر مواجه می‌بینند، جمع‌آوری کند.

۱۳. دولت و پول

بسیاری از مردم معتقدند که بازار آزاد، علیرغم برخی مزایای پذیرفته شده، تصویری از بی‌نظمی و هرج و مرج است. هیچ چیز

«برنامه‌ریزی شده» نیست، همه چیز تصادفی است. از سوی دیگر، دستورات دولتی ساده و منظم به نظر می‌رسد؛ احکام صادر می‌شوند و از آنها اطاعت می‌شود. در هیچ حوزه‌ای از اقتصاد، این افسانه رایج‌تر از حوزه پول نیست. ظاهراً، حداقل پول باید تحت کنترل دقیق دولت باشد. اما پول به مثابه خون برای حیات اقتصاد است و واسطه همه معاملات است. اگر دولت در مورد پول تصمیم نهایی را بگیرد، در واقع یک پایگاه فرماندهی حیاتی برای کنترل اقتصاد را به دست گرفته و سنگ بنای سوسیالیسم کامل را بنا نهاده است. ما دیده‌ایم که یک بازار آزاد پولی، برخلاف تصور رایج، هرج و مرجی در پی نخواهد داشت و در واقع، الگویی از نظم و کارایی خواهد بود.

پس ما در مورد دولت و پول چه آموخته‌ایم؟ دیده‌ایم که در طول قرن‌ها، دولت گام به گام به بازار آزاد حمله کرده و کنترل کامل سیستم پولی را به دست گرفته است. دیده‌ایم که هر کنترل جدید، که گاهی اوقات به ظاهر بی‌ضرر است، کنترل‌های جدید و بیشتری را به وجود آورده است. دیده‌ایم که دولت‌ها ذاتاً تورم‌زا هستند، زیرا تورم وسیله‌ای وسوسه‌انگیز برای کسب درآمد برای دولت و گروه‌های مورد علاقه آن است. بنابراین، به دست گرفتن آهسته اما قطعی افسار پولی برای (الف) تورم اقتصاد با سرعتی

که دولت تعیین می‌کند؛ و (ب) جهت‌گیری سوسیالیستی کل اقتصاد مورد استفاده قرار گرفته است.

علاوه بر این، دخالت دولت در امور پولی نه تنها استبداد بی‌شماری را به جهان آورده است، بلکه هرج و مرج و نه نظم را نیز به ارمغان آورده است. این دخالت، بازار جهانی صلح‌آمیز و مولد را تکه‌تکه کرده و آن را به هزاران تکه تقسیم کرده است، به طوری که تجارت و سرمایه‌گذاری با محدودیت‌های بی‌شمار، کنترل‌ها، نرخ‌های مصنوعی، سقوط ارز و غیره مختل شده و با مشکل مواجه شده است. این امر با تبدیل جهانی از مراودات مسالمت‌آمیز به جنگلی از بلوک‌های ارزی متخاصم، به وقوع جنگ‌ها کمک کرده است. به طور خلاصه، می‌بینیم که اعمال زور، در پول مانند سایر امور، نه نظم، بلکه تضاد و هرج و مرج به همراه می‌آورد.

چهارم

فروپاشی پولی غرب

از زمان نگارش اولین ویرایش این کتاب، جوجه‌های مداخله‌گران پولی به لانه‌هایشان بازگشته‌اند. بحران پولی جهانی فوریه-مارس ۱۹۷۳ و به دنبال آن سقوط ارزش دلار در ماه ژوئیه، تنها آخرین مورد از یک سری بحران‌های شتاب‌دهنده بود که تصویری واقعی از تحلیل ما از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر مداخله دولت در سیستم پولی ارائه می‌دهد. پس از آنکه هر بحران به طور موقت با یک

راه حل «کمکی» تسکین می‌یابد، دولت‌های غرب با صدای بلند اعلام می‌کنند که سیستم پولی جهان اکنون در وضعیت مطمئنی قرار گرفته و همه بحران‌های پولی حل شده‌اند. رئیس جمهور نیکسون تا آنجا پیش رفت که «توافق اسمیتسونیان» در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۱ را «بزرگترین توافق پولی در تاریخ جهان» نامید، اما این بزرگترین توافق در کمی بیش از یک سال فروپاشید. هر «راه حل» سریع‌تر از سلف خود فرو ریخته است. برای درک هرج و مرج پولی فعلی، لازم است به طور خلاصه تحولات پولی بین‌المللی قرن بیستم را دنبال کنیم و ببینیم که چگونه هر مجموعه از مداخلات تورمی نادرست، به دلیل مشکلات ذاتی خود، فرو ریخته و زمینه را برای دور دیگری از مداخلات فراهم کرده است. تاریخ نظم پولی جهانی در قرن بیستم را می‌توان به نه مرحله تقسیم کرد. بیایید هر یک را به نوبه خود بررسی کنیم.

۱. فاز اول: استاندارد کلاسیک طلا، ۱۹۱۴-۱۸۱۵

می‌توانیم به استاندارد «کلاسیک» طلا، جهان غرب قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، به عنوان عصر طلایی به معنای واقعی کلمه و استعاری نگاه کنیم. به استثنای مشکل دردسرساز نقره، جهان بر اساس استاندارد طلا بود، به این معنی که هر ارز ملی (دلار، پوند، فرانک و غیره) صرفاً نامی برای وزن مشخصی از طلا بود. به

عنوان مثال، «دلار» به عنوان یک بیستم اونس طلا، پوند استرلینگ به عنوان کمی کمتر از $\frac{1}{4}$ اونس طلا و غیره تعریف می‌شد. این به این معنی است که «نرخ ارز» بین ارزهای ملی مختلف ثابت بود، نه به این دلیل که آنها به طور خودسرانه توسط دولت کنترل می‌شدند، بلکه به همان روشی که یک پوند وزن برابر با شانزده اونس تعریف می‌شود.

استاندارد بین‌المللی طلا به این معنی بود که مزایای داشتن یک واسطه پولی در سراسر جهان گسترش می‌یافت. یکی از دلایل رشد و شکوفایی ایالات متحده این واقعیت بوده است که ما از یک پول در سراسر منطقه وسیع کشور برخوردار بوده‌ایم. ما یک استاندارد طلا یا حداقل یک دلار واحد در کل کشور داشته‌ایم و مجبور نبوده‌ایم از هرج و مرج هر شهر و شهرستان که پول خود را منتشر می‌کرد، رنج ببریم، که در آن صورت نسبت به پول همه شهرها و شهرستان‌های دیگر نوسان می‌کرد. قرن نوزدهم شاهد مزایای یک پول در سراسر جهان متمدن بود. یک پول، آزادی تجارت، سرمایه‌گذاری و سفر را در سراسر آن منطقه تجاری و پولی تسهیل می‌کرد و در نتیجه رشد تخصص و تقسیم کار بین‌المللی را به همراه داشت.

باید تأکید کرد که طلا به طور خودسرانه توسط دولت‌ها به عنوان استاندارد پولی انتخاب نشده بود. طلا قرن‌ها در بازار آزاد به

عنوان بهترین پول توسعه یافته بود؛ به عنوان کالایی که پایدارترین و مطلوب‌ترین واسطه پولی را فراهم می‌کرد. مهم‌تر از همه، عرضه و تأمین طلا فقط تابع نیروهای بازار بود و نه چاپ خودسرانه اسکناس توسط دولت.

استاندارد بین‌المللی طلا یک مکانیسم بازار خودکار برای بررسی پتانسیل تورمی دولت فراهم می‌کرد. همچنین یک مکانیسم خودکار برای حفظ تعادل تراز پرداخت‌های هر کشور فراهم می‌کرد. همانطور که فیلسوف و اقتصاددان دیوید هیوم در اواسط قرن هجدهم اشاره کرد، اگر یک ملت، مثلاً فرانسه، عرضه فرانک کاغذی خود را افزایش دهد، قیمت‌های آن افزایش می‌یابد. افزایش درآمدها به فرانک کاغذی، واردات از خارج را تحریک می‌کند، که این امر همچنین با این واقعیت که قیمت واردات اکنون نسبتاً ارزان‌تر از قیمت‌های داخلی است، تشدید می‌شود. در عین حال، قیمت‌های بالاتر در داخل، صادرات به خارج را کاهش می‌دهد. نتیجه، کسری در تراز پرداخت‌ها است که باید توسط کشورهای خارجی که فرانک را با طلا نقد می‌کنند، پرداخت شود. خروج طلا به این معنی است که فرانسه در نهایت باید فرانک‌های کاغذی متورم خود را کاهش دهد تا از دست دادن تمام طلای خود جلوگیری کند. اگر تورم به شکل سپرده‌های بانکی درآمده باشد، آنگاه بانک‌های فرانسوی باید وام‌ها و سپرده‌های خود را کاهش

دهند تا از ورشکستگی جلوگیری کنند، زیرا خارجی‌ها از بانک‌های فرانسوی می‌خواهند سپرده‌های طلای آنها را بازخرید کنند. این انقباض قیمت‌ها را در داخل کشور کاهش می‌دهد و مازاد صادرات ایجاد می‌کند و در نتیجه جریان خروج طلا را معکوس می‌کند، تا زمانی که سطح قیمت‌ها در فرانسه و سایر کشورها برابر شود.

درست است که مداخلات دولت‌ها - پیش از قرن نوزدهم - سرعت این مکانیسم بازار را تضعیف کرد و امکان ایجاد چرخه تجاری تورم و رکود را در چارچوب استاندارد طلا فراهم کرد. این مداخلات به ویژه عبارت بودند از: انحصار دولت‌ها بر ضربخانه، قوانین پول قانونی، ایجاد پول کاغذی و توسعه بانکداری تورمی که توسط هر یک از دولت‌ها پیش برده می‌شد. اما در حالی که این مداخلات، تعدیلات بازار را کند می‌کرد، این تعدیلات هنوز هم در نهایت کنترل اوضاع را در دست داشتند. بنابراین، اگرچه استاندارد طلای کلاسیک قرن نوزدهم بی‌نقص نبود و رونق‌ها و رکودهای نسبتاً جزئی را ممکن می‌ساخت، اما همچنان بهترین نظم پولی را که جهان تاکنون شناخته است، برای ما فراهم می‌کرد، نظمی که کار می‌کرد، مانع از خارج شدن

چرخه‌های تجاری از کنترل می‌شد و توسعه تجارت، مبادله و سرمایه‌گذاری آزاد بین‌المللی را ممکن می‌ساخت.^۱

۲. فاز دوم: جنگ جهانی اول و بعد از آن

اگر استاندارد کلاسیک طلا تا این حد خوب کار می‌کرد، چرا از هم پاشید؟ این سیستم به این دلیل از هم پاشید که وظیفه وفای به عهده‌های پولی به دولت‌ها سپرده شده بود، یعنی نظارت بر این که پوند، دلار، فرانک و غیره همیشه طبق تعهد خودشان و سیستم بانکی تحت کنترلشان، قابل تبدیل به طلا باشند. این شکست طلا نبود بلکه بیانگر حماقت اعتماد به دولت برای وفای به عهد بود. برای به راه انداختن جنگ فاجعه‌بار جهانی اول، هر دولت مجبور بود عرضه کاغذ و ارز بانکی خود را افزایش دهد. این تورم آنقدر شدید بود که برای دولت‌های درگیر در جنگ غیرممکن بود که به تعهدات خود عمل کنند و بنابراین آنها «از استاندارد طلا خارج شدند»، یعنی کمی پس از ورود به جنگ، ورشکستگی خود را اعلام کردند. همه به جز ایالات متحده که دیر وارد جنگ شد و عرضه دلار را به اندازه‌ای افزایش نداد که قابلیت تبدیل را به خطر

^۱ برای مطالعه‌ای جدید در مورد استاندارد کلاسیک طلا و تاریخچه‌ای از مراحل اولیه فروپاشی آن در قرن بیستم، به ملکپور پالی، غروب طلا، ۱۹۳۶-۱۹۱۴ (شیکاگو: هنری رگنری، ۱۹۷۲) مراجعه کنید.

بیندازد. اما، جدا از ایالات متحده، جهان از چیزی رنج می‌برد که برخی اقتصاددانان اکنون آن را به عنوان بهشت نرخ‌های ارز با نوسانات آزاد (که اکنون «شناور کثیف»^۱ نامیده می‌شوند)، کاهش ارزش رقابتی، بلوک‌های ارزی متخاصم، کنترل‌های ارزی، تعرفه‌ها و سهمیه‌بندی‌ها و فروپاشی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی می‌نامند. پوند، فرانک، مارک و غیره متورم شدند و ارزش آنها نسبت به طلا و دلار کاهش یافت؛ هرج و مرج پولی در سراسر جهان رواج یافت.

در آن روزها، خوشبختانه، اقتصاددانان بسیار کمی بودند که این وضعیت را به عنوان یک ایده‌آل پولی مورد ستایش قرار دهند. به طور کلی پذیرفته شده بود که مرحله دوم بیانگر نیل به فاجعه بین‌المللی است و سیاستمداران و اقتصاددانان به دنبال راه‌هایی برای بازگرداندن ثبات و آزادی استاندارد طلای کلاسیک بودند.

^۱ که رژیم شناور مدیریت شده نیز شناخته می‌شود، بیانگر نوعی از وضعیت نرخ ارز است که در آن ارزش ارز در واکنش به مکانیسم‌های بازار ارز در نوسان است، اما بانک مرکزی یا مقام پولی کشور گهگاه برای تثبیت مداخله می‌کند. یا ارزش پول را در جهت خاصی هدایت کنید.

۳. فاز سوم: استاندارد مبادله طلا(بریتانیا و ایالات متحده)

۱۹۲۶-۱۹۳۱

چگونه به عصر طلایی برگردیم؟ کار معقول این بود که واقعیت‌ها، واقعیت کاهش ارزش پوند، فرانک، مارک و غیره را به رسمیت بشناسیم و با نرخ بازتعریف‌شده به استاندارد طلا برگردیم: نرخ که عرضه موجود پول و سطوح قیمت را تشخیص دهد. به عنوان مثال، پوند بریتانیا به طور سنتی با وزنی تعریف می‌شد که آن را برابر با ۴.۸۶ دلار می‌کرد. اما تا پایان جنگ جهانی اول، تورم در بریتانیا، پوند را در بازار آزاد ارز به تقریباً ۳.۵۰ دلار کاهش داد. سایر ارزها نیز به همین ترتیب کاهش ارزش یافتند.

سیاست معقول این بود که بریتانیا به طلا با نرخ تقریبی ۳.۵۰ دلار بازگردد و سایر کشورهای دچار تورم نیز همین کار را انجام دهند. مرحله اول می‌توانست به آرامی و به سرعت احیا شود. در عوض، بریتانیا تصمیم سرنوشت‌ساز بازگشت به طلا با نرخ برابری قدیمی ۴.۸۶ دلار را گرفت.^۱ این کار را به دلایل «پرستیژ» ملی بریتانیا و در تلاشی بیهوده برای تثبیت مجدد لندن به عنوان مرکز مالی «پول سخت» جهان انجام داد. برای موفقیت در این حماقت قهرمانانه، بریتانیا باید عرضه پول و سطح قیمت‌های خود

^۱ درباره اشتباه اساسی بریتانیا و پیامد آن در منجر شدن به رکود بزرگ ۱۹۲۹، به لیونل رابینز، رکود بزرگ (نیویورک: مک‌میلان، ۱۹۳۴) مراجعه کنید.

را به شدت کاهش می‌داد، زیرا با نرخ ۴.۸۶ دلار، قیمت‌های صادرات بریتانیا برای رقابت در بازارهای جهانی بسیار بالا بود. اما اکنون از نظر سیاسی، تورم‌زدایی منتفی بود، زیرا رشد اتحادیه‌های کارگری، که توسط یک سیستم سراسری بیمه بیکاری پشتیبانی می‌شدند، نرخ دستمزدها را به شدت کاهش داده بود؛ برای کاهش تورم، دولت بریتانیا مجبور بود رشد دولت رفاه خود را معکوس کند. در واقع، بریتانیایی‌ها آرزو داشتند که به افزایش تورم پول و قیمت‌ها ادامه دهند. در نتیجه ترکیب تورم با بازگشت به نرخ برابری بیش از حد ارزش‌گذاری شده، صادرات بریتانیا در تمام طول دهه ۱۹۲۰ کاهش یافت و بیکاری در تمام دوره‌ای که اکثر جهان رونق اقتصادی را تجربه می‌کردند، شدید بود.

بریتانیایی‌ها چگونه می‌توانستند همزمان هم کیک خود را داشته باشند و هم آن را بخورند؟ با ایجاد یک نظم پولی بین‌المللی جدید که دولت‌های دیگر را وادار به تورم یا بازگشت به طلا با ارزش بالاتر از ارزش واقعی برای ارزهای خود کند و در نتیجه صادرات خود را فلج کرده و به واردات از بریتانیا یارانه بدهد. این دقیقاً همان کاری است که بریتانیا انجام داد، همانطور که در کنفرانس جنوا در سال ۱۹۲۲، در ایجاد یک نظم پولی بین‌المللی جدید، استاندارد مبادله طلا، پیشگام بود.

استاندارد مبادله طلا به شرح زیر عمل می‌کرد: ایالات متحده همچنان بر اساس استاندارد کلاسیک طلا باقی ماند و دلارها را با طلا بازخريد می‌کرد. با این حال، بریتانیا و سایر کشورهای غربی، در سال ۱۹۲۶ و تقریباً در همان زمان، به استاندارد کاذب طلا بازگشتند. پوند بریتانیا و سایر ارزها به صورت سکه‌های طلا قابل پرداخت نبودند، بلکه فقط به صورت شمش‌های بزرگ، که فقط برای معاملات بین‌المللی مناسب بودند، پرداخت می‌شدند. این امر مانع از استفاده شهروندان عادی بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی از طلا در زندگی روزمره‌شان می‌شد و بنابراین میزان بیشتری از تورم کاغذی و بانکی را ممکن می‌ساخت. اما علاوه بر این، بریتانیا پوندها را نه فقط با طلا، بلکه با دلار نیز بازخريد می‌کرد؛ در حالی که سایر کشورها ارزهای خود را نه با طلا، بلکه با پوند بازخريد می‌کردند و اکثر این کشورها توسط بریتانیا وادار شدند تا با برابری‌های بیش از حد ارزش‌گذاری شده به طلا بازگردند. نتیجه، هر می شدن ایالات متحده بر اساس طلا، پوند بریتانیا بر اساس دلار و سایر ارزهای اروپایی بر اساس پوند بود «استاندارد مبادله طلا»، که در آن دلار و پوند به عنوان دو «ارز کلیدی» شناخته می‌شدند.

اکنون وقتی بریتانیا دچار تورم شد و کسری تراز پرداخت‌های خود را تجربه کرد، مکانیسم استاندارد طلا برای محدود کردن

سریع تورم بریتانیا کارساز نبود. زیرا به جای اینکه سایر کشورهای پوندهای خود را با طلا مبادله کنند، آنها پوندها را نگه می‌داشتند و علاوه بر آنها تورم ایجاد می‌کردند. از این رو، بریتانیا و اروپا اجازه یافتند که بدون اعمال کنترل، تورم را تجربه کنند و کسری‌های بریتانیا می‌توانستند بدون محدودیت توسط نظم بازار استاندارد طلا انباشته شوند. در مورد ایالات متحده، بریتانیا توانست ایالات متحده را وادار به تورم دلار کند تا ذخایر دلار یا طلای زیادی را به ایالات متحده از دست ندهد.

نکته‌ی استاندارد مبادله‌ی طلا این است که «نمی‌تواند دوام بیاورد؛ در نهایت باید بهای آن پرداخت شود، اما این «فقط در واکنشی فاجعه‌بار به رونق تورمی طولانی مدت» بود. با انباشته شدن موجودی پوند در فرانسه، ایالات متحده و جاهای دیگر، کوچکترین بی‌اعتمادی به این ساختار تورمی به طور فزاینده متزلزل و بی‌مقدمه، ناگزیر به فروپاشی عمومی منجر می‌شد. این دقیقاً همان چیزی است که در سال ۱۹۳۱ اتفاق افتاد؛ شکست بانک‌های متورم در سراسر اروپا و تلاش «پول سخت» فرانسه برای نقد کردن موجودی پوند خود به طلا، منجر به خروج کامل بریتانیا از استاندارد طلا شد که به زودی سایر کشورهای اروپایی نیز از بریتانیا پیروی کردند.

۴. فاز چهارم: نوسانات ارزش‌های رایج، ۱۹۴۵-۱۹۳۱

جهان اکنون به هرج و مرج پولی جنگ جهانی اول بازگشته بود، با این تفاوت که اکنون به نظر می‌رسید امید کمی برای بازیابی طلا وجود دارد. نظم اقتصادی بین‌المللی به هرج و مرج نرخ‌های ارز شناور تمیز و کثیف، کاهش ارزش‌های رقابتی، کنترل‌های ارزی و موانع تجاری تبدیل شده بود. جنگ اقتصادی و پولی بین‌المللی بین ارزها و بلوک‌های ارزی در جریان بود. تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی عملاً متوقف شد و تجارت از طریق توافقات تهاتری انجام می‌شد که توسط دولت‌هایی که با یکدیگر رقابت و تضاد داشتند، انجام می‌شد. کوردل هال، وزیر امور خارجه، بارها اشاره کرد که این تضادهای پولی و اقتصادی دهه ۱۹۳۰ علت اصلی جنگ جهانی دوم بود.^۱

ایالات متحده به مدت دو سال بر استاندارد طلا باقی ماند و سپس، در سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۳۴، در تلاشی بیهوده برای خروج از رکود، از استاندارد کلاسیک طلا خارج شد. شهروندان آمریکایی دیگر نمی‌توانستند دلارها را به طلا تبدیل کنند و حتی از داشتن هرگونه طلایی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، منع شده بودند. اما ایالات متحده پس از سال ۱۹۳۴، بر شکل جدیدی

^۱ Cordell Hull, *Memoirs* (New York, ۱۹۴۸), vol. I, p. ۸۱. Also see Richard N. Gardner, *Sterling-Dollar Conspiracy* (Oxford: Clarendon Press, ۱۹۵۶), p. ۱۴۱.

از استاندارد طلا باقی ماند که در آن دلار، که اکنون به ۱/۳۵ اونس طلا تغییر یافته بود، با طلا برای دولت‌ها و بانک‌های مرکزی خارجی قابل تبدیل بود. پیوند طولانی با طلا همچنان پا برجا بود. علاوه بر این، هرج و مرج پولی در اروپا منجر به سرازیر شدن طلا به تنها پناهگاه پولی نسبتاً امن، یعنی ایالات متحده شد.

هرج و مرج و جنگ اقتصادی افسارگسیخته دهه ۱۹۳۰ درس مهمی را به ما نشان می‌دهد که نقص سیاسی فاحشی (جدا از مشکلات اقتصادی) در طرح پولی میلتن فریدمن (مکتب شیکاگو) برای نوسانات آزاد ارزها وجود دارد. زیرا کاری که فریدمنی‌ها به نام بازار آزاد، انجام می‌دادند، قطع کامل تمام ارتباطات با طلا، واگذاری کنترل مطلق هر پول ملی به دولت مرکزی آن کشور که پول را به عنوان پول قانونی منتشر می‌کند و سپس توصیه به هر دولت برای اجازه دادن به نوسان آزادانه پول خود نسبت به سایر ارزها و همچنین خودداری از افزایش بیش از حد و بی‌رویه پول خود بود. نقص سیاسی فاحش این است که کنترل کامل عرضه پول را به دولت-ملت واگذار کنیم و سپس امیدوار باشیم و انتظار داشته باشیم که دولت از استفاده از آن قدرت خودداری کند و از آنجا که قدرت همیشه تمایل به استفاده دارد، از جمله قدرت جعل قانونی، ساده‌لوحی و همچنین ماهیت دولت‌گرایانه این نوع برنامه

باید کاملاً مشهود باشد. بنابراین، تجربه فاجعه بار مرحله چهارم، دنیای دهه ۱۹۳۰ جنگ اقتصادی و پول کاغذی، مقامات ایالات متحده را بر آن داشت تا هدف اصلی جنگ اقتصادی خود در جنگ جهانی دوم را بازگرداندن یک نظم پولی بین‌المللی پایدار قرار دهند، نظمی که بتوان بر اساس آن رنسانس تجارت جهانی و ثمرات تقسیم کار بین‌المللی را بنا نهاد.

۵. فاز پنجم: برتون وودز و طلای جدید استاندارد مبادله (ایالات متحده) ۱۹۴۵-۱۹۶۸

نظم پولی بین‌المللی جدید توسط ایالات متحده در یک کنفرانس پولی بین‌المللی در برتون وودز، نیوهامپشایر، در اواسط سال ۱۹۴۴ طرح‌ریزی و سپس اجرا شد و در ژوئیه ۱۹۴۵ توسط کنگره تصویب شد. در حالی که سیستم برتون وودز بسیار بهتر از فاجعه دهه ۱۹۳۰ عمل کرد، اما تنها به عنوان یک بازگشت تورمی دیگر از استاندارد مبادله طلا در دهه ۱۹۲۰ عمل کرد و مانند دهه ۱۹۲۰ این سیستم تنها با زمان قرض گرفته شده دوام آورد.

سیستم جدید اساساً استاندارد مبادله طلا در دهه ۱۹۲۰ بود، اما دلار به طرز بی‌رحمانه‌ای جایگزین پوند انگلیس به عنوان یکی از «ارزهای کلیدی» شد. اکنون دلار، که معادل ۱/۳۵ اونس طلا

ارزش داشت، تنها ارز کلیدی بود. تفاوت دیگر با دهه ۱۹۲۰ این بود که دلار دیگر برای شهروندان آمریکایی قابل تبدیل به طلا نبود؛ در عوض، سیستم دهه ۱۹۳۰ ادامه یافت و دلار فقط برای دولت‌های خارجی و بانک‌های مرکزی آنها قابل تبدیل به طلا بود. هیچ فرد حقیقی، بجز دولت‌ها، امتیاز تبدیل دلار به ارز جهانی طلا را نداشتند. در سیستم برتون وودز، ایالات متحده دلارها را (به صورت پول کاغذی و سپرده‌های بانکی) بر روی طلا هرم بندی کرد، که در آن دلارها می‌توانستند توسط دولت‌های خارجی تبدیل شوند. در حالی که همه دولت‌های دیگر دلار را به عنوان ذخیره اساسی خود نگه می‌داشتند و ارز خود را بر روی دلار هرم بندی می‌کردند و از آنجایی که ایالات متحده دنیای پس از جنگ را با ذخیره عظیمی از طلا (تقریباً ۲۵ میلیارد دلار) آغاز کرد، زمینه‌های زیادی برای هرمی کردن تقاضای دلار بر روی آن وجود داشت. علاوه بر این، این سیستم می‌توانست برای مدتی "کار کند" زیرا همه ارزهای جهان به سیستم جدید در فازهای قبل از جنگ جهانی دوم خود بازگشتند، که بیشتر آنها بر اساس ارزهای تورم یافته و کاهش یافته خود بسیار بیش از حد ارزش‌گذاری شده بودند. به عنوان مثال، پوند تورم یافته استرلینگ، به ۴.۸۶ دلار بازگشت، اگرچه از نظر قدرت خرید در بازار بسیار کمتر از آن ارزش داشت. از آنجایی که دلار به طور مصنوعی کمتر از ارزش واقعی

خود و اکثر ارزهای دیگر در سال ۱۹۴۵ بیشتر از ارزش واقعی خود ارزش‌گذاری شده بودند، دلار کمیاب شد و جهان از چیزی که به آن کمبود دلار می‌گفتند، رنج می‌برد، که قرار بود مالیات‌دهندگان آمریکایی با کمک‌های خارجی آن را جبران کنند. به طور خلاصه، مازاد صادراتی که دلار آمریکایی کمتر از ارزش واقعی خود از آن بهره‌مند می‌شد، قرار بود تا حدی توسط مالیات‌دهندگان آمریکایی نگون‌بخت به شکل کمک‌های خارجی تأمین مالی شود.

از آنجایی که قبل از شروع مجازات، فضای زیادی برای تورم وجود داشت، دولت ایالات متحده سیاست پس از جنگ خود مبنی بر تورم پولی مداوم را آغاز کرد، سیاستی که از آن زمان تاکنون با خوشحالی دنبال کرده است. در اوایل دهه ۱۹۵۰، تورم مداوم آمریکا شروع به تغییر روند تجارت بین‌المللی کرد. زیرا در حالی که ایالات متحده در حال تورم‌زدایی و گسترش پول و اعتبار بود، دولت‌های بزرگ اروپایی (به عنوان مثال، آلمان غربی، سوئیس، فرانسه، ایتالیا)، که بسیاری از آنها تحت تأثیر مشاوران پولی «اتریشی» بودند، سیاست نسبتاً «پول سخت» را دنبال کردند. بریتانیا که به شدت متأثر از تورم بود، به دلیل خروج دلار مجبور شد ارزش پوند را به سطوح واقعی‌تری کاهش دهد (برای مدتی تقریباً ۲.۴۰ دلار بود). همه اینها، همراه با افزایش بهره‌وری اروپا

و بعداً ژاپن، منجر به کسری مداوم تراز پرداخت‌ها با ایالات متحده شد. با گذشت دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، ایالات متحده، چه مطلقاً و چه نسبی، نسبت به ژاپن و اروپای غربی، بیشتر و بیشتر به تورم گرایش پیدا کرد. اما استاندارد کلاسیک طلا که مانع تورم - به ویژه تورم آمریکا - می‌شد، از بین رفته بود. زیرا قوانین بازی برتون وودز مقرر می‌کرد که کشورهای اروپای غربی باید به انباشت ذخایر خود ادامه دهند و حتی از این دلارها به عنوان پایه‌ای برای تورم ارز و اعتبار خود استفاده کنند.

اما با ادامه دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، کشورهای اروپای غربی (و ژاپن) که پول سخت‌تری داشتند، از اینکه مجبور به انباشته کردن دلارهایی بودند که (اکنون به جای کم‌ارزش بودن) به طور فزاینده‌ای بیش از حد ارزش‌گذاری شده بودند، بی‌قرار شدند. با کاهش قدرت خرید و در نتیجه ارزش واقعی دلارها، آنها به طور فزاینده‌ای مورد بی‌مهری دولت‌های خارجی قرار گرفتند. اما آنها در سیستمی گرفتار شده بودند که بیش از پیش به یک کابوس تبدیل شده بود. واکنش آمریکا به شکایات اروپایی‌ها، به رهبری فرانسه و مشاور پولی اصلی دوگل، اقتصاددان کلاسیک طرفدار استاندارد طلا، ژاک روف، صرفاً تحقیر و بی‌اعتنایی شدید بود. سیاستمداران و اقتصاددانان آمریکایی به سادگی اعلام کردند که اروپا مجبور است از دلار به عنوان ارز خود استفاده کند و

نمی‌تواند هیچ کاری در مورد مشکلات رو به رشد خود انجام دهد و بنابراین ایالات متحده می‌تواند با خیال راحت به افزایش تورم ادامه دهد و در عین حال سیاست «بی‌توجهی ملایم» را نسبت به پیامدهای پولی بین‌المللی اقدامات خود دنبال کند.

اما اروپا از گزینه قانونی بازخرید دلار به طلا با قیمت ۳۵ دلار در هر اونس برخوردار بود و همزمان با اینکه دلار به طور فزاینده‌ای بر اساس ارزشهای معتبر و طلا بیش از حد ارزش‌گذاری می‌شد، دولت‌های اروپایی بیشتر و بیشتر شروع به اعمال این گزینه کردند. چک استاندارد طلا در حال استفاده بود؛ از این رو، جریان طلا به طور پیوسته به مدت دو دهه پس از اوایل دهه ۱۹۵۰ از ایالات متحده خارج می‌شد، تا اینکه موجودی طلای ایالات متحده در این دوره از بیش از ۲۰ میلیارد دلار به ۹ میلیارد دلار کاهش یافت. از آنجایی که دلارها بر اساس پایه طلای رو به کاهش، همچنان افزایش می‌یافتند، ایالات متحده چگونه می‌توانست به بازخرید دلارهای خارجی به طلا - که سنگ بنای سیستم برتون وودز بود - ادامه دهد؟ این مشکلات، تورم مداوم دلار و قیمت‌ها در ایالات متحده یا سیاست «غفلت ملایم» ایالات متحده را که در اواخر دهه ۱۹۶۰ منجر به انباشت سریع بیش از ۸۰ میلیارد دلار ناخواسته در اروپا (معروف به یورو دلار) شد، کند نکرد. ایالات متحده مشابه فریبکاری بریتانیا علیه فرانسه برای عدم بازخرید

موجودی سنگین استرلینگ خود تا سال ۱۹۳۱ البته در مقیاسی بسیار بزرگتر برای جلوگیری از تبدیل دلار به طلا در اروپا، فشار سیاسی شدیدی را بر دولت‌های اروپایی اعمال کرد. اما قانون اقتصادی بالاخره راهی برای جبران دولت‌ها دارد و این همان اتفاقی است که تا پایان دهه ۱۹۶۰ برای دولت ایالات متحده که از تورم خوشحال بود، افتاد. سیستم مبادله طلا در برتون وودز - که توسط تشکیلات سیاسی و اقتصادی ایالات متحده به عنوان دائمی و تسخیرناپذیر مورد ستایش قرار گرفته بود - در سال ۱۹۶۸ به سرعت شروع به فروپاشی کرد.

۶. فاز ششم: فروپاشی برتون وودز، ۱۹۷۱-۱۹۶۸

با انباشته شدن دلار در خارج از کشور و ادامه جریان طلا به خارج، ایالات متحده به طور فزاینده‌ای دریافت که حفظ قیمت طلا در بازارهای آزاد طلا در لندن و زوریخ در سطح ۳۵ دلار در هر اونس، به طور فزاینده‌ای دشوار است. سی و پنج دلار در هر اونس، سنگ بنای این سیستم بود و در حالی که شهروندان آمریکایی از سال ۱۹۳۴ از داشتن طلا در هر کجای جهان منع شده‌اند، سایر شهروندان از آزادی داشتن شمش و سکه طلا بهره‌مند شده‌اند. از این رو، یکی از راه‌های اروپایی‌ها برای تبدیل دلارهای خود به طلا، فروش دلارهایشان به طلا با قیمت ۳۵ دلار

در هر اونس در بازار آزاد طلا بود. با افزایش تورم و کاهش ارزش دلار و ادامه کسری تراز پرداخت‌های آمریکا، اروپایی‌ها و سایر شهروندان عادی شروع به تسریع فروش دلارهای خود به طلا کردند. برای حفظ ارزش دلار در سطح ۳۵ دلار در هر اونس، دولت ایالات متحده مجبور شد از ذخایر رو به کاهش خود، طلا استخراج کند تا از قیمت ۳۵ دلاری آن در بازارهای لندن و زوریخ حمایت کند.

بحران اعتماد به دلار در بازارهای آزاد طلا، ایالات متحده را بر آن داشت تا در مارس ۱۹۶۸ تغییری اساسی در سیستم پولی ایجاد کند. ایده این بود که مزاحمت بازار آزاد طلا دیگر هرگز نتواند توافق برتون وودز را به خطر بیندازد. از این رو «بازار طلای دو لایه» متولد شد. ایده این بود که بازار آزاد طلا می‌تواند به آتش کشیده شود؛ این بازار کاملاً از اقدامات پولی واقعی در بانک‌های مرکزی و دولت‌های جهان جدا خواهد بود. ایالات متحده دیگر سعی نخواهد کرد قیمت طلا در بازار آزاد را در ۳۵ دلار نگه دارد؛ بازار آزاد طلا را نادیده خواهد گرفت و این کشور و همه دولت‌های دیگر توافق کردند که ارزش دلار را برای همیشه در ۳۵ دلار در هر اونس نگه دارند. دولت‌ها و بانک‌های مرکزی جهان از این پس دیگر طلایی از بازار «خارجی» نمی‌خرند و طلایی به آن بازار نمی‌فروشند؛ از این پس طلا صرفاً به عنوان پیشخوان از یک

بانک مرکزی به بانک مرکزی دیگر منتقل می‌شود و عرضه جدید طلا، بازار آزاد طلا یا تقاضای خصوصی برای طلا، مسیر خود را کاملاً جدا از ترتیبات پولی جهان طی خواهد کرد.

در کنار این، ایالات متحده به شدت برای راه‌اندازی نوع جدیدی از ذخایر کاغذی جهانی، (SDR^۱) یعنی حقوق برداشت ویژه تلاش کرد، که امید می‌رفت در نهایت جایگزین طلا شود و به عنوان یک ارز کاغذی جهانی جدید که توسط بانک ذخیره جهانی آینده منتشر می‌شود، عمل کند. اگر چنین سیستمی ایجاد شود، ایالات متحده می‌تواند با همکاری سایر دولت‌های جهان، برای همیشه بدون کنترل تورم ایجاد کند (در آن صورت تنها محدودیت، تورم فاجعه‌بار جهانی و فروپاشی ارز کاغذی جهانی خواهد بود). اما SDRها، که به شدت توسط اروپای غربی و کشورهای «پول سخت» مورد مبارزه قرار گرفته‌اند، تا کنون تنها مکمل کوچکی برای ذخایر ارزی آمریکا و سایر کشورها بوده‌اند.

همه اقتصاددانان طرفدار اقتصاد کاغذی، از کینزی‌ها گرفته تا فریدمنی‌ها، اکنون مطمئن بودند که طلا از سیستم پولی بین‌المللی ناپدید خواهد شد؛ این اقتصاددانان با اطمینان پیش‌بینی می‌کردند که با قطع شدن «پشتیبانی» دلار، قیمت طلا در بازار آزاد به زودی به زیر ۳۵ دلار در هر اونس و حتی به قیمت تخمینی «صنعتی»

^۱ Special Drawing Rights

غیرپولی طلا، یعنی ۱۰ دلار در هر اونس، کاهش خواهد یافت. در عوض، قیمت آزاد طلا که هرگز به زیر ۳۵ دلار نرسیده بود، به طور پیوسته بالای ۳۵ دلار بود و تا اوایل سال ۱۹۷۳ به حدود ۱۲۵ دلار در هر اونس افزایش یافت، رقمی که هیچ اقتصاددان طرفدار اقتصاد کاغذی تا همین یک سال قبل از آن تصور نمی‌کرد. بازار دولایه طلا، به جای ایجاد یک سیستم پولی جدید دائمی، تنها چند سال زمان خرید؛ تورم و کسری بودجه آمریکا ادامه یافت. دلارهای اروپایی به سرعت انباشته شدند، طلا همچنان به خارج از کشور جریان داشت و قیمت بالاتر طلا در بازار آزاد، به سادگی نشان‌دهنده از دست رفتن سریع اعتماد جهانی به دلار بود. سیستم دولایه به سرعت به سمت بحران - و انحلال نهایی برتون وودز - حرکت کرد.^۱

۷. فاز هفتم: پایان برتون وودز: نوسان ارزهای رایج، آگوست -

دسامبر ۱۹۷۱

در ۱۵ آگوست ۱۹۷۱، همزمان با اینکه رئیس جمهور نیکسون در تلاشی بیهوده برای جلوگیری از تورم فزاینده، تثبیت قیمت - دستمزد را اعمال کرد، آقای نیکسون همچنین سیستم برتون

^۱ در مورد بازار دولایه طلا، به ژاک روف، گناه پولی غرب (نیویورک: مک‌میلان، ۱۹۷۲) مراجعه کنید.

وودز پس از جنگ را به پایان رساند. در حالی که بانکهای مرکزی اروپا سرانجام تهدید کردند که بخش زیادی از ذخایر متورم دلار خود را با طلا مبادله خواهند کرد، رئیس جمهور نیکسون کاملاً از طلا دست کشید. برای اولین بار در تاریخ آمریکا، دلار کاملاً بدون پشتوانه طلا و کاملاً بدون پشتوانه طلا شد. حتی پیوند ضعیفی که از سال ۱۹۳۳ با طلا حفظ شده بود، اکنون قطع شده بود. جهان در سیستم تثبیت قیمت دهه سی فرو رفته بود و حتی وضعیت بدتر شده بود، زیرا اکنون حتی دلار نیز دیگر به طلا مرتبط نبود. شبخ ترسناک بلوکهای ارزی، کاهش ارزشهای رقابتی، جنگ اقتصادی و فروپاشی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی، و رکود جهانی که متعاقباً به دنبال آن خواهد آمد، در پیش روی ما قرار داشت. چه باید کرد؟ ایالات متحده در تلاش برای بازگرداندن نظم پولی بین‌المللی بدون ارتباط با طلا، جهان را در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۱ به سمت توافق اسمیتسونیان سوق داد.

۸. فاز هشتم: توافق‌نامه اسمیتسونیان، دسامبر ۱۹۷۱ تا فوریه

۱۹۷۳

توافق اسمیتسونیان، که توسط رئیس جمهور نیکسون به عنوان «بزرگترین توافق پولی در تاریخ جهان» مورد ستایش قرار گرفت،

حتی از استاندارد مبادله طلا در دهه ۱۹۲۰ یا از برتون وودز نیز متزلزلتر و بی‌ثبات‌تر بود. زیرا بار دیگر، کشورهای جهان متعهد شدند که نرخ ارز ثابتی را حفظ کنند، اما این بار هیچ طلا یا پول جهانی برای پشتیبانی از ارز در کار نبود. علاوه بر این، بسیاری از ارزهای اروپایی با برابری‌های پایین‌تر از ارزش واقعی در رابطه با دلار تثبیت شدند. تنها امتیاز ایالات متحده، کاهش ناچیز ارزش نرخ رسمی دلار به ۳۸ دلار در هر اونس بود. اما اگرچه بسیار کم و بسیار دیر هنگام بود، اما این کاهش ارزش در نقض دور بی‌پایان اعلامیه‌های رسمی آمریکا که متعهد شده بودند نرخ ۳۵ دلار را برای همیشه حفظ کنند، اهمیت داشت. اما اکنون بالاخره تلویحاً اذعان شد که قیمت ۳۵ دلار بر روی لوح‌های سنگی حک نشده است. اجتناب‌ناپذیر بود که نرخ‌های ارز ثابت، حتی با وجود مناطق توافق‌شده با نوسان گسترده‌تر ولی فاقد یک واسطه جهانی برای مبادله، محکوم به شکست سریع باشند. این امر به‌ویژه از زمانی که تورم پول و قیمت‌ها در آمریکا، کاهش ارزش دلار و کسری تراز پرداخت‌ها همچنان بدون کنترل ادامه داشت، صادق بود.

عرضه فزاینده دلارهای اروپایی، همراه با تورم مداوم و حذف پشتوانه طلا، قیمت طلا در بازار آزاد را به ۲۱۵ دلار در هر اونس رساند و با آشکار شدن فزاینده ارزش‌گذاری بیش از حد دلار و

ارزش‌گذاری کمتر از حد پول رایج اروپایی و ژاپنی، دلار سرانجام در ماه‌های بحرانی فوریه-مارس ۱۹۷۳ در بازارهای جهانی از هم پاشید. برای آلمان غربی، سوئیس، فرانسه و دیگر کشورهای دارای پول رایج، ادامه خرید دلار به منظور حمایت از دلار با نرخی بیش از حد ارزش‌گذاری شده غیرممکن شد. در کمتر از یک سال، سیستم اسمیتسونیان نرخ‌های ارز ثابت بدون طلا بر روی صخره‌های واقعیت اقتصادی فرو ریخت.

۹. فاز نهم: نوسانات ارزهای رایج، مارس ۱۹۷۳ -؟

با فروپاشی دلار، جهان دوباره به سیستمی از نوسانات ارزی روی آورد. در بلوک اروپای غربی، نرخ ارزها به یکدیگر وابسته بودند و ایالات متحده دوباره نرخ رسمی دلار را به میزان کمی کاهش داد و به ۴۲ دلار در هر اونس رساند. با کاهش ارزش دلار در مبادلات خارجی و افزایش شدید ارزش مارک آلمان غربی، فرانک سوئیس و ین ژاپن، مقامات آمریکایی با حمایت اقتصاددانان فریدمنی، شروع به این فکر کردند که این ایده‌آل پولی است. درست است که مازاد دلار و بحران‌های ناگهانی تراز پرداخت‌ها، جهان را تحت نوسانات نرخ ارز آزار نمی‌دهد. علاوه بر این، شرکت‌های صادراتی آمریکایی شروع به قهقهه زدن کردند که کاهش نرخ دلار، کالاهای آمریکایی را در خارج از کشور

ارزان‌تر کرده و بنابراین به نفع صادرات بوده است. درست است که دولت‌ها همچنان به دخالت در نوسانات ارزی ("کثیف" به جای "تمیز") ادامه دادند، اما در کل به نظر می‌رسید که نظم پولی بین‌المللی به یک آرمان‌شهر فریدمنی تبدیل شده است.

اما خیلی زود مشخص شد که در سیستم پولی بین‌المللی فعلی، همه چیز به هیچ وجه خوب نیست. مشکل بلندمدت این است که کشورهای دارای پول سخت برای همیشه دست روی دست نخواهند گذاشت و تماشا خواهند کرد که ارزهایشان گران‌تر می‌شود و صادراتشان به نفع رقبای آمریکایی‌شان آسیب می‌بیند. اگر تورم و کاهش ارزش دلار در آمریکا ادامه یابد، آنها به زودی به سمت کاهش ارزش رقابتی، کنترل ارز، بلوک‌های ارزی و جنگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ تغییر خواهند کرد. اما روی دیگر سکه فوری‌تر است: این واقعیت که کاهش ارزش دلار به این معنی است که واردات آمریکا بسیار گران‌تر شده، گردشگران آمریکایی در خارج از کشور آسیب دیده‌اند و صادرات ارزان توسط کشورهای خارجی چنان سریع خریداری می‌شود که قیمت صادرات در داخل کشور را افزایش می‌دهد (مثلاً تورم قیمت گندم و گوشت آمریکا) به طوری که صادرکنندگان آمریکایی واقعاً سود ببرند، اما این امر تنها به قیمت ضرر مصرف‌کننده آمریکایی گرفتار تورم خواهد بود. عدم قطعیت فلج‌کننده نوسانات سریع نرخ ارز با سقوط سریع

دلار در بازارهای ارز خارجی در ژوئیه ۱۹۷۳، آمریکایی‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار داد.

از زمانی که ایالات متحده در اوت ۱۹۷۱ کاملاً از طلا دست کشید و سیستم ارزی نوسانی فریدمنی را در مارس ۱۹۷۳ برقرار کرد، ایالات متحده و جهان شدیدترین و پایدارترین دوره تورم زمان صلح را در تاریخ جهان متحمل شده‌اند. اکنون باید روشن شده باشد که این به سختی یک تصادف است. قبل از اینکه دلار از طلا جدا شود، کینزی‌ها و فریدمنی‌ها، که هر کدام به روش خود به ارز کاغذی پاییند بودند، با اطمینان پیش‌بینی می‌کردند که وقتی ارز کاغذی برقرار شود، قیمت بازار طلا به سرعت به سطح غیر پولی خود که در آن زمان حدود ۸ دلار در هر اونس تخمین زده می‌شد، کاهش می‌یابد. هر دو گروه با تحقیر طلا، معتقد بودند که این دلار قدرتمند است که قیمت طلا را بالا نگه می‌دارد و نه برعکس. از سال ۱۹۷۱، قیمت بازار طلا هرگز پایین‌تر از قیمت ثابت قدیمی ۳۵ دلار در هر اونس نبوده و تقریباً همیشه بسیار بالاتر بوده است. وقتی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اقتصاددانانی مانند ژاک روف خواستار استاندارد طلا با قیمت ۷۰ دلار در هر اونس بودند، این قیمت به طرز نامعقولی بالا تلقی می‌شد. اکنون حتی به طرز نامعقولی پایین‌تر است. قیمت بسیار بالاتر طلا نشانه‌ای از وخامت فاجعه‌بار دلار از زمانی است که اقتصاددانان

«مدرن» به خواسته‌های خود رسیدند و تمام پشتوانه طلا حذف شد.

اکنون کاملاً واضح است که جهان از تورم بی‌سابقه در ایالات متحده و سراسر جهان که ناشی از دوران نوسان نرخ ارز در سال ۱۹۷۳ است، خسته شده است. ما همچنین از نوسانات شدید و غیرقابل پیش‌بینی بودن نرخ ارز خسته شده‌ایم. این نوسانات نتیجه سیستم پولی ملی است که پول جهان را تکه‌تکه کرده و بی‌ثباتی سیاسی مصنوعی را به عدم قطعیت طبیعی در سیستم قیمت بازار آزاد اضافه کرده است. رویای فریدمنی نوسان نرخ ارز در خاکستر فرو رفته است و اشتیاق قابل درکی برای بازگشت به یک پول بین‌المللی با نرخ ثابت وجود دارد.

متأسفانه، استاندارد کلاسیک طلا فراموش شده است و هدف نهایی اکثر رهبران آمریکایی و جهانی، دیدگاه قدیمی کینزی مبنی بر یک استاندارد جهانی بر اساس کاغذ است، یک واحد پولی جدید که توسط بانک ذخیره جهانی (WRB) منتشر می‌شود. اینکه این پول جدید «بانکور»^۱ (ارائه شده توسط کینز)، «یونیتا»^۲ (پیشنهاد شده توسط هری دکستر وایت، مقام خزانه‌داری ایالات متحده در جنگ جهانی دوم) یا «فونیکس»^۳ (پیشنهاد شده توسط

^۱ Bancor

^۲ Unita

^۳ Phoenix

اکنونمیست) نامیده شود، اهمیتی ندارد. نکته حیاتی این است که چنین پول کاغذی بین‌المللی، در حالی که در واقع عاری از بحران تراز پرداخت‌ها است، زیرا بانک جهانی می‌تواند هر چقدر که می‌خواهد بانکور منتشر کند و آنها را به کشور مورد نظر خود عرضه کند، کانالی باز برای تورم نامحدود جهانی فراهم می‌کند که توسط بحران‌های تراز پرداخت‌ها یا کاهش نرخ ارز کنترل نمی‌شود. در آن صورت، بانک جهانی تعیین‌کننده‌ی قدرتمند عرضه‌ی پول جهان و توزیع ملی آن خواهد بود. بانک جهانی می‌تواند و جهان را در معرض چیزی قرار خواهد داد که به باور آن، تورمی کنترل‌شده و خردمندانه خواهد بود. متأسفانه، در آن صورت هیچ چیز، مانعی در برابر هولوکاست اقتصادی فاجعه‌بار و غیرقابل تصور تورم افسار گسیخته‌ی جهانی وجود نخواهد داشت، یعنی هیچ چیز، به جز ظرفیت مشکوک بانک جهانی برای تنظیم دقیق اقتصاد جهان.

در حالی که یک واحد پولی کاغذی جهانی و یک بانک مرکزی همچنان هدف نهایی رهبران کینزی جهان است، هدف واقع‌بینانه‌تر و نزدیک‌تر، بازگشت به طرح برتون وودزِ باشکوه است، البته این بار بدون هیچ پشتوانه‌ای از طلا. در حال حاضر، بانک‌های مرکزی بزرگ جهان در تلاشند تا سیاست‌های پولی و اقتصادی را هماهنگ کنند، نرخ تورم را هماهنگ کنند و نرخ ارز را ثابت نگه

دارند. به نظر می‌رسد تلاش ستیزه‌جویانه برای انتشار یک پول کاغذی اروپایی توسط یک بانک مرکزی اروپایی در آستانه موفقیت است. این هدف با این ادعای نادرست که یک جامعه اقتصادی اروپایی (EEC) با تجارت آزاد لزوماً نیازمند یک بوروکراسی فراگیر اروپایی، یکنواختی مالیات در سراسر EEC و به ویژه یک بانک مرکزی اروپایی و یک واحد کاغذی است، به مردم ساده‌لوح القا می‌شود. به محض دستیابی به این هدف، هماهنگی نزدیک‌تر با فدرال رزرو و سایر بانک‌های مرکزی بزرگ بلافاصله آغاز خواهد شد و سپس، آیا یک بانک مرکزی جهانی می‌تواند بسیار دور از دسترس باشد؟ با این حال، اگر به این هدف نهایی نرسیم، ممکن است به زودی در یک برتون وودز دیگر، با تمام بحران‌های مرتبط با تراز پرداخت‌ها و قانون گرشام که از نرخ‌های ارز ثابت در دنیای پول‌های ثابت ناشی می‌شود، فرو برویم.

همانطور که با آینده روبرو می‌شویم، پیش‌بینی برای دلار و سیستم پولی بین‌المللی واقعاً ناامیدکننده است. مگر اینکه به استاندارد کلاسیک طلا با قیمت واقعی طلا بازگردیم، سیستم پولی بین‌المللی محکوم به تغییر مداوم بین نرخ‌های ارز ثابت و نوسانی است که هر سیستم مشکلات حل نشده‌ای را ایجاد می‌کند، بد کار می‌کند و در نهایت از هم می‌پاشد و آنچه این فروپاشی را تشدید

می‌کند، تورم مداوم عرضه دلار و از این رو قیمت‌های آمریکایی است که هیچ نشانه‌ای از کاهش نشان نمی‌دهند. چشم‌انداز آینده، شتاب گرفتن و در نهایت تورم افسارگسیخته در داخل، همراه با فروپاشی پولی و جنگ اقتصادی در خارج از کشور است. این پیش‌بینی تنها با تغییر اساسی سیستم پولی آمریکا و جهان قابل تغییر است یعنی با بازگشت به پول کالایی بازار آزاد مانند طلا و با حذف کامل دولت از صحنه پولی.

اتصال دلار به طلا می تواند مبنایی برای خلق پول سالم بدست دهد ولی تا زمانیکه هدایت پولی در بازار در دست بانکداری مرکزی ست امکان دستیابی به این امر خود یک مساله است و این بیانگر اختلاف میان اتریشی های وفادار به رویکرد روتبارد و جریان متاثر از هایک ست.